

# ظہیر الدین محمد بابر شاہ

دش محرم ۸۸۸ - شش جمادی الاولی ۹۳۷ھ

نویسنده

پروفیسر عبدالحمید حسینی

نشر کردہ ذی قعدی کتاب خانہ خیر و دلخواہ

کابل ۱۳۵۱ھ

تصویر ایام جوانی بابر، کہ در سنہ ۱۵۰۵ م  
در کابل کشیدہ شدہ (ہوزہ برتانیہ)

پشتی:

# بخش اول

ظهور الدین محمد بابر

و وقایع زندگانی او

دودمان و اسلاف او

محمد بابر ولد عمر شیخ، بن سلطان ابو سعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاه ولد امیر تیمور است که سلسله نسب او در دودمان چنگیز به قراچار نوین مبرسد. و مادرش تغلق نگار خانم دختر یوزس خان فرماذر و ای مغولستان است (۱) که نسب بابر از طرف همین مادر به (۱۵) و اسطه به چنگیز خان و اصل میگردد (۲) بعد از مرگ امیر تیمور (۱۷ شعبان ۵۸۰۷ = ۱۸ فروردین ۱۳۰۵ م) سالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنهر بین اخلاف او تقسیم شدند، که از آن جمله وسعت مملکت سلطان ابو سعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ = ۱۳۶۸ م از آذربایجان تا سرحدات هند و از مکران تا پاکستان تا تاتار میر سید (۳) و بعد

(۱) این سلسله چنین است: ۱- بابر ۲- تغلق نگار ۳- یوزس خان ۴- و یس خان ۵- شیر علی او غلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجه ۸- تغلق تیمور ۹- آیش بوقا ۱۰- دواخان ۱۱- برکا ۱۲- ایسان بوقا ۱۳- متوکان ۱۴- چغتای ۱۵- چنگیز خان

(۲) فرشته، عمل صالح، پادشاهنامه، اکبرنامه، انساب یکتو پیدی اسلام ۱۸۳۷، بابرنامه ترجمه انگلیسی جان لیدن John Leyden و ولیم ارسکین W. Erskine ۱۸۶۲، بابرنامه فارسی، ج ۱، ص ۷۰، خطی و ورق ۹۵

نسخه مؤسسه شرق شناسی لندن، گراد، ۱۸۸۰، ص ۷۰، خطی و ورق ۹۵

(۳) ترجمه انگلیسی بابرنامه جلد اول مقدمه (I. Cvi)

از سرکش پسران او بر مملکت دست یافتند و از انجمله پسر بزرگ و سلطان احمد میرزا بر سر قند و بخارا و سلطان محمود میرزا بر استرآباد و بالغ بیگ بر کابل و غزنی و سلطان میرزا دیر و کر مسیر و قند ها ر و عمر شیخ میرزا پدر پسر چهارم ابو سعید بر فرغانه حکم میراندند.

فرغانه بقول خود بایر سرزمین دارای میوه و غله فراوان بوده که در شرق او کاشغر، وغربی آن سمرقند و در جنوبش کوهستان و در شمال آن اترار واقع بود، که هفت قصبه داشت و از آب سیحون (آب خجند) مشروب میشد، و در قسمت جنوبی آن اندجان پایتخت این مملکت افتاده بود، که در ماوراءالنهر غیر سمرقند و کش، هیچ قلعه بکلانی قلعه اند جان نبود (۱)

### تولد و محیط پرورش

در حرم شاهی عمر شیخ میرزا حکمران فرغانه در روز ۶ محرم ۸۸۸ - ۱۳ فروری ۱۳۸۳ - م از بطن قتلق نگار خانم کودک بی وجود آمد که او را محمد بابا (۲) نامیدند. میرزا حیدر دوزغلات خاله زاده بایر دره اوره نام و تولدش چنین می نویسد ( بایر پادشاه در ششم محرم در سنه ثمان و ثمانین متولد شد، مولانا میر میر غیلانی که یکی از ملما متبحر اولوغ بیگی بود، ( شش محرم ) تاریخ یافته است. التماس نام از حضرت ایشان قدس سره نموده اند، بخطاب ظهیرالدین محمد مشرف ساخته اند. و در آن زمان چغتائی بسی ترک بوده... در السنه ایشان ظهیرالدین محمد بشواری جاری میشد بایر نام نهادند. در خطابت و مناظر ظهیرالدین محمد بایر میخواندند و ثبت میکردند، اما به بایر پادشاه مشهور شد... ) (تاریخ رشیدی ورق ۹۶ ب نسخه خطی مؤسسه شرق شناسی لنین گراد)

۱- بایر نامه ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان ص ۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸  
۲- تسمیه بنام بایر در دودمان تیموریان معمول بود چنانچه بایر میرزا بن بایستقرین شاهرخ شاهزاده هرات از زنی اعمام او بود، برخی از نو بختگان متأخر این کلمه را بایر Babar نوشته اند تاریخ هند از James H. Gense

قرن نهم هجری که بایر در اواخر آن بدنیآ آمده بود، در آسیای میانه و سمالیک ماوراءالنهر و خراسان دوره ریمان فرهنگ و هنر بود. خاندان اسپر تیمور و دودمان امرای مغولستان در اوج فیه دالیزم و نضج شاهنشاهی خود واقع بودند، و بایر از طرف پدر و مادر بدین دودمانهای پرورده شده در محیط مد نیت و هنر و ثقافت منسوب بود.

خود امیر تیمور بن تراغای که مؤسس این خاندان است، با وجود صفات سپاهی گری و لشکر کشی های بزرگ و سفاکی ها که از اسلاف خود یارث

✦ ص ۱۵۰ طبع لندن ۱۹۵۳ و تاریخ هند از Ishwari-Prasad  
ص ۳۰۶ طبع اله آباد ۱۹۳۳ در حالیکه در غیاث اللقت ص ۹۶ بضمه باست  
ار سنن معنی این کلمه را Tiger نوشته، و گویا شکلی از ببر بد و  
فتحه باشد، که نام جانور دند است ( ترجمه انگلیسی بایر نامه )  
در حوادث ۱۹۳۳ - ۱۵۰۸۸ م از یعقوب بیگ بایر جنک ذکر میرود ( ترجمه  
انگلیسی بایر نامه ۱۹۳۳ و ۱۵۰۸۸ م هم بر می آید که بایر یعنی ببر بود و لقب  
( بایر جنک ) لقبی است یعنی شخصی که مانند ببر جنک میکند. ازین بیت  
هم ثابت میشود که بایر بوده است :

خدیدو کامران پر تو در ملاذ ملک و ملت شاه بایر  
مولانا عبدالقا در برادر سولف مطلع سعدین در تاریخ وفات میرزا ابابرن بایستقرین  
شاهرخ این ایات گفته، که از آن هم باعتبار قافیه ( پر - در - خورد ) ثابت  
می آید، که بایر بضمه باء دوم در هرات تکلم می شد :

آفتاب مملکت بایر خود نماید کی چنین خورشید پنهان در خوراست  
در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است  
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست؟ دیده ها پراشک و دامن پرد ر است  
این چه حالست و چه تاریخست؟ گفت: فوت شد سلطان مؤید بایر است  
( ۸۶۰ ) ق تاریخ نگارستان ۳۳۳ - از قاضی احمد غفاری طبع تهران ۱۳۳۰

برده بود، در محیط مدنیت اسلامی و فرهنگ روشنی پرورش دیده بود، و بنابراین همواره علما و سادات و روحانیون صوفی مشرب و هنروران را که حامل سواریت فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر بودند دوست داشت، خود وی گوید:

« من همواره محدثان و ارباب قصص و اخبار را میخواستم و از ایشان سرگذشتهای انبیا و اولیا و سلاطین را می شنیدم. علل عروج و زوال شاهان را درک میکردم.

از صحبت مشایخ و صوفیان و عارفان نیز بهره ها گرفتمی، و احترام ایشان بجا آوردمی. (۱)

در سفرهای جنگی امیر تیمور نیز دانشمندی هم رکاب او بوده اند، که هنگام فتح و نصرت، انعام و اکرام می یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گوید:

( در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان، مرحمت حضرت صاحبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی، از جمع علما رفیع مقدار ملازم رکاب همایون آثار بودند، مثل خواجه فضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر افضی القضاة مولانا نعمان الدین خوازمی. (۳)

در هنگام قتل و غارت بلاد توجه امیر تیمور با اهل علم چنین بود که حین فتح دهلی توجه خاصی به حفظ علما نمود:

« و هنگام تهنیت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه (دهلی) جمع آیند، و از ملازمان خاص یکی را بر ایشان داروغه گذاشت تا گذار ده که از جنبش سپاه ظفر پناه زحمت و

۱- تزک تیموری طبع بمبئی ۱۱۲ تا ۱۱۳

۲- ملفوظات تیموری، ایت ۳، ۷۵

۳- ظفر نامه ۱۰۳

ملاک بر دامن روزگار آن طایفه گرامی نشیند. (۴)

این روایات علم دوستی و هنر پروری درخاندان امیر تیمور به اخلاق و نیز انتقال کرد چنانچه در همین خاندان میرزا شاهرخ فرزند تیمور در هرات رسانس هنری دوره تیموریان راشالوده گذاشت و فرزند او الخ بیگ یکی از علمای ریاضی و فلک شناسی و رصد بود و شهزادگان تیموری هرات از پسران شاهرخ با یسنغرمثوفا (۸۳۷-۱۳۳۲ م) و میرزا ابراهیم حدود (۸۴۷-۱۳۳۳ م) و بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین بایقرا حدود (۹۲۳-۱۵۱۷ م) خطاطان ماهر و هنرمندی بوده اند و خود پدر بابر عمر شیخ میرزا که بابر از ذخیره فرهنگ اندوخته بود نیز حامل همین سواریت ثقافتی و ذوق علمی بود و درین باره بابر گوید:

« اخلاق و اطوارش خفنی مذهب پاکیزه اعتقاد مردی بود پنج وقت نماز ترک نمی کرد قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر تلاوت میکرد بحضرت خواجه عبیدالله احرار ارادت داشت و بصحبت ایشان بسیار مشرف شده بود و حضرت خواجه هم فرزند گفته بودند. سواد روانی داشت نخستین (خمسه نظامی و خمسہ خسرو) و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود اکثر شاهنامه میخواند اگر چه طبع نظمی داشت اما بشعر پروا نمی کرد... خوش خلق و حراف و فصیح و شیرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود... (۲)

این ذکر مختصری بود از پدر و اجداد بابر، که حتماً در تربیه و تشکیل شخصیت او مؤثر بوده اند اما سادش تعلق نگار خانم نیز از پدر خود دیونس خان سواریت نوکوی فرهنگی داشت که میرزا حیدر و غلت درباره او گوید:

« دیونس خان دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی محشو راز و کسب فضا یل کرده بود و بعد از مرگ یزدی در عراق و فارس و آذربایجان از محافل علماء بهره اندوخت که به نام استاد دیونس خان شهرت یافت در قرآنت قرآن و موسیقی و مصوری ماهر بود و ذوق لطیفی داشت. (۳)

۱- ظفر نامه ۲، ۹۸

۲- بابر نامه ۶

۳- ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از دیسن راس ۱۵۵

### تخت نشینی بابر و حوادث ماوراءالنهر

بابر از چنین مادر و پدر، درس زندگی گرفت، سپاهی لژی و لشکر کشی توأم با ذوق ادبی و هنری و میل به عرفان و خداپرستی در محیط خانواده و زندگانی او بود، و در آنوقت هر فیودال زاده ماوراءالنهر بچنین صفات پرورده میشد، و جنگهای ملوک طوایف هم شهزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد.

برای پرورش این شاهزاده اند جان نیز رجال تجربه کار در بار میرزا عمر شیخ و علمای نامدار کماشته شده بودند که ازان جمله خود بابر نام شیخ مزید بیگ و باباقلی بیگ و خدای بیدی بیگ راسی بر دکه (بیگانه اتکه) او بوده اند و مراد ازان پروردنده و مربی باشد.

از علمائی که بابر با و عقیدت و مقام شاگردی داشت خواجه قاضی مولانا عبدالله بن سلطان احمد قاضی است که در باره او گوید:

او استاد و پیر من خواجه مولانای قاضی باشد... نسب او از طرف پدر شیخ برهان الدین قلیچ منتهی میشود و از جانب مادر سلطان ایلک کسان می رسد در ولایت فرغانه این طبقه مقتدا و شیخ الاسلام و قاضی شده اند، میرد خواجه عبیدالله بود از ایشان تربیت یافته بود در ولی بودن خواجه قاضی مر اهیچ شکئی نیست...

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود... این صفت هم دلیل ولایت است.

اگر چه این شرح را بابر در هندوستان در اواخر عمرش نوشته است ولی مریدی و شاگردی او از خواجه قاضی به زمان جوانی او در اندجان تعلق دارد که صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بوده است.

۱- بابر نامه ۵

۲- بابر نامه ۱

۱- بابر نامه ۲۵

۲- بابر نامه ۶

۳- بابر نامه ۱۰

۴- بابر نامه ۱۱

۵- بابر نامه ۱۲

۶- بابر نامه ۱۳

۷- بابر نامه ۱۴

۸- بابر نامه ۱۵

بایر که با سختی بدین خود اندجان وهم سمرقند را از دست داده بود، مدتی  
آواره و سرگردان ماند و مدتی در جنگ آهنگران و آخشی و خجند بسر برد و بقول  
خودش: چون داعیه ملوک گیری داشت تا که میبها همت او را پست ساخت  
و بیخیاال تسخیر اندجان و طلب کمک به تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را  
از انجا کمک گرفته و بعد از تاخت و تاز در فرغانه به تسخیر اندجان همت گماشت  
تا که در ذی قعدة ۹۰۵ هـ جون ۱۳۹۹ م آن شهر را تصرف آورد. (۱)

در اواخر محرم ۹۰۵ هـ ۱۳۹۹ م لشکری را بسوی او ش بر د و رقبای او  
جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل که بر اقب فرصت بودند لشکر کشی کرده  
و اندجان را به محاصره کشیدند و بی بایر بعد از تلاش و جنگهایی که  
در حوالی قریه خویان و غیره روی داد بایر ادر خود جهانگیر میرزا چنین صلح  
کرد که ولایات آن طرف آب خجند و آخشی به جهانگیر و ولایات این طرف  
اندجان با بایر باشد و هر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند و بعد از آن سمرقند  
به بایر و اندجان به جهانگیر تعلق گیرد.

پس از این مصالحه بایر عایشه سلطان بیگم دختر عم خود سلطان احمد  
میرزا را که نامزدش بود بزنی گرفت و در ماه ذی قعدة ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰ م باتفاق  
برادر خود عزیمت تسخیر سمرقند کرد ولی چون این شهر را قبلا شیبانی خان «۲»  
گرفته بود بایر در کشتن توقف نکرد.

۱- بایر نامه ۳۱ فرشته ارم ۹۰۴  
۲- ابوالفتح محمد شیبانی خان بن شاه بلاق سلطان بن ابوالخیر خان از نسل  
شیبان بن جوجی بن جنک جهان است که در سنه ۹۰۶ و ۹۰۷ هـ در ماوراءالنهر پادشاه شد  
و در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در قریه محمودی سرو در جنگ صفویان کشته گردید.  
از احفاد دختری او جانبان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ هـ شاهی کردند  
و دیگر افراد خاندانش تا ۱۰۰۷ هـ در ماوراءالنهر و بلخ و بخارا و سمرقند حکمرانی  
داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تاهرات و سیستان و قندهار رسیده بود  
(دول اسلامیه ۳۱ مذكر احباب خطی ۱۳)

وی گوید: که من جوان نوزده ساله و رقیب من شیبانی خان سرد بر  
تجربه و پیر کار دیده می بود یا وجو داین هم بیاری دو بست و چهل تن شیبانی  
سمرقند تاختیم و از راه پل مفاک بر حصار برآمده و شهر را گرفتیم (۱) و شیبانی  
خان با هفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت یافت و بسوی بسا را پس  
نشست. ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م

شیبانی که شخص آهنین و سرد سال خورده تجربه کاری بود رقیب جوان  
خو در ادر سمرقند آرام نگذاشت و در زمستان همان سال قراکول و دیگر بلاد  
را گرفت. بایر که این حریف قوی را در مقابل خود می دید از حکمرانان و شهر ادگان  
تیموری استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م  
لشکری فراهم آورد و در کازرون یکک فرسخی سمرقند بالشکریان شیبانی بمصافها  
داد و شیبانی خان بپای حصار سمرقند رسید مدت سه تا چهار ماه سمرقند محاصره  
بود و در حوالی آن زدو خورد سپاهیان طرفین ادامه داشت و ذخیره و خوراک هم  
در شهر ناپدید شد بنابراین بایر در اوائل ۹۰۷ هـ ۱۵۰۱ م سمرقند را بد رو د  
گفته و به تاشکند نزد سلطان محمود میرزا خال خود رفت. (۲) درین وقت تاشکند  
در دست سلطان محمود خال با پرواندجان متعلق به سلطان احمد تنبل و سمرقند  
و بخارا با شیبانی خان بود. بایر مدتی در تاشکند پویش خال خود بماند و بعد  
از سپری شدن موسم زمستان بمدد خال خود او ش فرغانه را گرفت. تنبل از شیبانی  
خان مدد خواست و در جنگی که بین او و بایر واقع شد بایر زخمی برداشت و بسوی  
آخشی پس نشست ولی شیبانی خان با فوجی گران تاخت و در ارچیان ARCIYAN  
بایر خال او را در ذوالحجه ۹۰۸ هـ - جون ۱۵۰۳ م شکست و تاشکند را هم  
بگرفت. (۳)

- ۱- بایر نامه ۵۳
- ۲- بایر نامه ۶۰
- ۳- بایر نامه ۶۸

سال ۹۰۹ هـ - ۱۵۰۳ م ایام آوارگی و پرتیابی بایز است زیرا هر چند دلیر  
 که سال او خیبانی خان تغام حاکم اتره نهر را بگرفت و بایز چون در آن زمان  
 جانی و قرارگاهی برای خود ندید مدتی را درین قبایل کوچی آنجا به عسرت  
 تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد. ولی وی اندرین عسرت هم همت  
 نیاخت و برای خود جو لانگاهی را در خراسان و این طرف آمو گشود و  
 خواست که خود را بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. و ازین  
 وقت به بعد است که اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد.

### بایز در افغانستان :

بایز در محرم ۹۱۰ هـ جون ۱۵۰۳ م بقول خودش از ولایت غرغانه بقصد  
 خراسان به ولایت حصار آمد و پیش او پیش از سه صد کس نبود گه  
 اکثر ایشان پیاده و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیاده از دو چادر  
 خیمه نداشت (۱) در چنین حال خود را به نزدیکهای ترمذ رسانیده و برگذر  
 گاه یو باج (۲) به همراهی باقی چغانیا نی برادر خود خسرو شاه (۳) از  
 آب آمو گذشته و به گهمراد و باسیان آمد گه درینجا احمد قاسم پسر باقی و  
 خواهر زاده خسرو شاه حکمرانی داشت.

بایز که مرد داعیه طلب و فعالی بود در قندز و ابیک و دوشی و آجر مردم  
 و لشکریان خسرو را بفرود جلب کرد و در او اسطریح الاول ۹۱۰ هـ از

(۱) بایز نامه ۷۵

(۲) در بایز نامه مطبوع بمبئی یو اچ ولی در ترجمه انگلیسی (۲۰۳)

UBAI است.

(۳) خسرو شاه از قوم قباچاق ترکستان و از امرای خال بایز سلطان محمود  
 میرزا بود که ۲ هزار نوکر داشت و حکمران سرزمین جنوب آب آمو تا هندوکش  
 بود ولی بقول بایز فسق و ظلم پسر مزاج او غلبه داشت (بایز نامه ۹۱۰)

آب اندراب گذشته و دو دوشی نزول نمود در اینجا خسرو پناه برای  
 عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دگر تمام اتیاع  
 خسرو و ازو برگشته و به بایز پیوستند و بایز هم باو و عده داد که آ زاد  
 گذشته شود تا از راه دهانه غوری بطرف خراسان رود. (۱)

بدین نحو اولین تقسیم با بر در جوالی هند و کش از بین رفت و بسوال  
 و ثروت و سلاح او بدست بایز افتاد و خسرو پیش بدیع الزمان میرزا  
 بن سلطان حسین بایقرا بسوی سینه ر بسیار گردید.

چون نه خسرو و از بین رفت اکنون سهم کابل در پیش بود که در اینجا  
 محمد مقیم بن امیر ذوالقون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه  
 ۹۰۸ - ۱۵۰۷ م از میرزا عبدالرزاق پسر الخ بیگه گرفته بود چون  
 بایز در اواخر ربیع الاول (۱۱۰ - ۱۵۰۳ م) از هندوکش گذشته  
 و از گذر هو میان بسوی کابل روی آورد. محمد مقیم را غورنی  
 در حصار شهر متعصبین گردید ولی بعد از چند روز زیارتی  
 چغانیا نی را وسیله ساخته و از بایز اسان گرفت و بقتل هار رفت و بدین

(۱) بایز نامه ۷۸

(۲) در عصر سلطنت شهنشاهان تیموری امیر ذوالقون از غورنی بن حسین  
 بصری در سلطنت ملازبان ابو سعید تیموری بود و بدلاوری در جرات  
 و باوراه نهر شهرت یافت سلطان حسین بایقرا با دشمنان هرات را  
 حکمرانی نمود و نزد امیر ذوالقون نندها داد (۱۵۰۳ - ۱۵۰۸ م) چون سلطنت  
 هرات بعد از پسر که سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالقون لغویون در  
 قندهار استقلال یافت و ولایت شال و مستونک (بلوچستان کنونی) را هم  
 بدست آور و ولایت سند را هم فتح کرد وی در محاصر هرات و جنگک بسا  
 شیبانی خان در هرات کشته شد (۹۱۳ - ۱۵۰۷ م) و بعد از دو پسرش شاه  
 بیگه و محمد مقیم در قندهار و کابل و سند حکم رانند.

صورت شهر کابل در آخر ربیع الاخر بدست بابر افتاد. (۱)  
 در انوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خر انسان  
 و عراق و روم و چین در آن یافت میشد و مالیات آن با نعمان هشت صد  
 هزار شاخر خن بود (۲). بابر درین شهر بزودی شوکتی بهم رسانید  
 و در سال ۹۱۱ ۱۵۰۶ م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل  
 و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا دره خیبر پرداخته و برادر خود  
 جهانگیر میرزا را بحکومت غزلی گذاشت.

بابر می دید که رقیب دیرین وی شیانی خان اکنون مالکک بلا منازع  
 اراضی ماوراءالنهر از اقصای تاشکند تا سر و استونیر وئی عظیم دارد و  
 ممکن است که در افغانستان نیز با او روبرو گردد در حالیکه سلطان حسین  
 بایقرا در هرات آخرین سر اهل زندگانی خود را میگذرانید و چهارده پسرش  
 بایل و الوس او در فسق و فجور غرق بودند. (۳)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود و بقول  
 خودش همواره «دغدغه خراسان و هری داشت» (۴) درینوقت خطر حمله  
 شیانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود و سلطان حسین میرزا بسینه سید  
 افضل ولد سلطان علی خواب بین از واستمداد نمود. اگر چه سلطان حسین  
 میرزا بایقرا در عین لشکر کشی در مقابل شیبانی تاریخ- ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ ۱۵۰۵ م  
 بعمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی  
 بابر در محرم ۹۱۴ هـ ۱۵۰۶ م از راه غور بند و شمیر و قلعه ضحاک (هامیان)  
 در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اویماق به دره پام از توابع

(۱) بابر نامه ۸۰

(۲) بابر نامه ۸۱-۸۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

(۴) بابر نامه ۱۱۷

بادغیس رسانیده چون شهزادگان تیموری هرات در مقابل شیانی برکنار  
 آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از سرو چاق گذشته و در منزل گل باغان  
 روز دوشنبه ۶ جمادی الاخری ۹۱۲ ۱۵۰۶ م با شهزاده گان ملاحتی شد. (۱)  
 اما شیانی خان چون اتفاق شهزادگان تیموری هرات و کابل را در  
 مقابل خود دید از جنک و تعرض منصرف گردید و از نظر ف هم زمستان  
 بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنا برین در ماه رجب همین  
 سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب برگشته و بابر هم بدعوت  
 بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲ روز در منزل علی  
 شیر بیگ در هرات توقف کرد. (۲)

**۱-۱ ما در کابل:** بعل از رفتن بابر بصوب خراسان فتنه نوی ظهور کرد  
 و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر بر لاس حاکم ننگرهار و جمعی  
 از مغولان را که در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان  
 میرزا عموزاده بابر را به پادشاهی کابل برداشتند (۳) و طرفداران بابر مانند  
 سلابابای ساغر جی و خلیفه محب علی قوری و احمدیو بیفت و احمد قاسم  
 را در قلعه کابل محصور کردند (۴)

(۱) بابر نامه ۱۱۷ ببعبد تاریخ فرشته ۱۹۸۱

(۲) بابر نامه ۱۱۸

۳- خان میرزا سلطان و پسر کاکای بابر سلطان محمود میرزای  
 حصار بود که هم خاله زاده او میشد و مادر او شاه بیگم دختر شاه سلطان  
 محمد پادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزا دوغلت شوهر خاله بابر  
 و حکمران او زه تپه بود که شیانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمه

بابر نامه ۲۶۲)

(۴) - بابر نامه ۱۲۵



بابر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاريخ هفتم شعبان ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م از راه باد غوس و غرچستان و چنجران و ککه اولانک و با میان و غور بند روی بکابل نهاد و در عین زیستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که قبول باین و دوریده العریضه از آن ندیده بود خود را بکابل رسانید و این شهر را باغ کشود و خان میرزا لیر این قندهار و محمد حسین میرزا د و غلت را بطریقه فرساده و بیستان اجازه داد. (شوال ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م)

بابر بعد از تکمیل قندهار کابل برای اعانت عسکر و فراموشی مصارف لشکرکشی های خود در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قبایل خلجی و سهند افغانی را تاراج نموده و یک صدهزار اوگوسفند را از ایشان به یغما برد، و این تاراج تا حدود کتله و از شرق جنوبی غزنی رسید و امیرانی که درین تاراج از افغانان بدست او افتاده بودند، همه را کشت و کله ستاری از آن بر خیزانیده شد. (۱)

### فتح قندهار:

در صحرای ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قوای شیبانی خان از میرغاب گذشتند و شهر هرات را گرفت و از آنجا تا فرهاد و کر میر پور پیش آمد. اگر چه شاه بیگلر محمد مقیم پسران ذوالنون از غون که حکمرانان آن صفحات بودند، از یک طرف به شیبانی خان اظهار اتقیاد نموده و سکه و خطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بابر فرستادند که بقندهار آید و در مقابل شیبانی به آنها پآوری کند. (۲)

پس رفت قوای شیبانی از هرات بطرف فراده و سیستان، برای بابر خطری بزرگ نبود، زیرا همین رقیب او را از ما و راه التهر دو آید بود، بنابراین از راه غزنی و کلات میرجه قندهار و زمین داور گردید.

(۱) بابر نامه ۱۲۹

(۲) بابر نامه ۱۷۱

شاه بیگ و محمد مقیم هر دو مقاومت گسر دند و به بابر آتقیاد نمودند، و در حدود خالی شک غربی شهر قندهار با او بصاف دادند که در نتیجه بابر پیر و زآمد و شهر قندهار را بگرفت و شاه بیگ بسوی شال و مستونک گریخت و محمد مقیم بطرف زمین داور رفت. (۳)

بابر بعد از فتح قندهار این شهر را به برادر خود ناصر میر و سپهر د و خود وی با اموالی فراوان هازم ککنا بصل گسر دجه و لسی بعد از بیست و سه ماه شاه بیگ و محمد مقیم به مدد شیبانی خان ب قندهار حمله آوردند و ناصر میر زار از آنجا گشیدند که بکابل نزد بابر گریخت. شیبانی خان قندهار را به شاه بیگ و محمد مقیم سپرده و به هرات بازگشت. چون درین وقت محمد مقیم بمرد قندهار تنها به شاه بیگ ماند. (۴)

### دبچه در کابل و قول عبدالله الرزاق میرزا

عبدالله رزاق پسر میرزا الخ بیگ (۳) بود که ۵۸ سنه ۹۰۸ هـ ۱۵۰۲ م حکمرانی غزنه و کابل را از دست داد و در فتح قندهار ببابر همراه بود و حکمرانی کلات و وادی ترنگ بدو سپرده شد. چون شیبانی خان قندهار را گرفت وی کلات را گذاشته و در کابل به بابر پیوست. درینوقت پیشرفت قوای شیبانی بابر و همراهان او را مشوش ساخت و خواستند که بطرف هندوستان روند. و ازین دشمن قوی دور تر باشند (۴) بنابراین کابل را

(۱) بابر نامه ۱۳۴

(۲) فرشته ۱۹۹

(۳) میرزا الخ بیگ فرزند سلطان ابو سعید و هم بابر است که در ۹۰۷ هـ

۹۰۰ م در غزنی مرد و بعد از آنجا مدفون است.

(۴) بابر نامه ۱۳۵

به عبدالرزاق و بدخشان راه خان میرزا سپردند و خود بابر در جمادی  
الاولی ۹۱۳ هـ سپتامبر ۱۵۰۷ م از راه خورد کابل بطرف شرق افغانستان  
و آدینه پور ننگرهار در حدود غربی (جلال آباد کنونی) رهسپار گردید و  
لغمان و ننگرهار و وادی کتر را بدست آورد و آنرا به عبدالرزاق میرزا که از  
کابل آمده بود سپرد.

در بهار سال ۹۱۴ هـ می ۱۵۰۸ م بابر بتاخت و تاز قبيله مهمند افغانی  
پرداخت ولی در غیاب وی برخی از مغولان و یقایی اسرای خسر و شاه در  
کابل دست به دسیسه زده و در حدود دوسه هزار جوان را بدور خود در نواحی  
خواجه رواش (میدان هوایی کنونی کابل) فراهم آورده بودند. عبدالرزاق میرزا  
که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را از ننگرهار در بین ایشان  
رسانیده و در ديه افغانان متصل کابل مرکز گرفت و بدور او سرد ارانی مانند  
علی بیگ شیکور سیستانی و محمد علی شیبانی و نظر بهادر و یعقوب بیگ بابر  
جنگ و عبدالله صف شکن و غیره فراهم آمدند تا او را به سلطنت کابل و غزنی  
تا بدخشان و ختلان بردارند. عبدالرزاق میرزا که خود را وارث حکمرانی کابل  
و غزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانند بابر مرد فعال و جنگجوئی  
نبود. و این مهم را کماحقه پیش برده نه توانست.

بابر برای خموشی این دسیسه سخت کوشید بحيث سپاهی جنگ کرد  
و مانند یک سپه سالار لشکر کشی و دفاع نمود و در اطراف کابل به قلعه داری  
و حمله و قیادت لشکر پرداخت و تمام مخالفان خود را در میدان جنگ از بین  
برد. عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر در جنگ و یابا مر او کشته شد (۱)

(۱) عبدالرزاق میرزا در گنبد مدفون پدرش الخ بیگ در غزنی در حوالی قبر سلطان  
محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست بر مزار او تیاریخ و فواید  
چنین است .

شاهی که زفره اش فلک کشته خراب شمس و قمر از هجر شد در تب و تاب  
تا ریخ و فات آن شهشاه شهید بر لوح فلک نوشته باخیر و صواب  
در ریاض الالواح ۱۲۲

کلمات و خیر و صواب بحساب جمل (۹۱۵) هـ - است.

و حکمرانی کابل غزنی اکنون بلا منازع به بابر ماند (۱) ۹۱۵ ۹۱۰ ۲۱۵۰

### زیر راعی :

چون بابر به امور کابل مشغول ماند قوای شیبانی خان تمام ولایات هرات  
و سیستان را تا قندهار و هم ولایات شمالی را از میمنه تا بلخ و بدخشان بدست  
آوردند ولی مردم بدخشان که در کوهسار خود به آزادی زندگی میکردند بدور  
اسرای محلی فراهم آمدند و دست شیبانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین  
آزاد یخواهان بومی بدخشان زیر شیان بود که بدخشان را از دست قوای  
شیبانی خان و بابر کشید، وی شبان دلاوری بود که بسا از مردم بدخشان را فراهم  
و یک حرکت ملی بوجود آورد.

بابر چون اوضاع را چنین دید در سنه ۹۱۵ ۹۱۰ ۱۵۰ م خان میرزا  
عموزاده خود را که از طرف مادر با شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بداندو  
فرستاد ولی وی شکست خورد و به زیر راعی تسلیم شد. اما یوسف علی یکی  
از کار داران خان سیززا برای ازین بردن زیر راعی دسیسه بی انگیزت او را  
بکشتند و خان میرزا در حکمرانی بدخشان تا سرگه خود (۹۲۷ ۱۵۲۰ م) بماند  
و نفوذ بابر بدین وسیله در بدخشان باقی بود. (۲)

### کشته شدن شیبانی خان :

در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م در خراسان واقعه بی روی داد که برای بابر  
در نهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیبانی خان بر بلخ و  
هرات و قندهار تغلب جست و در ماوراءالنهر قوه عظیمی بهم رسانید  
و بدیع الزمان میرزا و شهزادگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد

(۱) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابرنامه ۶۳۲

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ۱ ترجمه انگلیسی بابرنامه ۶۴۲

این اوضاع موجب تشویق شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید و در اواسط شهور همین سال متوجه خراسان گشت و در ۲۰ شعبان به مرور رسید، شیبانی خان حصار سرور را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۱۶ هـ ۲ دسمبر ۱۵۱۰ م با قوای ۱۵ یا ۲۵ هزار یاری خود بر لشکریان صفوی بتاخت و در جنگ عظیمی که در یک منزلت واقع گردید، خود شیبانی پادشاه هزار نفر او زبک کشته شد و هزار نفر سرداوان و نسوان قوای شیبانی بکشت فارسیان اسیر گردیدند. (۱).

### سفر ماوراءالنهر :

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت می دید تا که خان میرزا از بدخشان با نوشت که به تسخیر فرغانه همت گمارد. بابر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۱۶ هـ (جنوری ۱۵۱۱ م) از هند و کش گشته و به قندوز رسید بعد از آنکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه و ازو استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی و صوفی علی و علی قلی خان و شاه رخ افشار با لشکریان صفوی بیابوری وی رسیدند و هم قوای خان میرزا از بدخشان بدو پیوستند.

درینوقت از بازار ماندگان شیبانی خان، عموزاده او جانی بیگ فرزند خواجه محمد سلطان قیادت قوای او زبک در دست داشت و عبیدالله خان برادر زاده شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمورخان فرزند شیبانی در سمرقند بود.

بابر از طرف قندوز بر دریای آمو گذشته و نواحی حصار (تاجیکستان کنونی) را بوسیله عسکرش هزاری خود بکشت آورد ولی والی حصار قلعه این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد و مردم تباہل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب التواریخ ۲۵۲ ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۸۲

بمدش رسیدند. بنابراین بابر وی به فتح سمرقند نهاد و در نیمه رجب ۹۱۷ هـ اکتوبر ۱۵۱۱ م این شهر را با سوم فتح نمود. و از آنجا صرمیرزا برادر خود را بحکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر درینوقت از طرف شاه اسماعیل صفوی تقویه میشد و او هم شاید سکه بنام او زد و نظاره به مذهب شیعه نمود، ولی قوای عبیدالله خان او زبک او را در قول ملک در صفر ۹۱۸ هـ می ۱۵۱۲ م شکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند و هم چون شهر غجدوان باشکست و

عزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت (۳ رضان ۹۱۸ هـ ۱۲ نومبر ۱۵۱۲ م) بابر آخرین قوه مقاومت خود را در ماوراءالنهر از دست داد و از دریای آمو گذشت و مدت دو سال را در صفعات شمال هندو کش و قند و زگدرانید و بعد از آن بکابل برگشت. ۹۲ هـ ۱۵۱۳ م (۱) و چون در سنه ۹۲۱ هـ ۱۵۱۳ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر با حرارت پذیرائی شد و یکسال بعد در ۹۲۲ هـ ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمر بست، و در سال دیگر این شهر را محاصره نمود، تا که در ۹۲۳ هـ ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد. (۲)

چون بابر ساعی مکرر خود را در تسخیر ماوراءالنهر فاکام دید و در خراسان هم پیشرفتی برای تسکین جاه طلبی او بسبب قوه صفویان ممکن نبود، بنابراین بعد ازین توجه خود را بفتح هندوستان میدول داشت و لشکر کشی های خود را بطرف شرق افغانستان معطوف نمود، که در بابرنامه شرح داده است.

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلوپیدی اسلام ۸۳۸

(۲) انسکلوپیدی برتانیکا ۳۵۳ تاریخ سند ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۹۳۸

## لشکر کشی های بابر، برهند

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دوره مهمی آغاز میشود، بدین معنی که در همین سال ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خود را برهند آغاز کرده است وی گوید:

« در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد، گاهی از جهت سست رائی امراء، گاهی از همتائی برادران، یوزش هندوستان میسر و سمالک او مسخر نمیشد. آخر اینچنین موانع ثماند» (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور و تهیه لشکر گذرانید، و چون از دریای آمو تا قندهار مستولی شد، و رقیبی را در این سر زمین نمی دید، بنابراین به تسخیر هندوستان همت گماشت و بقول خود او بعد از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد (۲).

### لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله های بابر بر هندوستان مؤرخان مابعد مختلف اند (۳) ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۳ هـ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ و دوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ هـ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ هـ و دوم را در اوائل ۹۲۵ هـ و سوم را در ۹۲۶ هـ نوشته است و در تعیین سنین سفر چهارم ۹۳۰ هـ و لشکر کشی پنجم ۹۳۲ هـ - هردو ابوالفضل و فرشته متفق القولند .

بهر صورت : ابوالفضل سفر های جنگی بابر را در حوالی شرقی

(۲) بابرنامه ۱۷۷

(۱) بابر نامه ۱۷۷

(۳) کیمبرج هستری آف انڈیا ۱۰۳۰ (۴) اکبرنامه ۹۲۹ و ۹۱۱

افغانستان و آویزشهای او با قبایل پهنون، نیز در لشکر کشی های هند شمرده است که ما در اینجا شرح سفر های جنگی او را در هند از روی بابر نامه و فرشته و میر خواند و خافی خان و محمد معصوم اقتباس میکنیم .

لشکر کشی اول بابر قرار نوشته خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ هـ .

۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول ( وادی کنر علیا ) بطرف باجور بود . قلعه باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی قبیله دلازاک افغان بود ، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱) . بابر یکی از رجال

معتبر دلازاک را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند و قلعه را بد و سپارند .

ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت . بنا برین روز پنجشنبه ۳ محرم

به قوای بابر امر حمله بر قلعه باجور داده شد ، درین جنگ لشکریان بابر یک

دسته تفنگ اندازان **Matchlocks-Men** بقیادت استاد علی قلی

داشتند ، که چندین نفر باجوری را بدین وسیله بکشتند ، و روز دیگر که جمعه

۵ محرم بود ، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه هزار کس کشته

و بسی هم اسیر شده بودند ، و سرهای کشتگان بکا بل و بد خشان

و بلخ فرستاده شد . و هم از سرهای بریده بر بالای تپه ئی ، کله منار ( **Pillar of Skulls**

بساختند .

بابر روز یکشنبه ۱۳ محرم حکمرانی باجور را به یکی از امرای خود خواجه کلان

سپرده ، و برای سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد . درینوقت در

سوات سلطان ویس سواتی حکم میراند ، و رئیس یوسفزئیان این سر زمین شاه منصور

پسر ملکه سلیمان شاه نامداشت و هم سلطان علاء الدین سواتی از رجال نامدار به بابر

اطاعت کردند ، و هم طاوس خان برادر خورشاه منصور بحضور بابر رسید ، و بدینصورت

توانست قبایل یوسفزئی را که بر سر راه هندوستان افتاده بودند بخود مطیع سازد .

(۱) بابر نامه ۱۳۷

چون با اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی رامیدانست، خواست با مردم آن روابت داشته باشد، درین مور دروش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دخترشامه منصور را که بی بی مبارکه نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین باره خود وی گوید:

«روز جمعه ۲۶ محرم در ولایت ماندیش... بجهت مصلحت الو س یوسف زئی، دختر او (شاه منصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند.» (۳)

بدین صورت با بزرگ حصه قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه بهنگ گذشته بود، بخود نزدیک ساخت و افغانان دیگر را هم با جنگ و زور مطیع گردانید، و تمام این مهمات را تا آخر ماسحرم انجام داد و از راه کوتل امبهر **Ambahr** و کاتلنگر و پنجشنبه ۱۶ صفر ۹۲۵ هـ فروری ۱۵۱۹ م متوجه گذر دریای سند نیلاب شد و چون از دریای سند بگذشت، بار اول قدم خود را در خاک هند گذاشت و ولایت بهیره پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود، وی بیامی بوسیله سلا مرشد ایلیچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان و دولت خان بن تاتار خان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، و این ولایت که قبلاً به ترک (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، و مردم آنجا در مقابل پرداخت چهار صد هزار شاهی (تقریباً ۲ هزار پوند سترلنگ) امان داد، و روز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ هـ ۷۸ مارچ ۱۵۱۹ م ولایت بهیره را به هندویک

(۱) بقول سیاست نامه نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختر یکی از روسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، و او را بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته در که محمود زاولی در یاست...)

(۲) ابوالفضل واخوند درویره نام این دختر را بی بی مبارکه نوشته اند (پتهانها ۱۵۹ و یوسفزائی افغان ۳۱۷) که برادرش بهیر جمال با بایر در فتح هند اشتراک کرد، وی و خواهرش در عصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بایرنامه ۸۷ ر ۲)

(۳) بایرنامه ۲۳۹

ولایت چناب را به حسین اکزاک (۱) سپرده و ضمناً بر قبیله کهکهر (۲) (بن نیلاب و بهیره تادامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت و قصبه پرهاله را که مرکز حکمرانی تاتار کهکهر و هاتی کهکهر بود، باخزاین آن بدست آورد و روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۱۳ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپار گردید و حکومت میان بهیره و دریای سند را به محمد علی جنگه جنگه سپرد.

با برآزراه پشاور و دره خیبر و گندسک گذشته و روز جمعه غره ربیع الاخر - اول اپریل در ارگ کابل مجلس نشاط و شراب آراست. (۳)

با برادر کابل به عیش و نوش و گردش در منتزهات آن جامشغول ماند، ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندار ولایت بهیره فراهم آمدند، و حکمران گماشته بابر، هندویک را از آنجا رانندند. وی از راه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) و هم ملکه شاه منصور یوسفزائی باشش فکر کلاتران آن قبیله از سوات بکابل آمدند، و روز دوشنبه غره جمادی الاخری ۹۲۵ هـ ۲۰ مئی ۱۵۱۹ م بعد از اخذ خلعت های بابر و افسس رفتند و مالیات اراضی باجور و سوات را بشش هزار خروار شالی قبول کردند، که به خزانه بابر بپردازند (۵)

در همین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیز متوجه شد، زیرا افغانان قبیله ادرسان (۶)

(۱) دو ترجمه بایرنامه **Ikzak** و در مطبوع همیشی انکر الکاست (ص ۱۳۳)

(۲) **Gakkar**

(۳) بایرنامه ۱۳۷ تا ۱۳۹ (۴) بایرنامه ۱۵۰ (۵) بایرنامه ۱۵۱

(۶) در بایرنامه عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیله افغانی بنام ادرسان شعبه نیست از قوم خوگیانی نسل کرمان (کرلان) که در متون مربوط خوست پیشه زمینداری داشتند، و به شش طایفه تقسیم میشدند: جاجی خیل - سو دی خیل احمد خیل - مدی خیل - گوندی - بتگین.

هدایشان در قرن ۱۹ یک هزارمرد میرسید، و در تحت اداره حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۳)

که در سرحد گردیز بوده اند، بقول خود وی «در سال و معامله رایج نبودند، و کاروانیان  
آینده رونده از اینها متضرر بودند» (۱)

چون مسکن این مردم بر راه تجارتی هندوستان واقع بود و بابرخواست ایشانرا مطیع  
گرداند بنابراین روز چهارشنبه ۹ رجب ۹۲۵ هـ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹ م از راه کوتل  
تیره بطرف گردیز پیش رفت و لشکریانش تا کرماش (وادی کورم) بتاختند، و پس  
از افغانان را بکشتند و از سرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روز یکشنبه سوم  
شعبان ۳۱ جولائی از راه محمدآغه لوگر بکابل آمد. (۲)

### لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ هـ  
سپتمبر ۱۵۱۹ م بود، وی گوید که: بجهت رفع و دفع یوسف زئی عزم جزم کرده  
شد. (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسف زئیان علیا در باجور و حدود سوات بوسیله ازدواج  
دختر شاه منصور و آمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسف زئیان و قبایل افغانی  
وادی پشاور در مجاری دریای کابل باو اطاعت نمی کردند، بنابراین درین سفر  
از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید: که موسی خان و کلانتران  
دلایک گفتند که در هشنغر الوس بسیار است، غله هم بسیار یافته میشود،  
بنابراین عزم شد که افغانان آن توأحی را تاخته قلعه هشنغر با قلعه پشاور بدست آورد. (۴)  
بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش: چون در میان غله  
های افغانان فرو آمده شد، نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چار یک آنها غله

یافت نشد. (۱)

قلت خوراکه و رسیدن خبر عزیمت سلطان سعیدخان (۲) از کاشغر بطرف  
بدخشان او را از پیشرفت به سوی دریای سند باز داشت و هم چون افغانان  
خدر خیل با او در آویختند، از آویزش با افغانان هشنغر فسخ عزیمت نمود، و از  
کنار آب سوات و مجاری دریای کابل برگشت.

بقول فرشته: میرزا محمد سلطان اویس بن منصور بن عمر شیخ را که از  
اقاریش بود، با چهار هزار سوار به پنجاب فرستاد و خود وی از راه خیبر و ننگرها و  
وگندمک تا اواخر شوال ۹۲۵ هـ ۲۰ اکتوبر بکابل رسید. (۳)

طوری که بیشتر گفتیم: در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق  
شد، ولی بعد از چند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت و بقول محمد معصوم  
وی به امر او لشکریان خود گفت: «بابر درین مرتبه تشریف آورده را مقندها را  
رادیدند، و سال دیگر لوای عزیمت تسخیر خواهند افزاخت و تا ما را از اینجا بیجا  
نسازیند، آرام نخواهند گرفت. .... ما را فکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه بیگ برای خود محل آینه حکمرانی را در آنطرف دره بولان  
وسند تهیه دید، و طوری که پیش بینی کرده بود، بابر در اوائل ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م  
قندهار را به محاصره کشید، و در صدد نقب کردن قلعه آن برآمد، ولی در لشکریان  
او در اول تیرماه مرض تب افتاده و پادشاه بیگ مصالحه کرد و بالضروره در ماه رجب  
۹۲۶ هـ جون ۱۵۲۰ م بکابل آمد. (۵)

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان بن احمد خان الجه بن یونس  
خان از امرای کاشغر و ماما زاده بابر است که از ۹۲ تا ۹۳ هـ حکمرانده است  
(ز مابور ۳۷) در روضة السلاطین (ص ۲۶) در سلك شعرای ترکی زبان ذکر  
آورده است.

(۳) بابرنامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱ (۵) تاریخ سند ۱۱۱  
تعلیق بیورج بر بابرنامه ۳۳۱

(۱) بابرنامه ۱۵۴ (۲) بابرنامه ۱۵۳  
(۳) بابرنامه ۱۵۸ (۴) بابرنامه ۱۵۵

## لشکر کشی سوم (۱)

در تعیین تاریخ لشکر کشی سوم فرشته و خانی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰ م باشد. بقول فرشته بابر در راه پنجاب باز قبایل افغانی را که مانع پیشرفت او بودند تاراج نمود، و چون از دریای سند گذشت به کسا نی که در بهیره بر خلاف او جنبش کرده و کارداران او را رانده بودند جزای سنگین داد، و برخی از افغانان را از اینجا کشید و بطرف سیالکوٹ پیش رفت مردم اینجا بدون مقابله به او اطاعت کردند و نجات یافتند. ولی مردم سیدپور با او مقابل گردیدند و دست بسلاح بردند.

بابر قهراً ایشانرا مغلوب و قتل عام نمود، زنان و اطفال را اسیر ساخت و تمام اسوار مردم را بتاراج برد. (۲)

در اینجا بابر شنید: که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار بر اراضی متصرفه او تجاوز کرده و خطری به غزنی و کابل متوجه است، بنابراین بزرگ و دی بکا بل برگشت و چون خان میرزا در بدخشان وفات یافت بابر در سنه ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱ م فرزند کلان خود، همایون را به حکمرانی بدخشان فرستاد. و بسوی قندهار حرکت کرد و شاه بیگ را در آنجا محصور داشت شاه بیگ در آن حصارهای فشرد و از شهزاده طهماسب صفوی که به هدایت امیرخان برخراسان حکم میسراند استمداد کرد امیرخان نیز بابر را بجزایر واداشت، ولی وی قبول نکرد، تا که شاه بیگ از آمدن فرزند شیخ ابو سعید پورانی (هروی) را بغرض مصالحه و معاهده فرستاد، بابر نیز خواجه محمود و خواجه عبدالعظیم

(۱) از ۹۲۶ هـ تا ۹۳۲ هـ حوادث شش ساله زندگی بابر در بایرنامه نیست. بنا برین شرح لشکر کشی سوم و چهارم بابر در اینجا از منابع دیگر مانند اکبرنامه ابوالفضل و تاریخ فرشته و منتخب اللباب خانی خان و تاریخ سند محمد معصوم و ترجمه انگلیسی بایرنامه گرفته شد. (۲) فرشته و منتخب اللباب ج اول.

رادرون قلعه قندهار ارسال داشت و برین قراردادند: که سال آینده قندهار را به بابر سپارند.

مطابق این معاهده، کلید شهر قندهار بتاريخ ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بوسیله میرغیاث الدین نیر خواندمیر (مؤلف حبیب السیر) بدر بار بابر فرستاد و شاه بیگ بولایت شال (کوئته) و دادر و سیستان پس نشست، و حکمرانی شهر قندهار از طرف بابر به پسرش کاسران سپرد شد و وسعت قلمرو بابر بتادریای هلمند رسید (۱).

## لشکر کشی چهارم

بابر در سال ۹۲۹ هـ ۱۵۲۳ م در داخل قلمرو خویش به ضبوط و بطوطیج ساختن افغانان مشغول ماند، در این وقت در هندوستان پنج حکمدار مسلمان و دو حکمدار هندو وجود داشت:

اول - امپراتوری لودیان دهلی که از بهیره پنجاب تا بهار وسعت داشت.  
دوم - سلطان محمد مظفر در گجرات (پادشاه هفتم خاندان سلوک گجرات بن محمود تولدش ۸۷۳ جلوس ۹۱۷ هـ)  
سوم - بهمنیان در دکن (اخلاف حسین گانگو ۷۳۸-۹۳۲ هـ ملوک آخرین آن ولی اقدردر ۹۲۹ هـ و کلیم اقدردر ۹۳۲ هـ)

چهارم - محمود خلجی بن ناصر در مالوه (۹۱۷ تا حد و ۹۳۷ هـ)  
پنجم - نصرت شاه در بنگال (بن علاء الدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ هـ)  
ششم - راجه بیجانگر Vijayanagar  
هفتم - راتاسنگادر چیتور (2) Chitor

از جمله این حکمرانان، اولین برخورد بابر با لودیان بود، که قلمرو ایشان تا کنار های سند میر سید و چون بابر از اختلاف اسرای لودی اطلاع داشت، این فرصت را غنیمت شمرد، و در سنه ۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م از دریای سند گذشته و بر لاهور تاخت،

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ - کتیبه چهل زینة قندهار - ترجمه بایرنامه از بیورج ۳۴۲ تاریخ هند ارکن ار - ۳۵۵  
(۲) بایرنامه ۱۸۹ کیمبرج هستری آف اندیا ۳۹۹ زبیا و ۳۴۷ پیعد

## لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بابر بر هند به مطالعه اوضاع آنجا باید پرداخت  
تاریخ کرد که در فتح هند بدست بابر چه عواملی دخیل بوده است؟  
در جمله حکمرانان هند لودیان در دهلی بصفه شاهنشاهان و قویترین عناصر  
حاکمه هند بوده اند، لودی یک قبیله افغانی از شعبه یتتی است (۱) که یک  
خاندان آن در حدود ۱۰۰۹۵ م از نسل شیخ حمید لودی از لغمان تاملتان  
حکمرانی داشتند و مرکز شاهی ایشان در ملتان بود (۲).  
بعد از این بسا رجال قبیله لودی در هندوستان بمصدر کارنامه های لشکری و  
اداری بوده اند که از آن جمله ملکه بهلول ولد ملک کالادر سر هند بعد از وفات  
اسلامخان در ۲۵ ذیحجه ۸۵۵ هـ سنبر ۱۳۵۱ م بر تخت شاهنشاهی هند نشست چون  
در سنه ۸۹۴ م ۱۳۸۸ هـ از جهان رفت بعد از او سلطان سکندر پسرش (۸۹۳-۹۲۳ م ۱۳۸۸  
۱۵۱۷ م) و بعد از او سلطان ابراهیم بن سکندر (۹۲۳-۹۳۲ م ۱۵۱۷-۱۵۲۵ م) بشاهی  
رسیده اند.

دوره ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول و سکندر رغبر آرامش و  
عدالت وسط سبانی مدنیت بود. زیرا اکثر اسرای قبایل افغانی مانند لودی، فرملی  
لوحانی و غیره با اتفاق و همکاری کار می کردند. امور لشکر داری و مالیات و عدلیه  
و زراعت تنظیم یافته بود و تمام قبایل افغانی از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی  
قوت میدادند ولی این وضع بعد از جلوس سلطان ابراهیم لودی برقرار نماند و سلطان  
جلال الدین برادر کوچک او در جونپور اعلان شاهی داد تا که در آخر بدست سلطان  
ابراهیم اقتاد و کشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت و بر مزاج او استبداد رأی غالب بود

(۱) مخزن افغانی ۲/۶۰۳

(۲) پته خزانه ۶۸-۶۵۳ فرشته ۱۷۷ حیات افغانی هم خورشید جهان

۶۷ ملیسون در تاریخ افغانستان ۳۳

هر چند جمعی از افغانان مقتدر پنجاب چون بهار خان و مبارک خان لودی و یکن خان  
لوحانی درشش گروهی لاهور با بابر مصاف دادند، ولی اختلاف امرای مذکور وسیله  
شکست و ضعف ایشان گردید، و بابر لاهور را گرفته و به آتش سوزانید و بعد از چند روز  
دیبا لپور را گرفته و قتل عام نمود. و لاهور را بمیر عبدالعزیز و سیالکوت راه خسروگو  
کلناش و دیپالپور راه با باقشقه مغول و کلانور را به محمد علی تاجیک سپرد.  
بابر درین سفر تا حدود سرهند پیش رفت و دولت خان لودی حکمران لاهور را  
که بعد از بغاوت بر سلطان ابراهیم لودی در قبایل بلوچی پناهند شده بود، به جاگیر  
خودش در سلطان پور فرستاد و سلطان علاء الدین برادر سلطان ابراهیم را تحت اداره  
بابا قشقه در دیپالپور جای داد. ولی بعد از حرکت بابر بکابل و رسیدنش بدریای سند  
دولت خان و پسرش غازی خان، سلطان علاء الدین و با باقشقه را از دیپالپور اخراج  
کرده و پنج هزار افغان را بگرفتن سیالکوت فرستادند، که میر عبدالعزیز حکمران  
لاهور آنها را شکست داد (۱۵۲۵ هـ ۹۳۱ م)

بابر بزودی خود را بکابل رسانید، و علاء الدین نیز در کابل بدر بار آمد، و چنین  
فرمان گرفت که تمام سپه داران هندوستان با علاء الدین در تسخیر دهلی همراهی کنند،  
و بعد از او تمام ولایات غربی لاهور به بابر و دهلی به علاء الدین تعلق داشته باشد.  
با چنین تعهد علاء الدین از کابل به هند رفت و بالشکر سی تاجپهل هزاری خود دهلی  
را محاصره نمود، ولی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد و جمعیت آنها را  
مترق کرد (۱)

اما خود بابر بعد از ازمای علاء الدین بهند بطرف بلخ متوجه گشت (۲) و بزودی  
خود را به لشکر کشی آخرین خود بر هند مهیا گردانید.

(۱) بابر نامه ۱۶۷ ترجمه بابر نامه ۱۵۲۲ بهواله اکبر نامه و خانی خان

و فرشته.

(۲) بابر نامه ۱۶۶



بنابرین اکثر امرای دربار لودی از او رنجیدند، برخی کشته و جمعی فراری شدند و تزلزلی در بنیاد سلطنت لودی افتاد، از آنجمله حبس و قتل میان بهوموزیر پدرش واعظم همایون بن بایزید عمزاده اش موجب تشویش تمام امراء گردید و دولت خان بن تاتار خان لودی حکمران پنجاب که پسر خود دلاور خان وغازی خان و حاجی خان از ارکان بزرگشا هتاشاهی لودی بودند، از سلطان ابراهیم برگشتند و امرای بزرگ دیگر هم بهر طرف دست به اغتشاش و بغاوت زدند. (۱).

در این اوضاع که وسیله سقوط شاهنشاهی لودی گردید اولاً استبدادری و عاقبت نیندیشی خود سلطان ابراهیم دست داشت که تمام امرای دربار لودی و اراکین شاهنشاهی را بوسیله قتل و حبس و جزاز خود رنجانید، دوم کوتاهی اندیشه و نفاق خود رجال افغانیست که با وحدت و اتفاق همدیگر مایه فساد را از سرگز شاهنشاهی گم نکر دند و به بابر توسل جستند که وی خودش مدعی تخت و تاج هندوستان و رقیب سر سخت خاندان شاهان لودی بود. (۲)

احمد یا دگار درین مورد مینویسد :

«اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود و بیخ سلطنت خود را بدست خود برکنند... درین اثنا دولت خان لودی که از بیست سال حکومت پنجاب داشت او را از لاهور طلبید، او در آمدن خود اهمال کرد، و سر خود را

---

(۱) تاریخ شاهی ۷۱ بیعد، مخزن افغانی ۲۳۰/۱ بیعد، طبقات اکبری ۳۳۷/۱ فرشته ۳۰۱/۱ - الیوت در تاریخ هند ۲/۰ مآثر رحیمی ۳۸۷/۱ منتخب التواریخ ۳۳۰/۱

(۲) گویند که بابر برای کشف اوضاع هند و مقاصد جهانگیری خود به تغییر لباس و بی قنندران بدربار سلطان سکندر لودی رفته بود، چون سلطان او را بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت و می گفت که وی ما نند سرخ همای بدست افتاده بود، اما طرفه بدو جست (تاریخ داودی ورق ۶۶ نسخه خطی اندیا آفیس).

که دلاورخان نام داشته فرستاد... فرمود تا او را در حبس خانه که بعضی امرای کپار را در دیوار گرفته بودند بردند... دلاورخان از دهلی گریخت و در شش روز پیش پدر رسید و گفت که اگر حیات خود خواهی، فکر خود کن.» (۱)

دولت خان از این وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان را بکابل پیش بابر ارسال داشت و گفت: سلطان ابراهیم از امرای پدر خود ۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند، بی جرم بکشت و خاندان های آنها را برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آتش بسوخت چون امید سلامتی از قهر او ندیدند، جمیع امرای مرا فرستادند و چشم انتظار براه نهاده اند. (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و امرای او هر طرف جنگهای خونین رویداد، و بابر با آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به کابل آمده واستمداد میکرد دانست، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی لودی را متزلزل ساخته است، و این فرصت را از دست نباید داد.

با بر در کابل به تقویه قوای خود پرداخت، شاهزاده همایون را که حکمران بدخشان بود، باقوای شمالی کشور خود خواست، وخواجه کلان بیگم را از غزنی و زابل بالشکرهای آن جلب کرد و بقول مؤرخان قوای لشکری او که عبارت از رزمجویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آماده پیکار شدند.

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند، غره صفر ۹۳۲ ۱۷۵ نومبر ۱۵۲۵ م بود، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابل

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خود را (علاوه بر مغل) افغانان و هزاره و عرب

و بلوچ میدادند (با برنامه ۲۰۶)

گذاشت و از راه دره خیبر و پشاور روز شنبه عرّه ربیع الاول ۱۶ د سمبر از دریای سند گذشت و با سرعت زیاد پیش رفت ، و روز جمعه ۱۳ ربیع الاول ۲۹ د سپبر سیالکوٹ (شرق دریای چناب) و بعد از آن قلعه ملوت (Milwat) (مربوط دسترکت هوشیار پور پنجاب) را گرفته ، و تمام اموال و خزاین و جواهر و کتابخانه غازی خان پسر دولت خان را ضبط نمود ( شنبه ۲۲ ربیع الاول ۹۳۲ ۶۵ جنوری ۱۵۲۶ م )

بایر بعد از فتح ملوت ، دولت خان و پسران و تمام اسرای افغان را به کتھ بیک (Kitteh Bag) سپرد تا به قلعه ملوت (Malot) بهیره اسپر باشند ولی چون به سلطان پور رسیدند دولت خان بمرد (۱) و با بر قلعه ملوت

(۱) دولت خان لودی یکی از ارکان شاهنشاهی لودیان به چنین ذلت از جهان رفت آنکه به قول بابر (ص ۱۶۸) بروایت پدرش تاتارخان دارای سه - کزور درم ( . . . ۷۰۰ پوند) مالیات حکم میراند . وی بابر را به هند دعوت کرده بود و اکنون جزای عمل خود را دید . احمد یادگار میگوید : چون بابر از کابل روان شد همگی ده هزار سوار مغل در رکاب او بودند با اتفاق دولت خان تار سیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمد . چون سلطان ابراهیم از تصرف بابر بر پنجاب و مدد دولت خان باو اطلاع یافت به دولت خان نوشت : که تو از نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که بیست سال حاکم پنجاب بودی ! این چه کردی که مغل را در ملک موزوئی من آوردی ؟ و ستر افغانه بدست خود داری و ز کردی ؟ دولت خان در جواب نوشت : آری من پرورده و نواخته سلطان سگندرم ، تمام عمر من در دولت خواهی او گذشت . آن پادشاه مرحوم چقدر برداشت اسرا نمیکرد ، و به دلجوئی پیش می آمد ، و به هیچ وجه در هلاک اسرا سعی نمیکرد . شما نوجوان باغوی دوسه کوتاه اندیش ، بنیاد سلطنت خود خراب کردید ، و چندی بندگان پدر خود را که ستون پادشاهی بودند تلف نمودید ، تا اعتماد دیگران از شما برخواست . مغل را من نیآورده ام

به محمد علی جنگ جنگ سپرد ، و دوصد افغان و دوصد هزاره را به حفاظت آن گماشت . (۱)

بابر بعد ازین قلاع و اراضی بین لاهور و سرهند را بدست آورده و به تجهیز قوای خود کوشید . و در اوایل رجب ۳۲ ۹ اپریل ۱۵۲۶ م به پانی پت رسید . سلطان ابراهیم لودی که تازه از جنگ عالم خان (سلطان علاء الدین بن سلطان بهلول) برگشته و او را در حدود دهلی شکستانده بود ، بقول بابر یکصد هزار لشکر و هزار فیل به میدان آورد (۲) که اکثر این عساکر اجیر و نوکر میعاداری ناراضی بوده اند .

لشکریان بابر بقول ابوالفضل ۱۲ هزار (۳) و بقول احمدیادگار ۲۳ هزار بودند (۴) که هفت صد ارابه جنگی و توپ و تفنگ هم داشتند . این ارابه ها تحت قیادت استاد علی قلی و مصطفی روسی بدستور جنگی روم (عثمانیان) Ottomans

❖ افعال ناپسندیده شما آورد (تاریخ شاهی ۹۳) ❖

اکنون اگر سلطان ابراهیم لودی به سبب سخافت رای و عاقبت نیندیشی شاهنشاهی لودی را سقوط داده باشد ، امرای افغانی مانند دولت خان و غیره که با او اختلاف و پیکار داشته اند ، نیز از مسئولیت رهایی ندارند ، و در عاقبت جزای خود را بدست بابر دیدند و این یکی از علل پیروزی بابر بود که در مقابل خود چنین دولت فرسوده و پادشاه و رجال عاقبت نیندیشی داشت .

- (۱) بابر نامه ۱۶۹
- (۲) بابر نامه ۱۷۳ ولی این قول بابر مبالغه بنظر می آید ، بقول احمد یادگار لشکر سلطان ابراهیم پنجاه هزار بادو هزار فیل بود (تاریخ شاهی ۹۵) درسخن افغانی این عدد يكك سوار و پنج هزار فیل است .
- (۳) اکبر نامه ۹۷/۱ ، خود بابر ۱۲ هزار کس بشمول نوکر و سوداگر و جاگیر می نویسد (بابرنامه ۱۷۸)
- (۴) تاریخ شاهی ۹۵

به چرم گاو باهم بسته شده و در عقب آن دسته های تفنگک انداز آن قرار داشت و بابر قوای خود را برفیق تجربه های جنگی خود و عنعنات لشکر کشی های خانواد تیموریان آراست. در قلب (قول) خود بابر قرار داشت که بطرف دست چپ او خندق و شاخه های درختان بود.

سیمنه (Right-Division) را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان محمد دلای (Duldai) و هند و بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی قیادت میکرد. در میسره محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان و شاه میر حسین و سلطان جنید برلاس و قتلق قدیم و جان بیگ و محمد بخشی و شاه حسین برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

در طرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان و محمد، گوکل تاش و شاه منصور برلاس و یونس علی درویش محمد ساریان و عبدالله کتایب دار قرار داشتند. و در طرف چپ قلب خلیفه و خواجه میر سیران و احمدی پروانچی و تردی بیگ و کوچ بیگ و محب علی خلیفه و مرزا بیگ ترخان بودند.

قوای پیش رور و اخسرو گوکل تاش و محمد علی جنگ جنگ قیادت میکردند و عبدالعزیز میرآخور (Naster-of Horse) قیادت قوای عقبی بود در اوج سیمنه Flank of right ولی قزل و ملاک قاسم و بابا قشقه با مغولان خود گماشته شده و در اوج میسره قرا قوزی و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و مهدی و تنگری قلی مغل قرار داشتند. (۱) جنگ عظیم پانی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی و مصطفی توپچی در استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تا نصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲ هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ م جنگ خونین دوام داشت و نیمروز بود که لشکر سلطان ابراهیم لودی شکست خورد و خودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱- بابر نامه ۱۷۵

۲- روایت جمهور چین است اما مؤلف تاریخ داودی عبدالله گوید: که من از یک شخصی ۱۲۰ ساله شنیدم که سلطان ابراهیم براسپ مشکلی تازی سوار بود و از معرکه برآمد و خواست در موضع دهر یانه از دریای جمن بگذرد و اسب خود را به دریا انداخت تا که در آب غرق گردید. این منظر را همین راوی که سنال دیده بود تاریخ داودی خطی ۹۵

تمام کشتگان این معرکه را در همان روز ۱ یا ۱۶ هزار تخمین کردند ولی بعد از آن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجاه هزار بقتل رسیده اند. (۱)

درین معرکه بکرماجیت (Bikermajit) راجه کهن سال گوالیار (Gwalior) که به همراهی سلطان ابراهیم بیچنگید نیز کشته شد و از خانواده او که در آگره بودند جواهر زیادی بدست همایون آمد که در آن جمله الماس مشهور به (کوه نور) هم بود که هشت مثقال وزن داشت.

بابر رجال معتمد خود را به ضبط خزاین دهلی گماشت و شهزاده همایون را به آگره فرستاد و خود وی در تغلق آباد دهلی فرود آمد و مولانا محمود و شیخ زین رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام او بخوانند (۲) و بدین طور بابر شهنشاه هند گردید و به منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ هـ ۲۷ اپریل ۱۵۳۶ میلادی).

### از فتح دهلی تا مرگ بابر:

اکنون که بابر رقیب بزرگ خود سلطان ابراهیم لودی را از بین برد و در جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی و پسرانش نیز مقهور شدند در نخستین و هله فتح هند وی دو کار داشت:

اول: تسکین و پاداش اسرا و کسانی که با او در فتح هند همراهی داشتند و این کار آسانی بود زیرا وی تمام خزاین و اسماول شهنشاهی لودی را در دهلی و آگره بدست آورده بود و میتوانست با دادن بخششهای هنگفت و سوغات این مردم را بخود جلب نماید. وی روز شنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ هـ ۱۵ می ۲۶ م به دیدن و بخشیدن خزانه ها در آگره آغاز کرد: به همایون هفتاد لک به اسرا شش لک تاده لک، به کاسران ۱۷ لک به محمد زمان میرزا ۱ لک به عسکری میرزا ۱۰ لک به هندال میرزا ۱۵ لک دام داد، و هم از جواهر و اسماول هندی سوغات هابسمرقند و خراسان و کاشغر و عراق و بکه و مدینه فرستاده شد و به هر فرد

۱- بابر نامه ۱۷۶

۲- بابر نامه ۱۷۶

ولایت کابل و ورسک (مخرج در یای کابل به وادی پشاور) یک یک شاهرخ  
(۱) انعام داد . (۲) .

در بین سرداران لشکری بایر کسانی نیز بوده اند که به سکونت در هندوستان راضی نبودند و به مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند و اکثر اسرا و جوانان دل انداختند و حتی خواهی که کلان که سر د معتمد و سپه دار بزرگ بایر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:  
اگر به خیر و سلامت گذار سند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم  
بایر این گونه اسرای شاکی را هم به فرستادن کابل راضی گردانید و خواهی کلان را به غزنی و گردیز و خواهی میران راه کابل با اسوال و هدا یائی زیاد فرستاد و دیگران را به این گونه منطبق قوی قانع ساخت که:  
« تمام اسرا را طلبیده کنکاش کرده شد من گفتم: که سلطنت و جهان گیری بی اسباب و آلات دست نمیدهد. پادشاهی و اسیری بی نوکر و ولایت ممکن نیست. چند سال سعی ها کرده بشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها کشیده خود را و لشکر را در مخاطره های حرب و قتال بیندازیم بعنایت الهی این مقدار باغی بسیا را را زیر کرده این چنین ولایت ها و مملکت های وسیعی را بگیریم. حالا چه روز آمده است و چه ضرور کرده است ؟ که این چنین جان ها کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پرتافتند باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی بما نیم. هر کس که دو و لست خواه است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس طاقت نتواند آورد و بیه رفتن رو آورد از رفتن خود برنگردد. این چنین معقول و موجه سخنان را خاطر نشان ساخته خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه ها گذارنده شد.» (۳)

۱- بقول ابوالفضل هشت لک شاهرخ مساوی یک کرو و ۲۸ لک دام بود  
آئین اکبری ۲-۱۶۹ و با این حساب یک شاهرخ ۱۸ دام و ۳ دام یک  
روپیه هندی مساوی دو نیم شاهرخ و ده پنس و هر دام مساوی دو آنه عصر انگلیسی بود که هر دام ۲۵ جیتل شمرده می شد .

۲- بایرنامه ۲۰۷

۳- بایرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابراهیم لودی اکثر اسراء و حکمرانان افغانی از مرکز سلطنت در حالت بغاوت و سرپیچی بوده اند و چون بایر بر دهلی و آگره مسلط شد تصفیه و انقیاد این سرکشان قوی را هم در پیش داشت و این اسراء بقول خود بایر عبارت بودند از:

Sanbhal	قاسم سنبلی در ولایت سنبل
Biyana	نظام خان در ولایت بیانه
Mewat	حسن خان در ولایت سیوات
Dhulpur	محمد زیتون در دولپور
Gwalior	تار خان سازنگ خان در گوالیار
Raberi	حسین خان لوحانی در رابری
Etawa	قطب خان در اتاوه
Kalpi	علی خان در کالپی

نصیرخان لوحانی و معروف فرملی و اسرای دیگر افغان ، از قنوج تادریای گنگ در تصرف خود داشتند و بهار خان پسر دریاخان را بلقب سلطان محمد به مقام شاهی برداشتند .

مرغوب غلام درسهاون (مرکز ناحیه مترا Mutttra نزدیک کنار چپ جمنا (۱) بود .

این مردم وقایع عهد تیمور لنگ (جد بایر) را در حافظه داشتند ، که بعد از فتح و یغمای دهلی این مملکت را ترك کرده و به ماوراءالنهر برگشت . ایشان میدانستند ، که سپاهیان و سرداران لشکر بایر را یارای تحمل آب و هوای اقلیم گرم هند نیست . ولی بایر که از مدتها هوای فتح مملکت وسیع و پر ثروت هند را داشت ، آگره را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثابت کرد ، که واپس رفتنی نیست ، و این کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدهد .

۱- بایرنامه ۲۰۶

زیراسرزمین سابقه مملکت او با محدودیت های اقتصادی آن نمیتوانست جاه طلبی شاهنشاهی او را کفایت کند خودوی گوید :

(( ملکیکه بمن تعلق داشت بدخشان و قندهار و کابل و قندز بود اما از این ولایات نفع معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت ها به تحت نزدیکی غنیم آنچنان بود که مدد های عظیم کردن لازم بود . دیگر جمیع ولایات ماوراء النهر در تصرف خوانین و سلاطین اوزبک بود . نزدیک بصد هزار لشکر های ایشا نر اتخمین میگردند دشمن قدیمی بودند . )) (۱)

بابر در مدت چهار و پنج سال اخیر زندگانی خود در هند تمام عناصر حاکمه و بقایای افغانان را از بین برد و با مطیع خود گردانید . و درین مورد از خشونت و خونریزی و گاهی از عفو و بخشش و تدبیر و تجربه طویل جهانداری و لشکرکشی خود کار گرفت . مثلاً : هنگامیکه در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید ولی از مرگ نجات یافت ، وی این دسیسه را به مادر سلطان ابراهیم لودی نسبت داد و او را به یونس علی و خواجگی اسد سپرده ، تا نقد و جنس و غلام و کنیز و غیره را از او تحصیل کنند و جزا دهند . وی پسر سلطان ابراهیم را در ربیع الاول همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فرستاد (۲) و احمد چاشنی گیر را پاره پاره نمود و طباخ رازنده پوست کشید و یک زن متهم را در تیره پای فیل انداخت و دیگری را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ ماه جمادی الاخری ۹۳۳ هـ مارچ ۱۵۲۷ میلادی که بطراف مملکت درباره فتوحات خود نوشته : علاءالدین عالم خان ابن سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) را به القاب ((سلطنت متب و خلافت انتساب)) و اولاد او را نتیجه السلاطین جلال خان

۱- بابرنامه ۱۷۸

۲- بابرنامه ۲۰۳

۳- بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان نامیده است (۹) و ازین برمی آید که از امرای هند آنکسه اطاعت او را کرده اند بدر بارش مقرب بوده اند .

بابر بدین طور اکثر رجال قوی هندوستان را بخود نزدیک ساخت و برای اینکه اعمال و جنگ های خود را رنگ مذهبی دهد از آشامیدن شراب توبه کرد و بقول خودش احرام جهاد (Holy War) بسته و در این باره فرمانی را در تمام ممالک خود نشر داد (۴) درین وقت را ناسنگا (Rana Sanga) حکمران چیتور (اودای پور Udaipur کنونی) که رئیس تمام راجپوتان شمرده میشد با وجودیکه در کابل بدر بار بابر ایلچی فرستاده اظهار موافقت کرده بود ، اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر هم با او اعلان جهاد داد و همایون را بمقابل امرائی که در شرق فراهم آمده و قنوج را در تحت قیادت نصیرخان لوهانی و معروف فرملی گرفته بودند سوق کرد .

همایون درین لشکرکشی جونپور و غازی پور و گوالیار را گرفت ولی رانا سنگا

با تفاق چندین نفر از امرای نیرومند بر بیانه تاخت و سله دین از رای سین

Raisen و حسن خان میواتی بایکصد هزار سوار نزدیک خانوه Khanua سی و هفت میلی غربی آگره بدو پیوستند و بابر را بمشکلات عظیمی افکندند . بابر با معافی تمغا Stamp-Duty بهمه مسلمانان و توبه از شراب و اعلان جهاد و ترتیب لشکریان خود ، و بستن ارا به روز شنبه ۱۳ جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۶ مارچ ۱۵۲۷ م در خانوه مضافات بیانه باقوای متحده را ناسنگا مدت ده ساعت جنگ کرد ، و ایشا نرا شکست داد ، خود را ناگریخت و حسن میواتی کشته شد و سلطان محمود لودی برادر سلطان ابراهیم نیز فرار کرد ، و بابر تا آخر سال مذکور میوات و الوروا اکثر ولایات این طرف گنگ را تصرف آورد ، و در طغرایی خود لقب (غازی)

۱- بابرنامه ۲۱۱-۲۱۲

۲- بابرنامه ۲۱۳

را افزود (۱).

بعد از ختم این غایله یکی از اسرای راجپوت که میدنی را و *Medini-Raw* نامداشت در چندیری *Chanderi* سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد، اگرچه این حرکت راؤ دوسرداران لشکر بابر ترس و تردیدی ایجاد نمود، ولی بابر که سپاهی تجربه کار متینی بود، ایشانرا دلداری داد، بر قلعه چندیری یورش آورد آنرا روز چهارشنبه ۷ جمادی الاولی ۹۳۴ ۲۹ ۵ جنوری ۱۵۲۸ م بگرفت، و بعد از آن شهزاده همایون را به بدخشان اجازه رفتن داد و خود بطرف لکنهو *Lucknow* متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزید وین را و (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده، و بطرف بنگال پس نشانند، و هر دو کنار در یای گنگ را تصفیه کردند.

اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغان را فراهم آورده و شیخ بایزید وین را و هم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمدد فتح خان سروانی و شیر خان سور و دیگر افغانان بطرف بنارس *Benares* پیش آمدند. ولی بابر با مهارتیکه در لشکر کشی و جلب سرداران مقتدر داشت، در دو مین جنگ بزرگ خود در هند که در ملتقای *junction* ی گنگ و گوگره *Gogra* روی داد قوای سلطان محمود لودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵-۶ می ۱۵۲۹ م) و قلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت.

بابر بعد از تسخیر ولایات شمالی هند از در یای سند تا بنگال در آگره قرار گرفت و همایون هم بعد از یکسال از بدخشان بهند آمد و به جا گیر خود در سنبل *Sanbhal* فرستاده شد. ولی بعد از ۶ ماه به تب شدیدی مصاب گردید

۱- بابر نامه ۲۱

۲- در کعبریج هستری ۳- ۱۷ و ترجمه انگلیسی بابر ۲- ۳۲۸- بین *Biban* و در بابر نامه مطبوع بمبئی بین وین را و است.

و چون اطباء از علاج او مایوس شدند، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت: «باید همایون گرانبها ترین چیز خود را در راه خدا صدقه کند، و از او تعالی صحت خود را بخواهد». بابر گفت: پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم. و بنا برین خود را برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرماید!» (۱) بعد ازین بابر مریض شد و بر بستر مرگ همایون را ولی عهد خود نمود اگرچه وزیر اعظم نظام الدین علی میر خلیفه خواست که مهدی خواجه باجه بابر (*Brother-in-Law*) را به تخت شاهی بر دارد، ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکر بازگشت و حینیکه بابر در چها رباغ کنار جمنا در آگره بتاريخ ۶ جمادی الاولی (۲) ۹۳۷ ۲۶ ۵ دسمبر ۱۵۳۰ م بعمر ۵۰ سالگی در سال سی و هشتم سلطنت از جهان رفت. پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندوستان نشست (۹ جمادی الاولی ۲۹ دسمبر).

۱- اکبر نامه ۲۷۶

۲

۲- در تاریخ شاهی ۱۲۹ روز جمعه بتا ریخ چها رم ۹۳۷ ۵ و در طبقات اکبری ۲ ۳۶ پنجم جمادی الا ولی ۹۳۷ ۵ و در همایون نامه و تاریخ فرشته ۱ ۳۹۳ روز دو شنبه ۵ جمادی الا ولی ۹۳۷ ۵ در اکبر نامه ۱ ۱۱۸ ششم جمادی الا ولی ۹۳۷ ۵ است.



## بخش دوم

### شخصیت علمی و ادبی بابر

شخصیت جنگی و پیروز مند بابر در وقایع زندگانی او از شاهان و پادشاهان تا شاهنشاهی هند آشکار است. ولی وی جنبه علمی و ادبی هم داشت و در عین زمان یک نفر نویسنده و شاعر و مولف هم بود که مادر سطور آینده تا لیاقت او را تا جاییکه معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر و خاله زاده او میرزا حیدر دو غلات حکمران کاشغر و کشمیر را در باره شخصیت بابر می آوریم که او را با الفاظ مختصر چنین می ستاید:

« پادشاهی بود بانواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیرا مته. ازین همه خصلت، شجاعت و مروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر کس مقدار او نگفته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت و مبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رساله مفید است و مقبول خلاق. و عروض ترکی نوشته که

پیش از وی کسی عروض ترکی را بان لطافت ننوشته و رساله والدیه حضرت ایشان (مراد خواجه عبیدالله احرار است) نظم کرده وقایعی که نام تاریخ تزک (دارد) در غایت سلاست و روانی و عبارت پاکیزه منقح قریب الفهم... و موسیقی و غیره.

بفضایل او پیش از وی در دودمان او غالباً کس نگذشته است و واقعات غریبه و جنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق از ابنای او کس را دست نداده...» (۱)

(۱) این سطور را بناغلی یعقوب واحدی جوزجانی از نسخه خطی تاریخ رشیدی نمبر ۳۸ B۶ مؤسسه شرق شناسی اکادمی علوم لنین گراد (ورق ۹۶ ب) نقل کرده است، که ازو تشکر میکنم.

در باره شخصیت بابر صفات او نظر مؤرخ در باره کبر ابو الفضل علامی نیز خوانند نیست، که در شناسایی او با ما کمک میکند، وی اصول شخصیت او را در هشت سخن می گنجانند که اصول جهانبانی او بود:

- (۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجه صفات دیگر او باشد)
- (۲) همت ارجمند
- (۳) قدرت کشور کشایی
- (۴) ملک داری (استعداد اداره و مملکت داری)
- (۵) کوشش در معموری بلاد.
- (۶) صرف همت بر فاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز سیاستمداری آنوقت بود)
- (۷) خوش دل ساختن سپاهی.
- (۸) ضبط ایشان از تباهی. (۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوه خطابه و نطقی او نیز در خور یاد آور است، و او در مجامع و معارف برای تهییج و تنبیه یاران و رجال خود گاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت.

در جنگ باراناسانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان و یاران بابر و هن و تزلزلی پدید آمد، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند، و راهم بفاصله دوسه گروهی قرار گاه بابر رسیده بود. وی اسرای دربار و اهل اعتبار و حتی آحاد الناس را به کنگاش خواست. رای اکثر مردم بر آن رفت که بابر با سپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هر کس تأمل نموده و چنین تقریر کرد:

« پادشاهان اسلام که در اطراف و اکناف عالم اند چه گویند؟ و ما را به چه زبان یاد کنند؟ قطع نظر از گفت گوی وطن و ملامت اهل دنیا،

(۱) اکبر نامه ۱۳۶۱

## تالیفات

### (۱) بابر نامه

این کتاب که بنام های تزك بابر یا واقعات بابر (۱) نیز خوانده شده، نمودار بسیار خوبیست از شخصیت بزرگ بابر که جامع ذوق ادبی و نکته رسی و نقاد و راستگویی اوست و اصلاً بزبان ترکی چغتائی لهجه شرقی (زبان ازبکی) نوشته شده که نثر روان و شیرین و مطابق معیار ادبی زبان ازبکی دارد و به تصدیق گویندگان این لهجه شرقی زبان آن نسبت به نثر امیرعلی شیر نوائی (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگاری السنه دیگر مانند فارسی و عربی آزاد است و بطرز ادا و جمله بندی و قواعد زبان ازبکی نزدیکتر است و گویندگان این زبان آنرا به سهولت خوانده می‌توانند و از شستگی عبارات و متانت آن حظ می‌برند. بابر بیحیث نثر نگار و شاعر این زبان در آسیای میانه مبتکر و نویسنده چهره دستی است که در بابر نامه دیدنیها و کردارهای خود را از نیک و بد همه با صداقت و نقادانه نوشته است. وی نگاه نکته رس دقیق دارد و گاهی اوضاع اجتماعی و کردارهای خود و دیگران را نقادانه مینماید.

از اوضاع جغرافی، آب و هوا، محصولات زراعتی، نباتات، حیوانات، راهها و حصارهای جنگی و اخلاق مردم و طرز زندگانی و اوضاع علمی و ادبی و حتی افکار و نظرهای رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطی که در آن بیاید با دقت و بصیرت خود را واقف می‌سازد و آن را طوری که دیده و یا شنیده است عیناً می‌نگارد، از سن ۱۲ سالگی سال ۸۹۹ م ۱۳۹۳۵ م که در فرغانه پادشاه شده تا وقایع و دیدنیهای ۹۳۶ م ۱۵۲۹۵ م که اواخر عمر اوست درین کتاب با شرح دقیق و دلچسپی آمده است. (۲)

فردا در عرصه قیامت، به شفیع روز محشر، چه عذر توأم گفت؟ که اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده، و خلق کثیر یرا که شریک ملت ما بودند بقتل رسانیده، خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم، و امروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده، اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده، راه بازگشت بجویم، تا از دست این کفار برخلق این دیار چه رسد؟

هیئات! وقت آنست که دل بر شهادت باید نهاد و ندای لجهاد در

داد:

چو جان آخر از تن ضرورت رود همان به که باری بعزت رود  
سرا انجام گیتی همین است و بس که نامی به نیکی بماند ز پس (۱)  
این سخنرانی جدی و هیجان انگیز بابر اثر کرد و بقول نظام الدین احمد هروی  
«از تأثیر این حرف جانسوز، آتش در نهاد همه افتاد، همه زبان به  
سمعنا و اطعنا گشوده، گفتند: ای قبله مراد! هر چه فرمایی! فرمان ترا  
سطیع و منقادیم.» (۲)

(۱) طبقات اکبری ۲۵۲

(۲) طبقات اکبری ۲۶۲

(۱) منتخب التواریخ بدایونی ۳۴۱۱۱ خود بابر: حالات و واقعات.

(۲) در نسخه های فارسی و ازبکی بابرنامه وقایع برخی از سالها نیست

و درین باره در آخر این مبحث شرحی خواهیم داد.



کمتر نیست. این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی اهمیت ندا رد، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمده که از آن شخصیت نایغ با بر وعمق نظر او آشکار است، جهانگردان کنونی اعتراف دارند، که معلومات بابر در باره کابل و فرغانه و اراضی شمال هندوکش چقدر واقعی، و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد. تصویریکه وی از هندوستان میکشد، نیز در خور توجه فراوان است. وی بحیثیک فاتح در سنه ۱۵۲۵ م بدین سرزمین پانهاد، و هرچیزیکه در آنجا دید و یافت، آنرا در ۲۵ صفحه نوشت، و علاوه بر حدود اربعه از نفوس و آبادی و ذرایع تولید و گلهها و درختان و پرندگان و چارپایان و حیوانات آبی و عادات و خصوصیات آنجا معلومات کافی داد، که امروز هم از آن استفاده توان کرد. وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعات را هم بخوبی تحلیل میکند، و برای انکشاف آن نظر و مشوره خود را می نویسد. (۲)

ولیم ارسکین W. Erskine درباره این کتاب می نویسد:

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که در آن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم، آراء و نظریات او به کلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد. هرچیز را باروشنی و صداقت بیان میکند. طرز تحریر او ساده و شگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است، چهره حقیقی و اطوار و افعال معاصران خود را بخوبی تصویر میکشد، و بنا برین در تألیفات تاریخی آسیای نظیر است.» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

(۱) Caesar Caius Julius از جنرالهای معروف رومین است (۱۰۰-۱۰۴ ق م)

که بعد طی از مراتب بزرگ لشکری و فتوحات افریقا در سنه ۱۰۴ ق م تاج شاهی هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستو کراتان او را در همین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur. by W. Erskine 533

این سپاهی دلاور و فاتح و مؤسس سلطنت سه صدساله مغولیه هند هما نظوریکه به قواعد لشکر کشی و فنون جنگی وقت آگاه است و اکثر میدانهای خونین جنگها را در آسیای میانه و افغانستان و هند فتح کرده به رموز زندگانی در باری و بزوی و روحیات و ادب و اسرار کلتور هم آشنا است. به عمق جریان کلتور اسلامی - آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و اسلامی و خراسانی قدیم تشکیل شده بود فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر و موف هم هست و کتاب بابر نامه و دیگر تألیفات او نمودار همین صفات اوست.

بابر نامه را اهل نظر و مؤرخان قدیم و جدید به نیکی ستوده اند. ابوالفضل عالم و نویسنده در بار تیموریان هند مینویسد:

«واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع عبارت فصیح و بلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و فکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار.» (۱)

هنری الیوت (H.M. Elliot) گوید:

«بابرنامه از بهترین و راست ترین کتب شرح حال خودنگار Autobiography

است و بهیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲) Expedition of Xenophon

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) گزینوفون مؤرخ و قاید آتینی است (۳۵۹-۳۴۴ ق م) که از شاگردان سقراط

Socrate s بود از آثار او Anabasis و لشکر کشی اوست که در آن لشکر کشی

خود را با ده هزار لشکر از فرات تا بحیره اسود نوشته است.

اعترافات سنت آوگستاین (۱) ST. Augustine و روسو (۲) Rousseau قرار میدهد، و آنرا هم پله هاطرات Memoirs کبن (۳) و نیوتن (۴) می شمارد. وی صداقت لهجه و سبک تحریر ساده این کتاب راستوده و در تصویر مطالب مانند شرح احوال و اوضاع و سیرت شهزادگان هرات و امرای دربار پدر خود و غیره آنرا نمونه بسیار دلچسپ و دقیق سیرت نویسی میداند، که با الفاظ مختصر چهره حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵).

الفنستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند، که مظهر احساس و عاطفه و محبت و انس نویسنده آنست. زیرا بابر درز ندگانی خود نشیب و فراز زیادی دید، ایام عسرت و زحمت را گذرانید و خود را به شان و شوکت تخت شاهی رسانید. مگر ذوق طبیعی خود را در هر حال از دست نداد. در رشک و دربار

(۱) از سنکه Hippo است (۳۵۴-۴۳۴ م) که در افریقا از پدر کافر و مادر نصرانی زاد، و بعد از آن به روم رفت و تحت تربیه ST. Ambrose مردی مذهبی با درآمد و کتب زیادی در عقائد تالیف کرد. وی بزرگترین مرد روحانی و فیلسوف مسیحی و مؤلف کتاب اعترافات Confessions است که شهرت جهانی دارد، و ترجمه انگلیسی آنرا J. Gibb و W. Montgomery در سنه ۱۸۹۹ م نشر کرده اند، و کتب زیادی در شرح و تحلیل آن تالیف شده است (بر تانیکاجلد دوم)

(۲) Jean Jacques Rousseau ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م) از شخصیت های بزرگ فکری اروپا در قرن ۱۸ که اعترافات و کتاب Contract Social او مشهور است و یکی از دانشمندان است که فکر او در بوجود آوردن انقلاب کبیر فرانسه مؤثر بود.

(۳) Edward Gibbon مورخ معروف و نویسنده انحطاط و سقوط شاهنشاهی روم

The decline and fall of the Roman Empire (۱۷۳۷-۱۷۹۴ م)

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷ م) عالم بزرگ ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot. Chap 4

شاهی خود، رفتاری ایام، طفولت را فراموش نکرد، و بیاد ایشان گاهی اشکباری نیز نمود. و خاطرات، پر لطف آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید. با وجودیکه از محضر ما در و خانواده خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد که گویا و یکجا نشسته اند. (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق و نکته سرس بابر است از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم:

۱- برای ساوراء، النهر و خراسان، و افغانستان و هندوستان بهترین کتاب منبع معلومات جغرافیست.. و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد نتوان شمرد. زیرا بابر اکثر مشاهدات خود را در این سرزمین ها نوشته است. مثلاً برخی از ناهای جغرافی در طول تاریخ، مد و جزری دارند که از آن جمله در عصر او حدود خراسان چنین بود: در شرق بلخ، در غرب بسطام و دامغان، در شمال خوارزم، در جنوب سیستان تا قندهار (۲).

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه و کابل و هند و هرات و راههای افغانستان بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالک در قرن شانزدهم است.

۲- اوضاع سیاسی ممالک مذکور و روابط سلمی و جنگی و خانوادگسی فیودالان تیموری را روشن میسازد.

۳- احوال و اوضاع و سیرت و خلق و خوی شاهزادگان و زنان و امرای دربار های تیموریان در این کتاب دیده میشود. قواعد جنگی و دربار داری، محافل عیش و نوش، و لابینه و باغها و حتی مشاغل خصوصی مانند کبوتر بازی و شراب خوری، و روابط زناشویی ایشان بوضاحت بیان میشود. مثلاً در باره اولین زنیکه سلطان حسین میرزا باقرا پاد شاه تیموری هرات گرفته بود گوید: «بیگم سلطان

(1) Mountstuart Elphinstone: History of India 2/117-1874

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزا ازین زائیده شده بود .  
 بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزا را بسیار میرنجانید ، از کج خلقی او  
 میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه کند حق بجانب میرزا بود ...  
 الله تعالی هیچ مسلمان درین بلا نیندازد ، وزن بدخوی و کج خلق الهی در عالم  
 نماند .» (۱)

م - بابر در اوضاع عصر و اخلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم  
 دارد ، درباره امیرعلی شیرنوابی و نازک مزاجی او که به غرور منجر شده بود دوم  
 در مستی برخی اشعار و خطا های عریضی که در میزان الاوزان کرده ، اشاره  
 های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فانی تخلص کرد ، و بعضی  
 ابیات او بد نیست ولی اکثر سست و فروداند (۲) .

درباره خود سلطان حسین میرزا و فسق و فجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد  
 مینماید :

« مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلان و مثل هری شهر اسلام ، این عجب  
 است که ازین چهارده پسرش سه کسی آنها و لذت را بودند . فسق و فجور در خودش  
 و پسرانش و ایل والوس او شایع بود . از شامت همین هابود که ازین طور خانواده  
 کلان در هفت هشت سال غیر از یک محمد زمان میرزا دیگر اثر و علامت نماند .»  
 (۳) بابر در جمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان را بعد از فتح هرات  
 (۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م) بانظر ناقدانه می بیند ، و ازینکه بر عرض و ناموس مردم تجاوز  
 ها کرد ، و به قاضی اختیار و میر یوسف ملایان مشهور خراسان بدگفت ، و خانزاده  
 بیگم حرم مظفر حسین را پیش از بر آمدن عدت بزنی  
 گرفت و در خط ملا سلطان علی و تصاویر بهزاد بصور اصلاحاتی وارد

- (۱) بابر نامه ۱۰۷
- (۲) بابر نامه ۱۰۹
- (۳) بابر نامه ۱۰۸

کرد ، و شعر بی مزه میگفت و بر منبر میخواند ، او را ملامت قرار میدهد که بجهت  
 پنجروزه دنیای گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر در نوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره را ست بگوید و راست  
 بنویسد و در این باره خودش چنین گوید :

« آنچه ان الزام نموده شد ، که راستی هر سخنی را نوشته شود ، و بیانی واقع  
 هر کاری را تحریر نموده آید . لا جرم از پدر و برادر زاده گان هر نیکی دیدی که  
 شایع بود تقریر کرد م ، و از خویش و بیگانه هر عیبی و هنر که بیان واقع بود  
 تحریر نمودم .» (۲)

ه - بابر نامه در شناسایی احوال علما و شاعران و هنرمندان عصر نیز مرجع خوبی  
 شده میتواند ، و نظر خاص او در تشریح صفات و عیوب ادبا و علما و هنرمندان ،  
 لطیف و دقیق و خواندنی است . مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات  
 خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادی مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروارید : اول صدر بود ، آخر مقرب و میر شده بود ،  
 بر فضایل کسی بود ، قانون را مثل او کسی ننواخته در قانون گرفت کردن  
 اختراع اوست . خطوط را خوب می نوشته ، فاسق و بی باک بود از شامت فسق  
 بمرض آبله گرفتار شده از دست و پای خود مانده چند سال عذابها و مشقت های  
 گوناگون کشیده ، بهمان بلیه از عالم نقل کرد .» (۳)

این شخص عالم و خطاط و موسیقی نواز و شاعر و فقیه و منشی زبردستی بود ، که ما  
 فضایل او را از روی منابع دیگر هم میدانیم ، ولی عیوب او را بابر با نظر نقاد خود  
 درک کرده و نوشته است .

یک امیر معروف دربار هرات شیخ بیگ است که از اهل اداره و علم و ادب بود ،

- (۱) بابر نامه ۱۳۰
- (۲) بابر نامه ۱۲۷
- (۳) بابر نامه ۱۱۱

## نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابر نامه دزترکی و پارسی مکمل نیست ، و در ذکر وقایع سلسله سالهای زندگانی او خلاها بی دارد که عبارتست از :

- ۱- وقایع یکساله از آخر ۹۰۸ تا آخر ۹۰۹ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م
- ۲- وقایع یازده ساله از آغاز ۹۱۴ تا آغاز ۹۲۵ - ۱۵۰۸ - ۱۵۱۹ م
- ۳- وقایع شش سال از آغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۲ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۶ م
- ۴- وقایع شش ماهه سال ۹۳۳ - ۱۵۲۸ تا سپتامبر ۱۵۲۸ م
- ۵- وقایع یکساله از آغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید : که بابر واقعات خود را از ابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱) ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشد تا کنون دیده نشده است . نسخه حیدرآباد دکن که خا نم انتی بیورج Mrs. Annette Beueridge از روی آن ترجمه نموده ، نیز همین نواقص دارد . ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالها را نوشته و یا اینکه ضایع شده باشد . ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر با برنامہ پیش خاله زاده او میرزا حیدر دغلت سولف « تاریخ رشیدی » موجود بوده است (۲) .

ترجمانان اروپائی بابرنامه کوشیده اند که این خلاهای کتاب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پرازانند ، ولی با اسلوب بیان روشن و دقیق و ناقدانه بابر سازگاری ندارد .

چون در تمام نسخ ترکی و دری بابرنامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است ، بنابراین چنین گمان برده میشود که خود بابر آنرا نوشته باشد

(۱) اکبرنامه ۱۱۸۱

(۲) کیمبرج هستری ۲۰۳

و بقول امیر علی شیر « اخلاق حمیده و معاش پسندیده » داشت و بمناسب رفیع و مراتب اعلی شرف بود ، و اشعار خوبی داشت . ولیلی و مجنون را نظم کرده بود (۱) ولی بابر او را بنظر ناقدانه ادبی خود چنین می ستاید :

« دیگر شیخم بیگ بود چون سهیلی تخلص می کرده شیخم سهیلی میگفته اند یک طور شعری میگفتند ، الفاظ و معانی ترساننده ، و بحور درج میکرد ، از جمله ایات او یکی اینست :

شب غم گرد باد آهم ز جامی برد گردون را

فرو برد اژدهای سیل اشکم ربیع مسکون را

مشهور است که نوبتی این بیت را در خدمت مولانا عبدالرحمن جامی خوانده است . مولانا فرموده است « که شما شعر نمیگوئید یا آدم می ترسانید » (۲) بابر در پدیده های هنری عصر خود نیز نظری نقاد دارد ، و حتی بر آثار بهزاد انگشت انتقاد می گذارد وی گوید : « استاد بهزاد و شاه مظفر در تصویر بسیعی و اهتمام علی شیر بیگ ، این مقدار معروف و مشهور شدند ... از مصوران بهزاد بود ، کار مصوری را بسیار نازک کرد ، اما چهره آرائی بی ریش را بد می کشاد ، غیب او را بسیار کلان میکشید ، آدم ، ریش دار را خوب چهره کشائی میکرد » (۳)

(۱) مجالس النفا ۵۶

(۲) بابرنامه ۱۱۰

(۳) بلایر نامه ۲۱۵

واین نقص و خلا کار کاتبان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱). و آنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود، در تمام نسخ خطی آمده است.

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق و غرب متعدد داند، و یکی از آنها نسخه خطی ۴۶ دیوان امور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا از یک نسخه ناشناس نقل کرده بود. و ایلمنسکی Ilminski از روی آن نسخه طبع قازان ۱۸۰۷ م را ترتیب کرد، ولی این نسخه چون قدیم نیست، اهمیتی بسزا ندارد.

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston در پشاور در سال ۱۸۰۹ خریده بود، و در کتابخانه ایدنبره Edinbrough موجود است و تاریخ تحریر آن بین ۱۵۴۳ تا ۱۵۹۳ م است. اگرچه ناسکمل است، ولی اهمیتی بسزا دارد و مدار کار ارسکن بوده است.

نسخه سوم: در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن بود، که مکمل تر و خوترین نسخه هاست. و در حدود ۱۷۰۰ م نوشته شده باشد.

از بابر نامه سه ترجمه فارسی شده است:

۱ - ترجمه فارسی عبدالرحیم خان خانان بن بیرم خان که در سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را با کبر ترجمه کرده و نسخه های متعدد خطی آن در کتابخانه های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است، که

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه - مقدمه

(۲) در مقدمه ترجمه انگلیسی بابرنامه (ص ۱۱) و تکمله ریو (ص ۷۵) و ادبیات فارسی ستوری (۵۳۳۱) و ادبیات فارسی آته (ص ۲۹۰) همین تاریخ آمده است، ولی در اکبرنامه (۱۳۷۱) گوید: که در سال با ز گشت اکبر از گلگشت کابل و کشمیر (۳۳ سنه الهی) ترجمه شد، و این سال مطابق با ۹۹۷ ه باشد (؟).

برخی از ان مصور هم میباشند. مانند نسخه (Or. 3714) موزه برطانیه که در عهد اکبر مصور شده، ولی متن صحیحی نیست. در سنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م در بمبئی نسخه بسیار مغلو و ناقصی را از این ترجمه فارسی طبع کرده اند، که بهیچ صورت قابل اعتماد نیست.

۲ - شیخ زین الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفا ۹۳۰ ه ۱۵۳۳ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی او بود، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده، که بزنگانی بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جزو خطی در کتابخانه های انگلستان موجود است.

۳ - ترجمه فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که در سنه ۹۹۳ ه ۱۵۸۶ م (۱) با سر بهروز خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغاز سال هفتمین حکمرانی با بررسیده است و بعد از او محمد قلی حصارى مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ه ترجمه نمود.

نسخه های خطی این هردو در کتابخانه های لندن - پاریس موجود ولی طبع نشده است.

### ترجمه های بابر نامه

۱ - ترجمه انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیله لیدن J. Leyden و ارسکن W. Erskine طبع اول در لندن ۱۸۲۶ م طبع دوم در لندن ۱۸۳۳ م. طبع سوم با حواشی سر لو کاس کنگ (Sir-Lucas King) در اکسفورد ۱۹۲۱ م در دو جلد با تعلیقات و ضمیمه و فهرس.

## تلخیص های این ترجمه

- الف : زندگانی بابر از کالدی کوت طبع لندن ۱۸۴۳ م M. caldecott  
 ب : زندگانی بابر از تالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot  
 ۲ - ترجمه آلمانی از بتن لیدن و ارسن بوسیله ( A. Kaiser )  
 طبع لیبزیگ ( Leipzig ) ۱۸۲۸ م  
 ۳ - ترجمه انگلیسی از روی فکسیمیلی ( Facsimily ) نسخه خطی  
 ترکی کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد بوسیله خانم بیورج ( A. S. Beueridge )  
 طبع لندن ۱۹۰۵ م - طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م  
 ۴ - ترجمه فرانسوی نسخه ترکی طبع قازان بوسیله پاره د کورتسی  
 ( A. Pavetde Courleitte ) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

## تجلی شخصیت بابر در بار نامه

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، او را يك شخص مسلمان حنفی مذ هب و معتقد به طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود بارث برده بود . سپاهی گری و جنگاوری در خاندان او از امیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعر دوزبان ازبکی و فارسی بود و در هر دو زبان نثری روان مینوشت . با فنون ظریفه مانند نقاشی و موسیقی و شاعری ذوقی داشت . و تمام این مزایا و صفات او در بارنامه متجلی است .

وی با این صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . در سوق ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منارها نیز دریغی نداشت ، و شخص اداره چپی مدبر سرسختی بود .

چنانچه در سنه ۵۰۹ هـ ۱۳۹۹ م لشکر یان او در اثنای جنگ نواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان را گرفتار کردند و بحضور بابر آوردند ، و این پادشاه جوان ۱۷ ساله اسر داد ، تا همه را گردن زدند ( ۱ ) و در سنه ۹۱۰ هـ ۱۵۰۳ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد و یکدو کس را هم پاره پاره نمود ( ۲ ) در هنگام فتوحات خود همواره از سرهای کشتگان کله منار ( Pillar of Skulls ) برمیخزاند ، و این کله منارها کثراً از کشتگان افغانی بوده است ، و ما از این کله منارها بقول خودش در مواضع هنگ و ( نواحی کهات ) و در سنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۳ هـ ۱۵۰۸ م در باجوور و هم در وادی کورم خبری داریم . ( ۳ )

( ۱ ) بابر نامه ۳۵

( ۲ ) بابر نامه ۸۰

( ۳ ) بابر نامه ۹۹۳ ر ۱۲۹ ر ۱۳۸ ر ۱۵۳

دیگر از جزایهای بابر، پوست کندن آدم زنده است، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و او را در آگره بحضور بابر آوردند، و باس او در حالیکه زنده بود پوستش را کردند و از کله های کشتگان بر بالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاندند. (۱)

در ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید و از سر تکبیر این دسیسه یکی پاره پاره شد، و طباخ را زنده پوست کشیدند و یک زن متهم را در رته پای فیل انداخت و دیگری را به تفنگ زدند. (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال ناشایست خود نیز دریغ نمیکرد، وی از نامزدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائی او در خجند و غلبه حیا و حجاب که بعد از ۱-۲-۳ روز با او ملاقی میشد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت، شرحی مینویسد. و باز عشق شدید و جنون آمیز خود را بایک اسرد بازاری ببری نام با کمال صداقت توضیح میدهد که چگونه در طغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه در کوچه و باغ بی پروا از خود و بیگانه میگشت. (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد، و چون در سنه ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراک کرد شراب نخورد (۴) ولی بعد از آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع در سفر و حضر به صبحی و میخوری می پرداخت و بابرنامه ازین بزمهای او تا عمر ۴۰ سالگی اعترافها و شرحها دارد (۵) و گاهی بوزه بسیار تلخ هم

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) بابر نامه ۳۸

(۴) بابرنامه ۱۱۹

(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد. (۲) در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفراغ خود حکایتها میکند (۳). و این شراب نوشی های او در مواقع راحت و جنگ و لشکرکشی و دربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد. ولی وی گوید که دأب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخورد باشد تکلیف شراب بکنم. (۴) و هم گاهی با احترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد. مثلاً در سنه ۹۳۱ هـ روز ۱۹ ربیع الاخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و در بهزادی بخانه قاضی فرود آمد، شب آن انگیز صحبت شد. قاضی بعرض رسانید که در خانه من اینچنینها هرگز نشده. پادشاه حاکمند. با وجود آنکه اسباب مجلس مهیاشده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خوردن بر طرف شد. (۵)

بابر تا سن چهل سالگی شراب خورد و در سال ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م و اواخر جمادی الاولی از شراب خوری توبه کرد و صراحی و پیاله طلا و نقره و تمام آلات مجلس را بشکست و بدرویشان بخشید. و شرابهای غزنی که بر سه قطار شتر آورده بودند برخاک ریخته و یا نمک در آن انداخته شد تا بسر که تبدیل گردد و فرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تا سردم ازین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعد ازین تا آخر عمر به خوردن معجون نشه آروا فیون و غیره میپرداخت (۷) شخصیت ادبی و نقاد بابر نیز در بابرنامه تجلی و ظهور میکند: وی در شرح وقایع و دیدنیهای خود بسا اشعار دردی و ترکی خویشتن و شعرای دیگر را بسیار به موقع می آورد و هنگامیکه بعشق اسرد عشووه باز دلربا (بابری) گرفتار است

(۷) بابرنامه ۲۳۳

(۱) بابر نامه ۱۶۲

(۲) بابر نامه ۲۲۳

(۳) بابر نامه ۱۳۵

(۴) بابر نامه ۱۵۳

(۵) بابر نامه ۱۵۰

(۶) بابر نامه ۲۰۷

این بیت دری را سروده است :

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا مباد  
هیچ محبوبی چو تویی رحم و بی پروا مباد

روزی که بابر در کوی تصادفا بابابری روبرو شد بقول خودش «از جهت انفعال آنطور حالتی شد که نزدیک بود از هم جدا شوم» راست نگاه کردن یاسخن گفتن را خود امکان نبود. بصد حجاب و تشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح بخاطر رسید و عجب حسب حال واقع شد :

شوم شرمند هر گاه یار خود را در نظر بینم  
رفیقان سوی من بینند من سوی دگر بینم (۱)

در سنه ۹۱۰ هـ ۱۵۰۹ م بابر یک نفر جلیس همدم خود خواجه کلان را به حکمرانی قلعه بجور (باجور) گماشت چون اورفت بابر در هجران یار غمگسار خود پریشان شد و این قطعه را سروده باو فرستاد :

قرار عهد به یار اینچنین نبود سرا  
گزید هجرو سرا کرد بی قرار آخر  
به عشوه‌های زمانه چه چاره سازد کس  
بجور کرد جدا یار را زیار آخر (۲)

درین شعر در کلمات (به جور) یا (بجور) صنعت ایهام و تجنیس بکار برده شده و معنی لطیفی را ادا کرده است .

بابر بعد از فتح دهلی و آگره در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران بیانه با فرمان‌های وعدو و عید این قطعه را خودش سروده و فرستاد : (۳)

با ترک ستم کن ای میر بیانه  
چالاکی و سر د انگلی ترک عیان است  
گرز و نیایی و نصیحت نکنی گوش  
آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

درین قطعه بین بیانه و بیان تجنیس زاید و هم در مصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است. در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۸ م به مناسبت فتح چندیری این قطعه را سرود که از کلمات «فتح دارالحرب» بحساب ابجد همان عدد ۹۳۳ برمی آید :

بود چندی مقام چندیری پر ز کفار و دار حرب و ضرب  
فتح کردم بحرب قلعه او گشت تاریخ : «فتح دارالحرب» (۱)

بابر گاهی شعر مطایبه آمیز هم میگفت و در بزهای سستی با هم پیاله گان خویش شوخیها و سستی‌ها میکرد. در سفر جنگی ۹۴۰ هـ ۱۵۱۹ م در بهیره آنقدر شراب و معجون خوردند که مست لایعقل شدند و با عریبه‌ها صحبت بیمزه شد و یکی از هم بزمان نوچهر خان آنقدر معجون خوراندند که دو کس از بازوی او گرفته ایستاده بیداشتند. و در همین سال در شمال کابل یکی از درباریان بابر که عبدالله نام داشت، در حالت سستی با جامه و خلعت خود را در آب انداخت که سریض شد و مدتی از سستی و شراب خوری تائب گردید. (۲)

این گونه بزهای رندانه، گاهی در سیر دریا و بالای کشتی هم روی میداد، و چون یاران بز می‌آوا کثرت با ب ذوق ادبی بودند، گاهی شاعره‌ها و مطایبه‌ها و وقوع میشد، و بابر هم در آن بهره میگرفت و بقول خودش «تیک وید و جدو هزل هر چه بخاطر میر رسید بطریق مطایبه منظوم میشد» (۳).

روزی در چنین بز، این بیت محمد صالح مذکور شد :

محبوبی هر عشوه‌گری را چه کند کس  
جائی که تو باشی دگری را چه کند کس

(۱) بابر نامه ۲۲.

(۲) بابر نامه ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۰.

(۳) بابر نامه ۱۶۳.

(۱) بابر نامه ۳۸.

(۲) بابر نامه ۱۳۸.

(۳) بابر نامه ۲۰۹.



یاران هم بزم دراین زمینه شعر گفتند و با ملا علی خان مطایبه ها داشت بطریق هزل در بدیهه گفت :

مانند تو بود هوش کبری را چه کند کس نرگاو کسی ماده خری را چه کند کس در این وقت بایره عفت زبان و قلم و ارزش حقیقی هنر متوجه میگردد و گوید: «حیف باشد از آن زبان که اینچنین الفاظ را درج کند و فکر خود را بسخنان قبیح خرج کند و دریغ باشد از آن دل که اینچنین معانی ظهور نماید. از آن باز از شعر و نظم هزل و هجو تارک و تائب بودم» (۱) .

ازین نوشته بابر برسی آید که وی باصلاح نفس و تهذیب شخصیت خود همواره ملتفت بود و بعد ازین هنر خود را از مالا یعنی و هزل به نظم سخنان سفید توجیه کرد و به نظم رساله سبین پرداخت .

چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف و نگاه جمال پسندی داشت و بیحیث یکشاعربه فنون ظریفه مانند رقص و موسیقی و نقاشی و خطاطی علاقمند بود ، و ذوق نفیس نقاد او درین هنرها از بابر ناپه پدید می آید ، نظر انتقادی او بر نقاشی بهزاد در سابق گفته شد ، وی در سفر هرات از تمام هنرمندان آنجا مانند میر بدر و یوسف علی رقاصان هرات و موسیقی نوازان و خطاطان و شاعران و سایر هنرمندان نام می برد (۲) ، و در کابل هنگام صبحی کاسه های شراب را به کسانی میدهد ، که نغمه ترکانه یا تا جیکی بسرایند. وی از نور الله طنبورچی و ملا با ریک سراینده حضور خود ذکری دارد که در سرود پنچگاه دو مخمس بسته بود و بابر هم به پیروی او چارگاه را صورت بست (۳) در هندی از هنرهای لولیان آنجا حظمی برد (۳)

و بتمام معنی یک شخص هنر دوست است . وی «در نقاشی Painting و میناتور هم ذوقی داشت ، و با آمدن او در هندی روایات هنری تیموریان آسیای میانه که مجموعه بی از اختلاط هنرهای خراسانی و تورانی و چینی بود ، بهند انتقال یافت ، و این شیوهها را پروراند ، یک نسخه خطی مصور ترجمه فارسی بابرنامه که در آلوار Alwar هند است نماینده سبک میناتور عصر او شمرده می شود ، و بعد از او هم فرزندش همایون ، روایات پرورش هنر پدر خود را تعقیب نمود و میر سید علی شاگرد بهزاد هرات و خواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و هند آورده بود ، و همین سبک نقاشی در عصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش یافت ، تا به دوره عروج هنر نقاشی در عصر اکبر منجر گردید . (۱)

در عصر بابر گاهی نامه را با تکلف و عبارات ثقیل و مبهم و وراز درک و فهم می نوشتند ولی وی به سادگی و روشنی انشا و روانی اسلوب توصیه میکند و عقیده دارد که نویسنده باید مطالب خود را با روشنی و روانی و وضاحت بدون تکلف و عبارات آرا ئی بیجا بنویسد و نماینده این ذوق ادبی و انتقادی بابر سکتویست که از هند وستان بنام پسرش همایون بتاريخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۲۶ نوامبر ۱۵۲۸ م نوشته و در آن علاوه بر هدایات عسکری و اداری و اخلاقی برخی یاد آوری های ادبی درباره املا و انشا و اسلوب نوشتن نیز شامل است .

وی مینویسد : « نامه های نوشته خود را غالباً بعد از نوشتن با زبانی خوانی و اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن خودت هم موفق نمیشدی و آنرا کنار می افگندی !

من مفهوم نامه اخیرت را با زحمت زیاد درک و استخراج کردم گو یا حل ریز و معمایی بود ! زیرا علاوه بر رسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم و ناقابل

(۱) بابر نامه ۲۲۹

(۲) ایدوانس هستری ۵۹۸

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰

(۲) بابر نامه ۱۶۰

(۳) بابر نامه ۲۲۹

درک است. آیا درنثر کسی معما رادیده است ؟

اگرچه املایت بدنیت ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات را بجای (ت) به (ط) و کلتگ را بکلتگ نوشته یی ! با استعمال کلمات دوران فهم که در نامه خود جای داده یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست و بنا برین یقینا در نامه نویسی طوریکه آرزو داری و بیخواهی بحد اعلی مهارت خود را در آن نمایش دهی بکلی ناکامی ! باید بعد ازین بدون تظاهر با وضاحت و سادگی الفاظ نامه بنویسی تا بخود و خواننده نامه زحمتی نداده باشی ! « (۱)

بابر گاهی با علم نجوم هم نظری داشت. در بابر نامه ذکری از یک منجم دربار هم آمده است. این منجم محمد شریف نام با بابر قدمت خدمتی داشت ولی در جنگ میوات پیش گوئی کرده بود که سرخ بطرف غرب است، هر کس ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش گوئی منجم و سیله دل شکستگی و پریشانی لشکریان بابر گردید ولی وی به این سخن منجم اعتنائی نکرد و او را منجم شوم نفس ناسید و چون فاتح شد منجم به مبارکباد آمد ولی بابر با و دشنام بسیار داده و دل خود را خالی نمود و چون پیشتر با و خدمتی کرد و شخص مغرور و سرکش بود يك لك انعام داده و رخصت کرد تا از قلمرو بابر بیرون رود. (۲)

### نظر بابر به خودش

اکنون که ما شخصیت بابر را از خلال بابر نامه با صفات نیک و بدش روشن ساختیم باید نظر خود او را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظر می بیند ؟ وی بعد از فتح هند، شخص خود را در فاتحان هندوستان بعد از سلطان محمود و سلطان

(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۵۳۲ متن این نامه در نسخ خطی به ترکی بود که در نسخه مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند، و د انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است.

(۲) بابر نامه ۲۰۶ - ۲۱۳

شهاب الدین غوری فاتح سوم قزاق میدانده سولی بیخولند تقوی خود را برایشان نیز ثابت گرداند. دلایل این تقوی و اچنین وانمود میکند: که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هر دو پادشاهان مقتدر و دارای لشکرهای فراوان و قویة الظهری در مالک وسیع خود بودند و در مقابل خود در هند یک پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد و ریزه بوده اند، که شکستن آنها دشوار نبود. ولی او گوید: که کار من بکار آن پادشاهان نمی یابند و در آن نوبت که به بهیره آمدم از ۱۰۰ تا دو هزار کس لشکری پیش نداشتیم. و دفعه پنجم که سلطان ابراهیم را شکستیم و مسالک هندوستان را فتح کردم دوازده هزار لشکر داشتم در حالی که سلطان ابراهیم دارای پنجمصد هزار سردان جنگی بود. (۱) بابر با چنین بنطق تقوی خود را در فتح هند برگزید شکان ثابت می سازد. ولی چند سطر بعد خود وی به تقصیر خود در هند پرداخته و گوید: که در وقت فتح من پنج پادشاه مسلمان و دو کافر در هندوستان با راجه های متعدد خورد و ریزه پادشاهی داشتند. (۲)

اگر چه در نوع شخصیت بابر شککی نیست و او را یک جهانگیر دانا و مدبر و دلیر جامع الصفات میگویم ولی در فتح هندوستان تشتت قوای افغانان هندو نادانی و عدم لیاقت اداری سلطان ابراهیم و نفاق امیرای دربارش بلا شبهه سهمیم بوده و بابر بر مملکتی فایق آمده که نظام اداری و درباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال روده است.

بابر در فتح هند، یک نفر فاتح قهار و کوشا و دانشمندی هست، ولی طوریکه خودش مدعی است مجاهد و غازی نیست. و کار او شباهت تامی با عمل امیر تیمور در فتح استانبول و تضعیف قوای مجاهد سلطان بایزید ییلدیرم عثمانی دارد

(۱) بابر نامه ۱۷۸

(۲) بابر نامه ۱۷۸

(۸۰۳ ۵۸۰۲ م ۱۳۰۲) که بابر هم در هندوستان يك سلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است و بنا برین از نظر دینی هم او را در صف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم .

در تجزیة شخصیت بابر که ظاهراً مرد رند باده پیمای، هزال و سپاهی خونریز دلاوری بود تمایل وی به درویشان صوفیه نیز دیده میشود .

و این صفت را از اسلاف خود بارث برده بود. ابوالفضل این رباعی او را نقل نموده است :

درویشان را گرچه نه از خویشانیم      لیک ازدل و جان معتقد ایشانیم  
دوراست سگری شاهی از درویشی      شاهیم ولی بندۀ درویشانیم (۱)  
ما در آغاز این رساله در شرح محیط پرورش بابر عقیدت او را به شیخ الاسلام مولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیه ذکر کردیم و در این باره نثاری بخاری چنین مینویسند :

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیه داشت وجد عالیشان و والد سلطنت نشانش در قید ارادت خواجه احرار قدس الله روحه بودند و در تعظیم و تکریم اولاد - واحفاد آن بزرگوار ساعة فساعة فزوده دقیقه بی فرونی گذاشت و بحضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس سره پاره زروسیم نیاز فرستاده بود و این قطعه را گفته :

در هوای نفس گمراه عمر ضایع کرده ایم      پیش اهل الله از اطوار خود شرمینده ایم  
یکنظر افکن بسوی ما که از روی نیاز خواجگی را مانده ایم و «خواجگی» را بنده ایم (۲)

(۱) اکبر نامه ۱۱۸۱

(۲) مذکر احباب خطی ۶۶

چون این ارادت به خاندان نقشبندیه در طول عمر از خونریزی ورنیدی او نکاسته است بنا برین باید گفت : که این تظاهر به تدین و ارادت صوفیان جزو وسایل تحصیل سلطنت و فتوحات وسیع و جهاننداری او بود . و عین همین صفت را امیر تیمور رنک هم داشت .

بابر با عمل دینی و صوم و صلاة هم پایند بود . روزه میگرفت و نماز به جماعت هم میخواند ، پیش نماز و استاد او در قه قاری ملا محمود بود ( ۱ ) و حتی از تراویح خوانی او در ماه رمضان هم خودش ذکر می دارد . ( ۲ )

### ۴ رساله عروض

بابر رساله بی بر عروض اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف آن ۹۳۳ هـ ۱۵۲۰ م باشد . (۴)

یک نسخه این رساله عروض بفظ بسیار خوب نستعلیق بهنمره (۲۶) در کتابخانه ملی پاریس موجود است که در آخر آن نوشته شده :

**«راقمه بنده در گاه حاجی محمد سمرقندی فی هه هور سنه ۹۴۰ هـ»**

و ازین برمی آید که این رساله سه سال بعد از وفات بابر در ماوراء النهر شهرت داشت و در سمرقند نوشته شده است .

نسخه دیگر این کتاب در سنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچا و Kuchar ترکستان شرقی کشف شده ( ۵ ) و اکنون نمیدانم کجاست ؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است .

(۱) بابر نامه ۲۳۲

(۲) بابر نامه ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ۲ و ۲۷

(۴) ترجمه بابر نامه از بیورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رساله عروض بابر ۲۳۵ طبع الما ۱۹۶۹ م

۴ دیوان، بایر

مجموعه اشعار ترکی بایر دوستانه ۱۹۱۷ م در ۹۰ صفحه یسعی الکسندر سامایلوویچ S. Sam aylovich در شهر پتر و گراد باهرخی سیناتورها نشر شد که در آخر نسخه اصلی خطی آن نوشته شده بود :

(حجرت بایر پادشاه دو شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۴۵) این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی ، که اوزان عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است .

این کتاب مطبوع که گویا از نسخه خطی خود بایر بطبع رسیده ۱۳۰ صفحه مقدمه روسی هم دارد .

در کتابخانه راسبور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بایر موجود است که بقلم خودش اصلاح یافته و یک رباعی زاد را آن بقلم خود نوشته است ( ۱ )

ابوالفضل در باور این دیوان گویند :

« آن حضرت ( بایر ) وادرمقلم وثلثه پایه نعلی بود منصوصاً دو قلم قرآنی و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عدولت و بلوغ شده و مضامین تازه دو آن مندوجست : » ( ۲ )

دیوان بایر دوستانه ۱۹۳۶ م در ۱۵۲۹ م در کابل توزیع شده بود و منقود با برینو یسد :

« برادر کلان الحافظ میر کاتب از میر قند آمده بود ، در همین ایام بمیر و خند بر نصمت داده ، چه پولاد سلطان ( ۳ ) دیوان خود را مرستادم » ( ۴ )

( ۴ ) مجله آنگلک طبع دهللی ستمبر ۱۹۶۷ م

( ۲ ) اکبر نامه ۱۱۸

( ۳ ) پولاد سلطان، میر کبوجوم، خان اوزبک بود .

( ۴ ) با بر نامه ۱۵۲

در سنه ۱۹۶۹ م کتابی بنام مقالات در بایر و تمیزی نظرها منتشر گشت .  
یزدان روسی بقلم دیکتر محمد کبریم بجر ایوف M. K. Hambach از المات Alma-Ata نشر گردید که در آخر آن تلخیص گویانه ای از متن رساله بایر در ۱۱۷ صفحه به لهجه چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده است و با شعر آن گویا در یک کتابخانه روسی در شهر پتر و گراد روسی در دسترس است .

رساله عروض بایر بعد از کتاب سیزان الاوزان ( ۱ ) امیر علی شمر ( ۲ ) و قریب هرات ( ۳ ) در شرح عروض اشعار تبرکی چغتائی اهمیت بسزایی دارد و شاید بایر در تالیف رساله خود آنرا در نظر داشته باشد و بقول شمر « رساله بی شک در هر موشی نیز شده جسر است بر در » ( ۲ )

خود بایر گوید که بعد از روز جمعه دوم ذیحجه ۱۰۹۳ هـ ( ۳ ) در کتبت ( ۴ ) این رساله تو خیمه بنا ده شد ( ۵ ) که در نون اخیر آن در نسخه خطی بایرین عدد چهارم است و هلهه تمام اوزان آن فرجی آن به ( ۶ ) ( ۷ ) ( ۸ )

( ۱ ) طبع عز تسلطایوف در تاشکند ۱۹۳۹ م

( ۲ ) بزرگوار امشب ۶۶ خطی

( ۳ ) بایر نامه ۲۱۷

( ۴ ) نسخه مطبوع ترجمه فارسی بایر نامه دیوان چغتائی و مغشوش است و چنین گوید : « در هفتصد و چهار ویزان کتبخ کوردم . ازین جهت رساله قرا تهلپ داده شد ( ۵ ) ( ۶ ) ( ۷ ) ( ۸ )

این دیوان بین اهل ذوق و شعر دوستان شهزاد داشت و سلطان محمد  
فخری هروی ده سال بعد از وفات بابر گوید: «دیوان اشعارش در میان  
مردم بسیار است.» (۱)

فکسیمیلی نسخه خطی رام پور هند در ۳۸ صفحه از طرف Denison-Ross  
در جورنال ایشیا تیک سوسایتی بنگال در سنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعد از  
آن نسخه کامل آن در کتابخانه ملی پاریس نمبر ۱۲۳۰ پیدا شد که از روی  
آن نسخه پتروگراد ۱۹۱۷ م طبع شده است. ولی در سنه ۱۳۳۱ ه  
۱۹۱۳ م کپرولو Kuprulu از روی نسخه خطی پوهنتون استانبول  
۳۷۳۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد. اگرچه نسخه استانبول آخر ندارد،  
ولی دو چند نسخه سامایلو و پنج است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ رباعی ترکی  
و ۳ غزل و ۱۸ رباعی فارسی دارد. (۲)

طبع جدید دیوان بابر از روی همان نسخه های سابقه در سنه ۱۹۶۶ م از  
طرف خانم عظیم جانو در تاشکند نشر یافته است.

چنین بنظر می آید که بابر بعد از ترتیب دیوان مذکور، در هندوستان  
هم اشعاری را گفته بود چنانچه در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعه  
اشعاری را که بعد از آمدن هند گفته شده با ترجمه آن به همایون و کامران  
فرستاد. (۳)

#### (۴) مبین Mubayyan

بابر در علم فقه نیز دستی داشت. وی درین علم درس خواند و آنرا آموخته بود،  
خودش گوید: که روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاخری ۹۲۶ ه ۲۳ جون ۱۵۱۹ م

(۱) روضة السلاطین ۵۵

(۲) فواد کپرولو در انسا یکلو پیدی اسلام ار ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمود خواندن در سنه فقه را آغاز کرد م (۱)

بابر در مسایل فقه حنفی کتابی را بنام مبین بر وزن سزین بزبان ترکی منظوم کرده بود (۲)  
و فخری هروی در آن باره گوید:

(و کتابی موسوم به مبین در فقه نظم کرده است و بسیار خوب واقع شده.) (۳)  
این منظومه در بحر (رمل مسدس محذوف) فاعلات فاعلات فاعلن  
بوده و بقول سید حسن نثاری بخاری (مسایل فقه که در رساله مبین به  
ترکی نظم کرده نشانه ایست از تجربه.) (۴)

مثنوی مبین که بنام فقه مبین یا فقه بابری نیز موسوم است در دو هزار بیت مشتمل  
بر مسایلی دینی و فقهی و اخلاقیست که برای فرزند خود کامران نظم کرده  
و شرحی بر آن بنام مبین (بروزن مقیم) از طرف شیخ زین منشی در بارش نوشته  
شده است (۵)

طبع اول مثنوی مبین از روی یک نسخه ناقص بسعی I. N. Berezin

در شهر قازان Kazan ۱۸۶۷ م در مجموعه منتخبات ترکی  
Turetskaya-chrestomati نشر شده است.

نظم ترکی مبین در سنه ۹۲۸ ه ۱۵۲۱ م خاتمه یافته، و یک فصل آن (کتاب الزکوة)  
در مجموعه مؤسسه اقتصادا کادیمی علوم او زبکستان در ۱۹۶ م از تاشکند  
انتشار یافت و اصل نسخه خطی مبین اکنون در مؤسسه مردم آسپادر لنین گراد به  
نمبر ۱۰۴ موجود است که بخط عربی در مثنوی از یکی نوشته شده و در خاتمه  
آن بابر از تمام علمای ماوراء النهر خواهش میکند، که اگر خطائی بینند آنرا  
با و اطلاع دهند.

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۴

(۳) روضة السلاطین ۵۵

(۴) تذکره احباب خطی ۶۶

(۵) بزم تمجودیه ۱۶

(۵) نظم و سائده و نیت

خواججه بنده الالبین عیون الله بن محمود بن شهاب الدین احمد شاشی بصر قندی، مشهور به «احرار» از مشایخ بزرگ نقشبندی ماوراء النهر است (ریحان ۵۰۰ هـ. سلخ وضع بالاوله ۵۰۵ هـ. ۴) که مراد پدر و خاندان بابر و دیگر امراي آنجا بود و در عصر خود نفوذ و سلطه روحانی بمنزلت شاهي داشت و جایی برید او گفته بود: چو قهر آنه رقبای شاهي آمد بتد بیر عبید اللهی آمد

از تالیفات او نسی السالکین والعروة الوثقی لاریاب الارتفاع (۴) و رساله حورائیه و غیره است. در این رساله آمده است: که خواججه آنرا بنا بر اصول التین خود در شرح مسائل تصوف و عرفان نوشته و یک نسخه خطی آن در ۱۸ صفحه متوسط در درجوعی و رسائل تصوف کتابخانه انجمن تاریخ کابل موجود است که روز دوشنبه ۲۷ صفر ۱۰۵۸ هـ ۱۶۳۸ م نوشته شده است.

باب چون به خواجگان نقشبندیه عقیدتی داشت. و اسلاف او از ارادتمندان این طریقه بوده اند، به نیت نجات از مرض تب به نظم این رساله به ترکی در سنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م آغاز کردوی گوید:

«جمعه ۲۳ ماه (صفر) (۳) حرارتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز جمعه را در مسجد به تشویش گذراندم. نماز پیشین احتیاطی رادر کتابخانه آمده بعد از یک زمانی به تشویش گذاردم. هم پس فردای آنروز یک شنبه تب کرده اندک لرزیدم (۴) شب سه شنبه ۲۷ صفر (۵) نظم کردن رساله والدیه حضرت خواججه عبید در خاطر گذشت. التجا بروح حضرت خواججه کرده در دل خود گذراندم

- (۱) نفحات الانس ۲۶۱ خزینه الاصفیاء ۵۸۲۱
- (۲) اسما المؤلفین ۱۰۶۵
- (۳) ۶ نومبر ۱۵۲۸ م
- (۴) شاید بیاوی او تجلی زره «مالاریا» بود.
- (۵) ۱۰ نومبر ۱۵۲۸

که اگر این منظوم مقبول آنحضرت میشود، چنانچه قصیده برده (۱) مقبول افتاد، از مرض فلج خلاص شد. من هم

ازین عارضه خلاص شده، دلیل قبول نظم من خواهد شد. بهمین نیت در وزن رمل مسدس مخبون (۲) عروض و ضرب گاه ابتر گاه مخبون محذوف (۳) سبجه مولانا عبدالرحمن جامی (۴) هم درین وزن است در نظم رساله شروع کردم. هم آن شب سیزده بیت گفته شد بطریق التزام هر روز ده بیت کمتر گفته نمی شد. غالباً یکروزی ترک شده، سال گذشته و بلکه هر محل که این چنین عارضه شد اقلایک ماه و چهل روز کشید، بعنایت الهی از همت حضرت خواججه، روز پنجشنبه بیست و نهم ماه (۲ نومبر) اندک فروشد و دیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم ریح الاول (۱ نومبر) نظم سخنان رساله با ختام رسید. هر روز پنجاه و دو بیت گفته شد... (۵)

(۱) قصیده برده مصدر به «بانت سعاد» در مدح حضرت محمد از طرف کعب بن زهیر متوفی ۲۸ هـ سروده شده بود، که در جایزه آن حضرت رسول برد (عبای) خود بدو پوشانید و گویندوی از مرض فلج هم نجات یافت. این قصیده در ادبیات عرب مشهور است و شروع زیاد بران بعربی و فارسی و دیگر السنه اسلامی نوشته شده است.

- (۱) بروکلن Brockelman در تاریخ الادب العرب ۱-۱۵۶
- (۲) فاعلاتن - فعلاتن - فعلمن رکن اول سالم و رکن دوم مخبون و رکن سوم ابراست.
- (۳) فاعلاتن - فعلاتن فاعلمن رر رر رر رر محذوف است.
- (۴) سبجه الابرار مثنوی بحر رمل مسدس است که در تصوف و عرفان و اخلاق بنام سلطان حسین با یقرا آغاز و بمدح سلطان یعقوب بیگ بن اوزون حسن در حدود ۸۸۷ هـ ختم گردیده و مؤلف آن عارف معروف مولانا عبدالرحمن جامی شاعر عصر سلطان حسین با یقرا در هرات است (۸۱۷-۸۹۸ هـ)
- (۵) بابر نامه ۲۲۷

## کتابهای گم شده بابر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov و نبی یف R. Nabiyev ناشران نسخه از یکی بابرنامه در مقدمه خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۳۸ م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufassal را در عروض Prosody و کتاب هائی را در فن جنک و موسیقی به بابر منسوب داشته و آنرا از کتب گم شده او شمرده اند اگر چه رساله او بر عروض اکنون موجود است و ما درین مبحث خود شرح آنرا داده ایم، ولی نمیدانیم که کتاب مفصل او بر عروض کتاب دیگری بود یا همین رساله؟

بابر در فنون جنگی عصر خود ماهر بود و هم موسیقی میدانست، ولی ما از روی تذکرات مستند مؤرخان نسبت کتابی را در فنون جنگی یا موسیقی پندیده ایم، و نه نسخه خطی این کتابهای گم شده منسوبه با و تا کنون یافته شده است از کتابهای گم شده بابر مجموعه اشعار منتخب او ست از چهار دیوان امیر علی شیر نوائی (غرائب الصغر - نوادر الشباب - بدایع الوسط - فواید الکبر) و این انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسامبر ۱۵۱۹ م) در کابل از غزلیات آن دوا وین به ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

### فتاوی بابر:

این کتاب از تالیفات خود بابر نیست، ولی به امر و نام او در مسائل شرعیه فقه حنفی تالیف شده است. مولف این کتاب شیخ نورالدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشو و نما یافته و بامر بابر مسایل فقهی مستندی را از هدایه، کافی شرح و قایه، شرح مختصر و قایه، خزائن المفتین و فتاوی قاضی خان و غیره فراهم آورد و نام آنرا فتاوی بابر نهاد، که بزبان فارسی بود. این شیخ نورالدین خوافی شاگرد شیخ الاسلام سیف الدین احمد است که از اخلاف ملا سعد الدین تفتازانی باشد. (۲)

(۱) بابر نامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم گرها جولائی ۱۹۵۰ م

## خط بابر

در اینکه بابر خطی اختراع کرده بودشکی نیست، ولی این چگونه بود؟ و چه ضرورتی به ایجاد آن بود؟ و چه مزیتی از خطوط رایج نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت؟ اینهمه سوالهائست که باید از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد.

نخست می بینیم که بابر در باره این خط چه میگوید؟

در حوادث ۱۹۱۰ هـ ۱۵۰۳ م مینویسد: «در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردند.» (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان بشکل و مقصد این خط پی توان برد.

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م ملاقات خود را در مرغاب هرات با قاضی اختیار ذکر میکند و گوید: از خط بابری سخن برآمد، مفردات را خوانده و قواعد او را دانسته چیزها نوشت. (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابرنامه در حوادث ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م است وی گوید که به هندال میرزا در جمله تحریف... مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شد و به همایون... خطهای که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳)

از تذکرات فوق در باره خط بابری همین قدر باید گفت که: این خط را بابر در کابل در سنه ۹۱۰ هـ اختراع کرده بود، و همواره در آن باره با علما و نویسندگان مذاکره میکرد، در هرات آنرا به قاضی اختیار پیشنهاد کرده بود، و در هند هم آنرا نشر میداد، و به فرزندان خود نمونه های نوشته آنرا میفرستاد. ولی خود بابر در باره شکل و

(۱) بابر نامه ۹۷

(۲) بابر نامه ۱۱۷

(۳) بابر نامه ۲۷۲

فواید و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید!

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست. خواه

نظام الدین احمد هر وی مورخ در بار اکبری گوید:

« و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند، و بان خط مصحف

کتابت کرده بمکه معظمه فرستاده » (۱)

و همین مطلب را عبدالقا در بدا یونی نیز آورده است.

« و از جمله غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که

مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده. » (۲)

بقول همین مورخ ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نبود،

ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میداند (۳) و طوریکه میر علاءالدوله

قزوینی در نقایس المآثر گوید:

میر عبدالحی: خط مشکل نویس با بری را کسی زودتر و خویتر

از وی یاد نکرده. (۴)

چنانچه گفتیم: ازین اشارات مورخان چیزی در باره خط بابری بدست

نمی آید، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در

سنه ۱۰۵۵ هـ ۱۶۴۵ م در بلخ بابری در محمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰-

۱۰۶۱ هـ ۱۶۴۰ م - ۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیا ن بخارا تالیف

(۱) طبقات اکبری ۲۷۲

(۲) منتخب التواریخ ۷۴۲

(۳) منتخب ۷۷۳

(۴) منتخب التواریخ ۲۴۳

(۲۶)

گر دیده در فصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفبا های مختلف ۲۹  
حرف خط بابری را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفبا های مختلف

را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایه اختراع خط بابری خاموش

است و فقط همین قدر گوید: « خط بابری اینست »

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلخی داده نه قسم رمز محفوظ

Secret Ciper است که در ارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار

میرفت، ولی خط بابری برای این گونه مقاصد محرمانه استعمال نشده،

زیرا بابر آنرا همواره به دانشمندان و حتی مامورین دولت های

دیگر (مانند خواهی اختیار قاضی هرات) و فرزندان خود (و حتی فرزندان

کوچک هندال میرزا) هم فرستاده بر و اج آن همت گماشته است.

معلوم است که مراد با بر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی

و قرآن بوده، زیرا در جمله ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پ-چ-ژ-گ)

دیده نمیشود.

در مؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies آکادیمی

علوم او زبک Uzbek در جمعه چهارم آورده نسخه خطی عجائب الطبقات،

صرف یکی از آن خط بابری ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط

اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنا برین در شکل برخی

از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

(۱) چهارده نسخه خطی این کتاب در مؤسسه تحقیقات شرقی آکادیمی

علوم او زبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت عظیم جانوا

در مجله Central Asia Review 1964 XII شرحی بر خط بابری نوشته است.

(۲۷)



بایر در يك بيت ترکی خود (۱) خط با بری را به خط سیغناقی  
 Khatt-i-Sighnaqi منسوب داشته و طوریکه ییورج پنداشته مراد از آن  
 خط ریز *A small hand writing* نبوده بلکه این خط منسوب بوده به سیغناقی  
 Sighnaq يك شهر کهن کنار سیردریا یا Syr-darya که در حین حمله  
 منگول Mongol بکلی تخریب گردیده، و این خط خاص الفبای ترکی  
 بوده است. (۲)

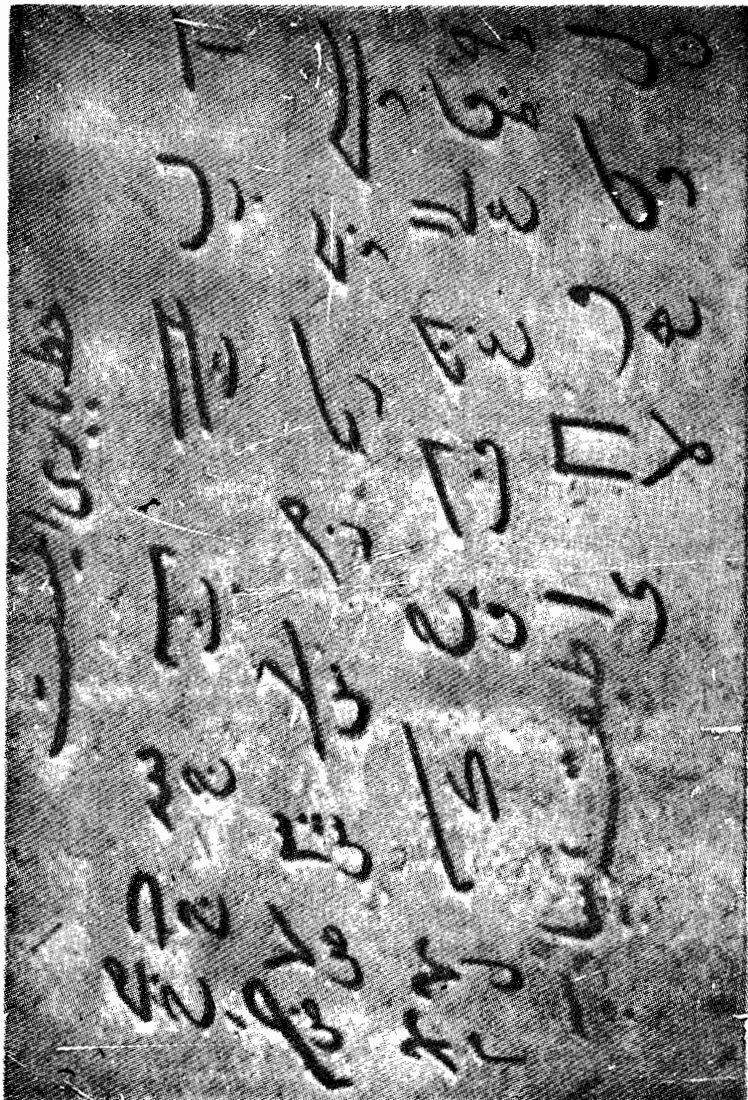
از روی اشکال حر و فیکه در عجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۲۹  
 حرف عربی را و انمود میکند، در خط با بری کدام مزیت خاصی نسبت  
 به الفبای سابق عربی دیده نمیشود. ولی چون جز همین اشکالیکه در  
 عجایب الطبقات می بینیم، تفصیل دیگری از خط با بری نداریم، بنابراین اکنون  
 نمیتوانم آنرا کاملاً تحقیق و انتقاد نمایم.

در کتابخانه آستان قدس مشهد، نسخه خطی قرآن به خطنا شناسی موجود است  
 (نمبر ۵) که آنرا نوشته بخط با بری خوانده اند (۳) ولی طوریکه  
 در فوقوهای مربوط این مقاله دیده میشود کلید خط با بری عجایب  
 الطبقات بهیچ صورتی با خط نسخه مصحف مطابقت ندارد، و با اختلاف  
 اشکال حرف هر دو خطرا در لوحه علیحدّه مربوطه این صفحه نشان  
 داده ایم، و بنا برین مصحف مشهد را بخط با بری نمیدانیم.

(۱) این بیت ترکی را انتی بیورج A. Beveridge در ترجمه انگلیسی  
 بایرنامه از تذکره الشعراء نقل کرده و در نسخه خطی لغت چغتای و ترکی  
 عثمانی مؤسسه تحقیقات شرقی اکادمی علوم آوزبک (نمبر ۲۱۳) و ورق  
 ۱۹۸ هم موجود است.

(۲) عظیم جانوا در سنترل ایشیاریو یو ۱۵۳.

(۳) راهنمای گنجینه قرآن ۱۷۸



جدول مقایسه‌ی حروف عربی و خط بائری با خط مصروف مشاهد

عربی	بائری	مشهد	عربی	بائری	مشهد	عربی	بائری	مشهد
ا	ا	ا	ز	ز	ز	ح	ح	ح
ب	ب	ب	س	س	س	ک	ک	ک
ت	ت	ت	ث	ث	ث	ل	ل	ل
ث	ث	ث	ص	ص	ص	م	م	م
ج	ج	ج	ض	ض	ض	ن	ن	ن
ح	ح	ح	ط	ط	ط	و	و	و
خ	خ	خ	ظ	ظ	ظ	ه	ه	ه
د	د	د	ذ	ذ	ذ	لا	لا	لا
ذ	ذ	ذ	غ	غ	غ	ی	ی	ی
ر	ر	ر	ف	ف	ف	آ	آ	آ

\* در عکس چهار صفت که بمن رسیده حرف ظ نیست.

### شخص بابر

بابر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بود دقیقت مغولی اوز بکی داشت و از تصاویر متعددی که از او در هندو کابل کشیده اند چنین معلوم میگردد که مو سی تنک و چشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات و بدن نیمه چاق و قد متوسط داشت و رنگ چهره او سفید مایل به زردی باشد که میخوری و فیون و معجون خوریهای مسلسل و مداوم طبعاً در رنگ و روی و بنیه او اثری داشته است و وی گاهی ریش خود را تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت و سر خود را هم میتراشید. لباس بابر در اوقات عادی کلاه بلند و دستار بزرگ و جیغه و پیراهن و شلوار تنگ با بدن چسبیده و کمربند و جبه تازی زانو و کفش بوده که این لباس را «سروپا» میگفتند (۱) و گاهی این لباسها چکن ز ردوزی و دارای تکه های طلایی هم بوده است (۲) و اینگونه لباسها را بطور خلعت به رجال دربار و امراء و سفراء و الکک دیگر می بخشید. (۳)

بابر در اوقات جنگ علاوه بر جبه سملوا ز پنبه waist coat with cotton غریجه (۴) و گاهی gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد و کیمچ Horse's Mail بر اسب سواری خود می بست و جیه (زره) می پوشید. (۵) بابر مانند ارستو کراتان مالک آسیائی با تجمل و حشمت زندگی میکرد، به آداب درباری و کوروش سخت پابند بود. چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا بکابل آمد و بمنزلت خود اهر کلان او بود، جهت تعظیم و احترام او بابر در حین ملاقات زانو زد و ایشان هم زانو زدند. و بعد از آن آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستو کراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که باین شیوه نبودند انتقاد مینماید. مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته و از آداب درباری و ارستو کراسی دوراند، اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند

(۱) بابرنامه ۲۳۶ تذکره بایزیدیات ۲۳۰ (۲) بابرنامه ۲۲۹ و ۲۳۳ (۳) بابرنامه ۲۲۹

(۴) غریجه plate Mail چهارتخته آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و

سینه و دو پهلو می بستند. (۵) بابرنامه ۱۲۶ (۶) بابرنامه ۱۵۰

و این طو رزانو زدن و تقدیم کو رنش را منافی شان و کرامت فردی خود میدانند، ولی بابر این وضع آزادی رانمی پسندد و گوید که یکی از ملوک زادگان افغانی ایستاده بود و دیگران که در مرتبه از او پایین تر بودند می نشستند، و بنا برین این افغانان بسیار روستائی و بیهوش مردمند (۱) در حالیکه طرز تفکر بابر حاکی از محیط ارستو کراسی ، و روش افغانان ناشی از آزاده منشی و مساوات دوستی ایشان است . در سوکب بابر همواره توق و تقاره بوده (۲) توق و یا توغ بمعنی بیرق و نشان است که برای شکوه سلطنت دونوع بیرق داشت: اول چتر توق که بالای چتر تخت شاهی افراخته میشد دوم تمن توق که دراز تر از چتر توق و در پایه والا تر از آن بود، و موی دم قوتاس - قطاس یعنی غز گاورا بالای آن می بستند (۳) و این اعلام و تقاره گاهی بطور امتیاز خاص به امرای بزرگ هم داده میشد (۴) و به شهزادگان ، حق استعمال علم و تقاره در سواران نوازش آنها اعطا میگردد (۵) خود بابر مرد سوار کار شایق هر نوع شکار و بسیا ر جلد و تازنده قوی بود ابو الفضل گوید « که بعضی از خصوصیات احوال این پادشاه از غرائب امور است از جمله یکی آنکه بموزه دو پاشنه برکنگرهای قلعه جسته جسته می دویند، و گاه گاه دو آدمی در بغل گرفته از کنگر به کنگر می جستند.» (۶)

بابر شخصاً شناور ماهری بود ، و با آب بازی از دریای گنگسی گذشت و از یک کنار دریا تا کنار دیگری سه بار دست می زد (۷) وی با کشتی گیری Wrestling-match هم شوقی داشت و همواره کشتی گیران ماهر را تماشا مینمود (۸) و از کشتی گیران دربار او پهلوان صادق و اودهی oudhi و کلال ود و ست



این سنگ نبشته بخط بابر در حدود سه صد متری جنوب غربی قریه آب بردن هزار بین فلغر و متجه تاجکستان نزدیک چشمه سار سرخ از زیر زمین بدست آمده است .

(۱) بابرنامه ۱۷۱ (۲) بابرنامه ۲۳۱

(۳) آیین اکبری ۱۱۶ فرهنگ اندراج ۹۷۱۲۲ (۴) بابرنامه ۱۳۸

(۵) بابرنامه ۲۲۸ (۶) طبقات اکبری ۲۲۷

(۷) بابرنامه ۳۳۵ (۸) بابرنامه ۲۳۵

با سین و بهلوان لاهوری رامی شناسیم ، که اودهی بایک بهلوان هند وستانی کشتی گرفت . و روزیکه صادق و کلال کشتی گرفتند و صادق غا لب آمد ، باو ده هزار تنگه واسپ زین دار و سر و پا و چپکن تکمه دار بخشید ، و به کلال هم سر و پا و سه هزار تنگه انعام داد . (۱)

دیگر از شاغل تفریحی بابر ، بچنگ انداختن پیلان مست و شتران مست است که که در جشن بزرگ ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م بعد از فتوحات خود در هند این تماشا را دیده بود (۲) و گاهی هم در هند بشکار فیل و شیر می پرداخت (۳) و در دریاها ماهی را اشکار می کرد (۴)

بنه بدن بابر بیسار قوی بود ، و تا آخر عمر نشاط خود را تاباخت ، در سفرهای طولانی و جنگی خویش مانده نشد ، در طول عمرش کمتر مریض شد و بسیار کم از وسایل انتقالی غیر از اسب کار گرفت ، و صرف یکبار بوسیله «تخت روان» در یک سفر طولانی حرکت کرد . (۵)

برای شناسائی مزید شخص بابر به مبحث بابرنامه درین کتاب رجوع شود .

### عیاشی های بابر

چنانچه گفته شد بابر در طول عمر خود بزندهای میگساری داشت ، در سفرهای تفریحی و لشکر کشی ها و اوقات عادی همواره یاران هم پیاله با او به قدح پیمائی می پرداختند ، در مستزها و تفریح گاه ها و مواقع خوش منظره کابل جایی نیست که وی دران بزم میگساری را نساخته باشد ، و یا از وسایل دیگر نسه آور مانند معجون و افیون کیفی نبرده باشد .

ولی عیاشی او همواره در بزم یاران میگسار بوده و اطلاعی از معاشرت با زنان و غلمان نداریم ، جز عشق موقتی که او را در اوایل جوانی با ببری در اند جان

(۲) بابرنامه ۲۲۹

(۳) بابرنامه ۲۳۳

(۱) بابرنامه ۲۳۳

(۳) بابرنامه ۲۳۵

(۵) بابرنامه ۲۳۳

## بخش سوم

### شخصیت سیاسی و اداری بابر

#### تشکیلات مملکت

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی و خلجیان و لودیان نظام خاص اداره ملکی و مالیات وجود داشت، که مخصوصاً بدست شاهان خلجی و لودی که از افغانستان بهند آمده بودند، اساس آن نظام ریخته و پرورده شده بود، و بابر هم همین نظام را پیروی نمود و بجا گذاشت، و بابرین وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود.

از نظر طرز اداره و مفکوره در سلطنت اسلامی هندسه دوره را میتوان تشخیص کرد:  
 اول: عصر اول سلطنت اسلامی که از لودیان ملتان و غزنویان و غوریان به خلجیان و لودیان دهلی رسید و در تمام این دوره، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج و نظام لشکر داری و اقطاع (جاگیر) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکوره های تصوف و روحانیت اسلامی بهند آمده، که نظام اداری بابر هم در اواخر همین دوره واقع میشود و مبنی بر همین اساسهاست.  
 دوم: بعد از وفات بابر، شیرشاه سوری افغان، همین تنظیم را استحکام بخشید، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد.

سوم: بعد از مرگ همایون یوسیله جلال الدین محمد اکبر و درباریان فکور او این نظام رنگ خاص مقانی و ترتیب جدید گرفت که عبارت از «آیین اکبری» باشد. (۱) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند و ام

(۱) صولت شیرشاهی ۸۵ به نحو المآثر تاریخ، هند، تألیف جان کلاوکه

روی داده بود. وی در بابرنامه زنا و معاشرت با زنان نامشروع را بنظر گریخت و انتقاد می بیند. فسق و فجور را باعث خرابی خانواده های شاهان میدانند (۱) ولی با موسیقی و مناظر دل انگیز و زیبا عشقی دارد، و در بابرنامه از هنرمندان موسیقی و بسا از ستیزه ها و تفریح گاهای کابل و مناظر دلکش آن نام می برد. وی از زندگانی حظی گیر دو گویند که در کابل بربل حوض تخت شاه این شعر خود را کند: بود:

نوروز و نو بهارویی و دلبری خوش است

بابر همیشه کوش که عالم دو باره نیست (۲)

(۱) بابرنامه ۱۰۸

(۲) تاریخ فرشته ۱۱۱۱-۱۱۱۲- اویماق مغل ۲۹۸



داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ، ترتیب آیین اکبری در اکثر مواد ، سرهون نظام اداری شهر شاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراورده بابر از افغانستان و ماوراءالنهر توان گفت ، که در طبیعت خود یک نظام لشکری بود ، و هر مامور در برابر بابر در جمع لشکریان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شمرده میشد .

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزورتیغ و لشکر بوجود می آید ، و در رأس آن هم یک نفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و او هم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقه حاکمه اشرف » بوجود می آید ، که با شخص پادشاه یا درباریان او ربطی داشته باشند ، و مامورینیم که در دربار با برامرای نظامی و شاهزادگان و روحانیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که « طبقه حاکمه » را تشکیل داده اند ، و بوسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان - کسبه - شهرنشینان اداره و استمار می شوند و موقع پیشرفت و قدرت این اشرف هم به اداره خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امر او اشرف درباری در مجلس شراب خوری و عیاشی با برهمکاسه اند ، و مزاج او را باهزالی و مطربی و شاعری خوش می سازند ، و ازین راه به مدارج عالیه امیری میرسند (۲) و بابر آنقدر بر اوضاع مسلط است که در خانه قاضی قره به بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب خورده نشده ، پادشاه حاکمند . » (۳) از امرای معروف دربار بابر در کابل و

(۱) An Advanced History of India 554

(۲) بابرنامه ۱۰۱۶۰۲۲۲ (۳) بابرنامه ۱۵۰

(۸۴)

هند یکی خواه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۳۳ ر ۱۳۵) در بزهای عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود ، ولی همین شخص القاب « هدایت مآب ولایت انتساب » داشت (۱)

این اعیان و اشرف درباری و امریکه داخل « طبقه حاکمه » و اشرف درباری بودند ، و بدین وسیله اموال فراوانی بدست می آورند و موقع خود را حفظ میکردند ، گاهی تحفه های گرانبه بدر بار تقدیم میداشتند ، و بدین وسیله پادشاه را خوش می ساختند ، و موقع خود را هم حفظ میکردند چنانچه بروز آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ ۱۵۲۸۵ م بابر در آگره بخانه سلطان محمد بخشی رفت و در آنجا معجون خورد ، و از بخشی مذکور در ضمن پذیرائی مجلسی بیش از دوا لک نقد و جنس پیشکش گرفت . (۲)

بابر امرأ دربار خود را از اشخاص زبده که در جنگها با او همراهی کرده بودند ، انتخاب میکرد . و درین جمله رجال ماوراءالنهر و افغانستان و هند داخل بوده اند . در بابرنامه از مامورین ملکی : بخشیمان (۳) و دیوانیان و شقد از و چو دهری (۴) کلاتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیق چی (۱۱) داروغه (۱۲) یا سچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) و از مامورین درباری : مهر

(۱) بابرنامه ۲۱۱ (۲) بابرنامه ۲۲۸  
۳ بخشی : اصلا کاتبان حروف او یغوری و در هند امراد ای تیخواه  
Pay Master (۴) رک تشکیلات مالی (۵) کلاتر رئیس یک صنفار رئیس قبیله  
(۶) مهرآخور : رئیس اصطبل و اسبان . (۷) پیاده : مامور تحصیل مالیات دردهات  
(۸) کوتوال : کلمه پشتواست بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر .  
(۹) منشی : نویسنده نامه و فرامین شاه . (۱۰) عسس : مامور حفظ امنیت در شب . (۱۱) تعلیق چی : فرمان نویس و حکم نویس . (۱۲) داروغه : آمر یک اداره یا حاکم یک شهر و ناحیه . (۱۳) یا سچی : آمر پسته خانه .  
(۱۴) تمغاچی : مامور گمرک Custom Officer

(۸۵)

دار، علمدار، کتابدار، رکا بدار، جمله دار، بکاول (۱) شربت چی،  
خزانه چی، قورچی (۲) جاندار (۳) یسا ول (۴) سوچی (۵) ایچکی  
(۶) کیر کیراچی (۷) شقاول (۸) تو اچی (۹) پیر وانچی (۱۰)  
قراول (۱۱) آخته بیگی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) و غیره  
نام برده میشود. (۱۴)

اسرای دربار بابر بعد از فتح هند بموجب فرمان مؤرخ شهرجمادی  
الآخری ۳۳ ۹ ۵ مارچ ۱۵۲۷ م بالقب آنها عبارت اند از (۱۵)  
مقرب الحضرت السلطانی، اعتماد الدوله نظام الدین علی خلیفه (بحیث  
صدرا عظم) که کار سلطنت می راند، وحکم او مثل حکم سلطان بود. (۱۶)  
چین تیمور سلطان بلقب برادر

(۱) بکاول: داروغه مطبخ شاه.

(۲) قورچی: سلاحدار محافظ موبکب شاه با لباس زرد  
یا سرخ آرمی آف اندین مقلز ۱۶۹ (۳) جاندار: محافظ خاصه  
شاهی در دربار. (۴) یسا ول: حاجب و نگهبان مسلح محل شاه  
(۵) سوچی: آبدار (۶) ایچکی: داروغه شهر و مقرب دربار  
(۷) کیر کیراچی: محافظ توشه خانه. (۸) شقاول: ناظر قاضیان و  
ملایان و ایلیچیان. (۹) تو اچی: یاور حضور شاهان که او اسرایشان را اجرا میکرد  
(۱۰) پیر وانچی: خزانه دار. (۱۱) قراول: دیدبان پیشرو لشکر  
(۱۲) آخته بیگی یا اختاچی: شخصی که با اسب شاه می یکجا میرفت. (۱۳) اوغلاقچی  
(۱۴) بابر نامه ۱۶۵ و ۱۷۱ و ۱۷۵ و ۱۸۳ و ۱۸۷ و ۱۹۱ و ۲۰۷ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۲۷ و ۲۳۳  
۲۳۴ و ۲۳۷ و ۲۴۲ و ۲۴۹ و ۲۵۱ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

(۱۵) بابر نامه ۷۱۱ پیعد

(۱۶) تاریخ شاهیه ۱۲۱

سلیمان شاه به لقب برادر

خواجه دوست خاوند، به لقب هدایت ماب ولایت انتساب

یونس علی معتمد السلطنه مقرب خاص

شاه منصور برلاس عمده الخواص

درویش محمد ساریان

عبدالله کتایبدار

دوست ایشک آقا محمد خلیل آخته بیگی

سلطنت ماب خلافت انتساب سلطان علاءالدین عالم خان بن سلطان بهلول

لودی.

شیخ زین خوانی منشی دستور اعظم و مویدالاسلام

محب علی بن شیخ زین

تودی بیگ برادر قوچ بیگ

شیرافکن ولد قوچ بیگ

خان معظم آرایش خان

خواجه حسین دستوار اعظم

قاسم حسین سلطان سلطنت ماب

احمد یوسف اوغلاقچی

هند و بیگ قوچین معتمد الملک

خسرو گوکلناش معتمد الملک

قوام بیگ اردو شاه

ولی خازن قره گوزی

پیر قلی سیستانی عمده الخواص

خواجه بهلولان بدخشان عمده الوزراء

معتمد الخواص عبدالشکور



نتیجه السلاطین جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین (هند)

عمدة الاعیان نظام خان بیانه (هند)

هلی خان شیخ زاده فرملی (هند)

سیادت ماب میر همه (میر هامة Hameh)

عمدة الخواص محمدی گوکلتاش

خواجگی اسدجان دار

عمدة الملک خان خانان دلاور خان (هند)

ملک داد کرانی عمدة الاعیان (هند)

شیخ المشایخ گورن هند

نقابت پناه سید مهدی خواجه باجه بابر

برادر اعز محمد سلطان میرزا

سلطنت ماب عادل سلطان بن مهدی سلطان

معمد الملک عبدالعزیز میر آخور

معمد الملک محمد علی جنگک جنگک

عمدة الخواص قناتق قدم قراول

شاه حسین یارگی (بارکی؟)

جانی بیگ اتکه

معمد الخواص تردی بیگ

ملک قاسم برا در با با قشقه

معمد الخواص مؤمن اتکه

رستم ترکان با شلیخ

عمدة الخواص سلطان محمد بخشی

بقرار با برنامه: اسرای دربار، بشمول دیوانیان و کارکنان دربار تماماً بدون فرق

ملکی و عسکری در جنگها اشتراک داشتند (۱) و در اوقات اداره و صلح هم مطبق

انتخاب پادشاه به امور ملکی و حکمرانی و لایت گماشته میشدند، و در آنجا

امور دیوانی و لشکری هر دو با اختیارات کامل اجرا میکردند. مثلاً

عبدالله کتابدار و یازید بکاوی طبخ و خواجگی اسد جاندار و کمال شربتچی

از اسرای لشکری با بر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قیادت

میکردند (۲) و ملا محمد مذهب با ایلیچی بنگاله بمذاکرات سیاسی و لشکری میرفت (۳)

این وضع خلط و ظایف ملکی و عسکری و در باری تا آخر سلطنت بابر ادامه

داشته، ولی بعد از فوت او در عصر فرزندش همایون امور مملکت بسه سهم تقسیم یافت:

**اول:** سهم سعادت مشتمل بر امور قضا و اهل علم و مشایخ و تعیین وظایف

و سیور غالات مدد معاش آنها که امر سهم سعادت شرف الملک مولانا سحی الدین

محمد فرغری بود.

**دوم:** سهم دولت و اقبال مشتمل بر امور متعلق به تقرر ما مورین و تعیین

مراتب و حقوق آنها با تعیین علوفات عساکر که در رأس آن عمدة السلطنه شجاع

الدین امیر هند و بیگ بود.

**سوم:** سهم سراد که عبارت از امور دربار و حرم شاهی است و جلال الدوله

امیر اویس محمد صاحب سهم سراد بود. (۴) و هم همین همایون برای

تقسیم وظایف دیگر چهار سرکار آتشی- هوائی- آبی- خاککی را بوجود آورد

که در رأس هر سرکار یک وزیر بود. و با سرکار اول امور جنگی، و با دوم امور

مطبخ و غذا و اصطبل شاهی، و با سوم امور شراب خانه و جریان انهار و بحار، و با

چهارم امور زراعت و عمارت و ضبط خالصات و بیوتات یعنی اراضی و عمارات دولتی

تعلق داشت (۵).

۲۱۱ نامہ (۱) بابر نامہ ۲۱۱

۲۱۱ نامہ (۱) بابر نامہ ۲۱۱

۳۸ نامہ (۳) بابر نامہ ۳۸

۳۸ نامہ (۳) بابر نامہ ۳۸

قانون هما یونی. ۳۰

قانون هما یونی ۳۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نه‌ای جنگ و غارت و حمله و گریز گذرانده بود و بعد از فتح هند هم فرصتی برای اصلاح تشکیلات اداری و بیاوضاع نظام جدید نیافت، بنابراین در عصر او همان نظامهای سابقه در و ره خلیجان ولودیان افغانی تعقیب شد، و ابتکاری در اسرار داده نداشت.

وی شخصاً به همکاری امرای دربار یک نوع حکومت عسکری داشت و تشکیلات خاص را نیافرید. نامهای برخی از ماورین ملکی نیمه عسکری او طرز اداره او را وانمود میکند. در ۹۳۵ هـ چون هلال عید شوال را چند نفر دیدند پیش قاضی گواهی دادند (۱) و ازین برسی آید که قاضی شریعت هم وجود داشت و در بایرنامه از قاضی ضیاء مکرراً ذکر رفته که در جو نپور ۲۰ لک باو بخشیده شده بود (۲)

اگر چه در بایر نامه و دیگر تواریخ معاصر او به ((نظام خاص اداری)) در عصر بابر اشاره موجود نیست ولی از مطالعه اوضاع عمومی آن عصر و دربار بابر بدین نتیجه میرسیم که حکومت عصر بابر مرکب بود از:

۱- دربار شاهنشاهی و کارکنان مربوط آن که ما نامهای برخی از ایشان را ذکر کردیم. و در راس این عمل دربار بعد از بایر شخصی بنام خانه سامان یا میر منزل واقع بود. (۳)

۲- امراء: که از بقر بان دربار بوده و امور عسکری و ملکی را به حیث سر لشکران شاه بدست داشتند و در تحت امر ایشان ما مورین دیوان مالیات و میر بخشی military-pay officer و کوتوال (آمر پلیس و امنیه) و داروغه و محتسب و غیره بوده اند و بابر از جاسوسان فرستادن خود دهم ذکر کرد (۴) که بعد از او در اداره هند جاسوس خفیه را «هر کاره» و اطلاع دهند و علانیه را (واقع‌نویس) میگفتند. (نیز رجوع کنید به بحث تشکیلات مالی)

۳- دارالقضا judiciary در تحت اداره قاضی و قاضی القضا، که زیر نظارت او متفحص قضایا را تحقیق میکرد، مفتی در باره آن از روی فقه حنفی فتوا میداد، و بالاخر قاضی درباره آن حکمت و قضیت میگفت و حکم را صادر میکرد، و میرداد به اجرای آن همت می‌گماشت و پولیس (حسبه) و محتسب هم در تحت نظر امیر داد، کار حفظ مساجد و پهلها و قلعه‌ها و امور عامه میکرد و اخلاق و نرخ و نو را نگرانی مینمود، برای حل و فصل دعاوی هنو دیکتفر منصف judge هندو یا پنچایت panchayat یعنی juries غور و حکم می‌مود (۱) شخصیت فعال بابر از کارنامه های لشکری او ظاهر است، وی برد

سیاسی فعال و فاتح و لشکر کش هو شیار و دانا به امور سوق الجیشی و تاکتیکی حربی عصر خود بود، در مخصوصاً در استعمال توپخانه Artillery و سلاح گرم و تفنگ استیازی داشت. فعالیت او به درجه بی‌بو ده که از سن یازده سالگی تافتح هند، دو عید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بود (۲)

با شخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی و سیاست مداری او را نیز فراموش نتوان کرد، وی با سیاست مابنی شبیه به رویه مکیا ولی Mackiavellism تمام امرای دربار سلطان ابراهیم را با همدیگر مخالف و بدین گردانیده و ازین عمل خود در تضعیف و تزلزل بنیان امپراتوری لودی نتیجه گرفت

بابر با شاه اسمعیل صفوی که رقیب زبردست و کهن سال او شیبانی خان را ازین برد روابط دو ستانه نگه داشت و مانند یک سیاست مدار هو شیار با وجود یکدیگر منجمک را سخ عقیده بی بود - با آن شاه شیعی مذهب آنقدر نزدیکی کرد که شعار خاص کلاه سرخ قزلباش را هم برای خود و سپاهیان خود برگزید و اعمال ظالمانه او را که با سنهان خراسان کرده بود نادیده گرفت.

بابر در هند هم با رعایای غیر مسلم خود بعد از شکست های جنگی ایشان

(۱) Some cultural aspects of Muslim Rule in India 29

(۲) بایرنامه ۲۱۷

(۲) بایرنامه ۲۰۸

(۳) بایرنامه ۲۳۳

(۱) بایرنامه ۲۳۳

(۳) ایدوانسد هستری ۵۵۷

رویه نر می داشت و بامدار او انصاف پیش آمد که او را يك نفر سیاست مدار بصیر توان گفت و نمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که در او آخر عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خود هما یون نوشته است. و در آن میگوید

۱- همواره از تعصب مذهبی پرهیز باش و جذبات دینی و رسوم مردم را در نظر بگیر و بدون تبعیض و رعایت خاص با تمام طوایف به انصاف رفتار کن.

۲- از ذبح گاو پرهیز تا که در دل مردمان جای گیری و از راه احسان مردم مطیع تو باشند (۱).

۳- پرستش گاه هیچ قومی را تخریب مکن و باارباب همه مذاهب انصاف نما تا روابط رعیت با پادشاه خود دوستانه باشد و بدین صورت در مملکت امن و امان برقرار گردد.

۴- نشر و اشاعه اسلام بجای ظلم و شمشیر بوسیله لطف و احسان بهتر است.

۵- اختلافات شیعه و سنی را همواره صرف نظر کن که وسیله ضعف اسلام است.

۶- خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال در نظر داشته باش، تا سلطنت تو از بیماری و ضعف محفوظ باشد (۲۰)

انتساب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق و اعتماد است؟ این مسئله در خور غور و تحقیق است. ولی ما از اعمال خود با بر هم میدانیم که باید چنین مفکوره داشته باشد، زیرا او در اوقات فتوحات خود در هند هیچ معبدی را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد، و هم همین وصیت او را اخلافتش در

---

(۱) در اینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی را ناجایز شمارند.

(۲) رود کوثر ۱۲ بحواله آنکه بن اسلام، يك نقل این وصیت نامه با برادر

ستیت لایبری بهو بال هند موجود است. دکتور راجندر پرشاد رئیس جمهور

اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۳۶م نیز همین وصیت نامه

را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ۹۳۵ هـ باشد.

نظر داشتند و حتی اکبر آنها عملاً در جهاننداری خود تطبیق میکرد، و هند و آن زیاد بدر بارش محشور بودند، و دوره سلطنت او کاملاً يك دور عدم تعصب مذهبی است.

دوم: بابر به طبقه صوفیان عقیدتی داشت و مخصوصاً ارباب طریقت نقشبندیه را بط ارادت او از عصر اجداد و پدرش محکم بود و ما میدانیم که صوفیان و در ایشان رانسیبت به علمای ظاهر و قشری، نظر وسیعی بود و به «صلح کل» عقیدتی داشته اند. بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذهبی، آفتد ر متعصب نباشد، که وسیله آزار ارباب ادیان دیگر گردد. و هم شخصی که سیاست مدار باشد، نمی خواهد بدین وسیله رنجش و تعصبی را در مقابل خویش ایجاد نماید.

بابر مقاومت های عسکری را جگان هند و با فشار شکر و جنگ ازین میبرد ولی عین همین رویه را با فرمان روایان مسلمان و افغان نیز داشت. و بنا برین او رافاتح و سیاست مدار و جنگ آور نیرومندی گفته میتوانیم، ولی شخص متعصب و مخربی نبوده است.

بابر در عین اینکه شخص مهذب با کلتور و سپاهی فاتحی بود، در قسمت اداره واد منستریشن نیز تجارب موروث خاندانی و از سن طفولت آزمایش های عملی در آسیای میانه و افغانستان داشت، و ی از هند و کش تا ولایت بهار و هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیروز تا بهار ۵۲ کرور تنگه در حدود يك و نیم ملیون سترلنگ بود و ازین جمله ۲۹ کرور به راجه های مطیع در تحت اقتدار بابر تعلق داشت که تمام ولایات کشور را بری عبارت بود از:

سرهند، حصار فیروزه، شهر دهلی و میان دو اب، سیوات، بیانه، اگره، ولایات مرکزی، گوالیار، کالپی، قنوج، سنبهل، لکهنو، خیرآباد، دوهو بهرا بیچ، چونپور، کره و مانانگپور، بهار، سیروهی، سارون، چپپاران، گوندیکه، ناگور، رن تمبهور (۱)

---

(۱) در نسخه مطبوع ترجمه فارسی شرح این ولایات نیست در نسخه ترکی با مقدار مالیات هر ولایت موجود است (ترجمه انگلیسی با برنامه ۲۲ ۲۳۳)

این ولایات کشور شامل پرگنه ها بود، که عدد آن در عصر بابر معلوم نیست ولی در عصر شیرشاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار و ۲۲۶۷ پرگنه بود و عدد قریه های مربوطه این پرگنه ها در حدود یکصد و سیزده هزار تا یکصد و شانزده هزار است. (۱)

### راجه های ماتحت امپراتوری بابر:

راجه سوات، راجه رو بارین، راجه بکرماجیت رن تمبهور راجه کلنجری راجه سنگ دیو، راجه بکم دیو راجه بکم چند (۲)

بابر بعد از فتح یک قسمت افغانستان از بدخشان تا قندهار حکمرانان خود را بر اساس اعتماد و روابط خانوادگی از پسران و اقارب خود و شهبازدگان دو دمان تیه و ری مقر میگردید و بعد از فتح هند مناصب حکمرانی و ولایات را علاوه بر افراسیاب خورشید به برخی از درباریان مقرر و معتمد که با او خدمت کرده بودند هم سپرد و برخی از راجگان و امرا را هم در این مناطق قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت.

بابر در افغانستان به تشکیلات خاصی نپرداخت و در عصرش قندهار، غزنی و گردیز - کابل و ننگرهار - بدخشان اجزای خاص اداری بودند، که یکی از شهزادگان مانند همایون - هندال، عسکری، کامران و امرا را بزرگ دربارش در آن حکم میراندند و مالیات را مطابق راجه که از اسلاف تیموری او درین سرزمین ها بود میگردیدند. ولایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان (با اصطلاح هند پرگنه) بود اگر چه نواحی سوات و باجور و پرشاور و هشتنغر نیز از توابع کابل بوده ولی درین زمان در تصرف افغانان بود و به وسیله کلانتران و خوانین قبیلوی اداره میشدند.

(۱) سانسامه نیرنگ خیال طبع لاهور ۱۹۳۰ م بحواله تاربخ شیرشاهی عباس

سروانی و واقعات سشتاقی خطی

(۲) بابرنامه ۲۰۵

ولایت دیگر لمغانات: دارای ۵ تومان و دو بلوک بود که کلانترین تومان آن ننگرهار شمرده میشد و داروغه نشین آنجا آدینه پور از کابل ۱۳ فرسنگ فاصله داشت. تومان های دیگر لمغان علیشنگ و الینگار و سندور و وکنر و نورگل است و مالیاتی که از کابل و لمغان و صحرانشین بدست می آمد، هشت لک شاهرخی (۲۰ لک روپیه) بود. (۱)

اما ولایت قندهار: غرباً تا زمینداور و گرمسیر و شرقاً تا قلات و در ننگ و شما لا تاثیر و دهله و جنوباً تا دوکی و مستنگ و شمال شمرده میشد. (۲) که در این جمله در عصر بابر فقط شهر قندهار با ملحقات آن بین قلات و مچری هلمند به حکمرانان او تعلق داشت، و ما از حکمرانان عصر او در افغانستان این رجال را از روی بابرنامه می شناسیم:

کامران و عسکری حکمرانان قندهار

ناصر میرزا حکمران قندهار و غزنی

عبدالرزاق میرزا حکمران ننگرهار

خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز

سنجر برلاس حاکم ننگرهار

قیام اردو شاه حاکم ننگرهار

هندو بیگ حکمران بهیره

محمد علی جنگ جنگ حکمران میان بهیره و دریای سند

لشکر خان جنجوه حاکم خوشاب (پنجاب)

بابر اتانومی داخلی قبایل یوسفزائی را برسمیت شناخته بود، چون در ۹۲۵ ۱۹۵ ۱۵ م ملک شاه منصور با ۶ نفر کلانتر یوسفزائی در کابل بحضورش رسید، بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید: که آنچه من مقرر است که بولایت سوات دخل نکنند و جمیع رعایا را از میان خود برارند و

(۲) آیین اکبری ۱۸۹۲

(۱) بابرنامه ۸۹

دیگر افغانان که در باجور و سوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱)  
 این وضع بر هو شیاری و سیاست مداری با برروشن دلیلی است که با در رک  
 روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیله‌ی یا ایشان رفتار داشت، در حالیکه در  
 موارد دیگر رقیبان و سرکشان را بزور و عنف خاضع ویزانو زدن مجبور می ساخت  
 چنانچه در ۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م علی خان افغان را که در هند اسیر شده بود و در وقت  
 آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد، امر شد که پایش را کشیده  
 ویزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران، صمیمانه نگه داشت و با این  
 وسیله بطوریکه سیاست مدار، حمایت دربار صفوی را در مقابل رقبای خود  
 شیبانی خان و اسرای او زبک بدست آورده، و مامی بلیم که ایلچی (سفیر)  
 پادشاه قزلباش مراد قوری در هند بدارش حاضر است، و بعد از گرفتن  
 خلعت و دو لک تنگه بطرف ایران حرکت می کند. (۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل  
 میتا بدر بار او در مسایل صلح و جنگ حرف میزند (۴). و چون در سنه ۹۳۵ هـ در  
 باغ خود با عام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک  
 (ماوراءالنهر) و هندوان بوده اند و بابر از ایلچیان ایران و اسرای متعدد ماوراء  
 النهر ذکری دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست و ایلچیان اوزبک بدست  
 چپ دربار قرار داشتند و یونس علی و عبدالله از اسرای دربار بابر از ایشان  
 پذیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق و حسین ایلچی سیستان

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۸

(۳) بابر نامه ۲۳۵

(۴) بابر نامه ۲۳۸

(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدر بار بابر بوده اند. (۱)

در سنه ۹۳۳ هـ خواجگی اسد جا ندار. بعراق به ایلچی گری فرستاده شده  
 بود که از آنجا با ایلچی عراق سلیمان تر کمان آمد و واپس بطرف شهزاده  
 طهماسب با سوغاتها با ایلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵ هـ  
 کمال الدین قنق از طرف کستن قرا حکمران از بکی بلخ و امن میرزا  
 از طرف کوچوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور با بر سیده بودند  
 (۳) و ازین برسی آید که بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانه و هند روابط سیاسی  
 داشته است.



(۱) بابر نامه ۲۱۱

(۲) بابر نامه ۲۱۷

(۳) بابر نامه ۲۳۲ و ۲۳۳

## مقدار درآمد و نظام مالیات

### Revenue-System

بابر در افغانستان بعد از فتح کابل، نظام خاصی را برای مالیات وضع نکرد، و حسب ضرورت از مردم مالیات ستد. وی گوید که: کابل محقر جا نیست سینی است و قلمی نیست. یعنی: مصارف زیاد لشکری دارد و مالیات آن کمتر است. وی از ولایات کابل و غزنی سی هزار خروار غله مالیه ستد، و نیز در سفر ۵۹۲۵ م ۱۵۱۹ م بر مردم دره کهرج پنجگوره چهار هزار خروار شالی تحمیل کرد (۱) بابر عادت داشت که برای مصارف لشکر و تمویل رجال خود به گماشتن (تحصیل اراک) به جمع آوری اموال می پرداخت و گاهی هم بر سم (چاقون) یعنی (تاخت و تاز ناگهانی عسکری سوار) بر قبایل می تاخت و از آنها اموال و گو سفندان و حیوانات را بصورت چپاول میگرفت. و در بابر نامه ازین چاقونهای خود ذکرها دارد (۲) و اموالیکه بوسیله تحصیلداران و بوضع سلم و صلح بدست می آمد، و یاد چاقون، غارت میشد بمصارف درباری و لشکری میرسید. اما تقسیم این اموال غنیمت چنین بود که: از اشخاص غارت کننده یک خمس در حصه بابر میرسید، و در حق برخی از آنها که رعایت خاص میشد، یک خمس را به ایشان می بخشید. چنانچه در سنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م در غارت قبایل غلجی افغانان حدود غزنی، یک صد هزار گو سفند بغارت گرفته شده بود که از انجمله ۲۰ هزار

(۱) بابر نامه ۱۳۸۹۲

(۲) بابر نامه ۲۲۹۱۲۸۹۷۷۹۶۷۹۶۷۹۶۷۹۶۷

رعایتاً بحساب نیامد، و از جمله هشتاد هزار باقی یک خمس یعنی شانزده هزار نصیب بابر بود. (۱)

علاوه بر این مالهای تاراجی که در چاقونها بدست می آمد، بابر مالیات مستقیمی هم داشت و چنانچه ذکر رفت از کابل و لغمان هشتصد هزار شا هر خی مالیات داشت (۲) و بر قبایل کهرج (حدود پنجگوره) چار هزار خروار شالی را تحمیل کرده و به تحصیل آن سلطان ویس سواتی را گماشته بود (۳) و همچنین در سنه ۱۵۱۹ م تمام مالیات اراضی با جور و سوات شش هزار خروار شالی بود (۴) و تمام مالیات هند از بهیره تا بهار ۵۲ کروار تنگه (در حدود یک و نیم میلیون سترلنگ) میرسید که ازین جمله ۸ یا ۹ کروار آن از راجه های تحت اقتدار بابر اخذ می شد. (۵)

بابر در هندوستان علاوه بر مالیات معین، خزاین هنگفتی از لودیان و اسرای هند بدست آورد، و لنگ بخشی هانمود و تحایف گرانها را بکابل و ماراءالنهر فرستاد و یک سیرطلا به میر همه بخشید (۶) و چون در

(۱) بابر نامه ۱۲۹ (۲) بابر نامه ۸۹. هر رویه هندی مساوی دو نیم شهرخی

بود که هر شهرخی مساوی ده پنس و بنابراین تمام مالیات ۸ لنگ مساوی است

با ۳۳۳۳۳ سترلنگ (ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۳۳۱)

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۱

(۵) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۳۳

(۶) بابر نامه ۲۰۵

هند وستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود بنا برین باب هر همان نظام مالی را جریان داد .

در هند اساس اجتماع انسانی بر دیه استوار است و در هر دیه یک نفر چود هری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگویی خواهش های آنها وجود داشت که او ضاع مردم را باهل حکومت روشن میساخت، با این چود هری یک نفر بنام پتواری هم بود، که اندازه محاصل زمین و مالیات آنرا تعیین میکرد، و او یک دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را بنام بهی Bahi داشت (۱) .

در قرن شانزدهم که با بر هند را فتح میکرد، از دوره سلاطین خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بود، و با بر هم همین ترتیب و تنظیم راهپروی کرد، و مجموعه کارکنان این تنظیم را با بر «بخشیان و دیوانیان» نامیده است (۲). در آن عصر واحد مهم اداری و مالی پرگنه Pargana بود، در عصر شیر شاه سوری بعد از مرگ با بر تمام مملکت ۳۷ ولایت و یکصد و شانزده هزار پرگنه داشت (۳) بدین موجب :

۱- واحد کوچک تر شق shiqq بود که اداره آنرا شقدار shiqdar میکرد (۴) و این شق در زمان با بر یک پرگنه شمرده میشد (۵) که اکنون در هند تحصیل گویند .

۲- چند شقی (پرگنه) عبارت از یک سرکار (ضلع) بود، و آمر آن شقدار شقدار آن یا صدر شقدار نامیده میشد . که گاهی فوجدار هم میگفتند .

۳- چند سرکار یک «صوبه» یا ولایت Provençe را تشکیل میداد، که آمر آن بعد از زمان با بر «صوبدار» بود (۶) .

(۱) تاریخ فیروزه شاهی از برنی ۲۸۸ فرشته ۱۰۹

(۲) با بر نامه ۱۶۵ (۳) صولت شیر شاهی ۸۶ (۴) برنی ۳۷۹

(۵) طبقات اکبری ۳۱۰ ر ۱ (۶) صولت ۸۶ و سلطنت دهلی ۳۵۳

بابر در ذکر واقعات خود از این تشکیلات نام میبرد و گوید که مطابق «قاعده پرگنه» از هر هزار نفر یک سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیر و زه که حمید خان نام داشت در مقابل با بر لشکر کشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکر کرد (۳) در هر پرگنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده اند :

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه اسلامی، که در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس اداره مالی پرگنه واقع بود .

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، و زمین را پیمایش میکرد .

۳ خزانه دار یا فوطه دار (District Treasurer) Fotdar

۴ دو نفر کارکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» و دیگری را «هندی نویس» میگفتند .

۵- یک نفر قانون گو Qanun-go که ریکار دمحصولات زراعتی را ترتیب میکرد (۴). بدین صورت از هر دیه یک نفر پتواری Patwari به

کمک چودهری مقدار زمین کاشته شده را به شقدار مربوط خود از روی دفتر بهی Bahi اطلاع میداد، و شقدار بوسیله معاون خود که مشرف بود زمین

مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول و مالیات آنرا تعیین مینمود، و اگر بین حکومت و دهقانان، اختلافی در آن بوجود می آمد مشرف بحیث یک شخص امین

در آن حکمیت میکرد و بوسیله کارکن فارسی یا هندی بدفتر مالیات ثبت میشد و مقدار مالیات را به خزانه دار میسپردند، و تمام این اسناد و ریکارد را قانون گو

حفظ میکرد و خود با بر گوید: که این کارکنان دولتی از عامل و مستأجر و

(۱) با بر نامه ۲۱۰ (۲) با بر نامه ۱۷۱ (۳) با بر نامه ۱۳۳

(۴) The Dehli Sultanate ۳۵۳۶ بحواله برنی ۲۸۸-۳۳۱ تاریخ

داوودی ۷۹ و مشتاقی ۳۹ و سروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست (ص ۲۰۳) در قرن ۱۳-۱۵ زمین های مزروع هند وستان  
از طرف دولت بانواع ذیل ادا ره میشد:

- ۱- خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land  
و حصه بزرگ درآمد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)
- ۲- انعام Inam زمینی که در مقابل ادا ی خدمات به خدمتگاران  
دولت بخشش و یا بنام مدد معاش داده میشد .
- ۳- ادراوات Pensions بعد از گذراندن دوره طویل خدمت دولت  
به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد .
- ۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد
- ۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که باسرا بطور جا گیر داده  
میشد و از متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه  
میکرد و لشکری هم داشت .
- ۶- خوط (A former of land-revenue Khot) این کلمه زبان سراهتی است  
بمعنی اجاره دار زمین (۲) که زمین دولت را در مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره  
میگرفت .
- ۷- برخی از راجگان هند وهم از اراضی متصرفه خود سبالتی را بطور خراج  
به سلطنت دهلی می پرداختند (۳)

گاهی به اشخاص روحانی و علما: زمین مدد معاش و انعام بدون ادای مالیات  
بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف  
دارند (۴) و گاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع اسراء کشیده میشد

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳) - ۱ ایضا

(۴) صولت ۱۰۲

و آنرا در جمع خالصه داخل میکردند (۱)

چنانچه در سنه ۹۳۵ هـ بابر به حکم خود دولایت کابل را خالصه کرد که از  
پسران او هیچکس طمع آن نکند (۲) و همچنین در همین سال از بهاریک کرور خالصه  
نموده، پنجاه لک به محمود خان نوحانی و پنجاه لک دیگر به جلال خان افغانی  
داده شد (۳) و به یحیی نوحانی هم از سرور پانزده لک و به اسماعیل جلوانی  
هفتاد و دو لک خالصه تخصیص شده بود (۴)

مالیاتی که از زمین های سلوک شخصی در عصر بابر گرفته میشد، اندازه آن  
معین نیست. ولی بعد از مرگ او شیر شامسوری در ضمن اصلاحات اداری خویش  
این مقدار را چنین تعیین کرده بود: که از پیداوار زراعتی نصفی به دهقانان و  
کاشت کاران داده میشد، و از نصف باقیمانده هم نیمه مالیه دولت و نیمه دیگر  
حق مقدم بود و او نگران عمومی دیده و مهیا کننده نیازمندیهای دهقانان  
و در سزاعات دیهاتی حکم و در تادیبه مالیات معاون مامورین مالیات بود (۵)  
که به زبان هندی او را چود هری میگفتند .

و ازین رو باید گفت که در عصر بابر مالیات زمین یک ثلث درآمد و نایک  
ربع آن بوده است زیرا مؤلف مخزن افغانی در عصر شیرشاهی و ابو الفضل در  
آیین اکبری در عصر سلطنت اکبر یک ثلث گفته است، و مسیتو انیم مقدار  
مالیه عصر بابری را از آن حدس زیم.

اصلاً مدراک عایدات دولتی Taxation در قرن ۱۵-۱۶ مطابق فقه حنفی چنین بود:  
(۱) خراج- باج: Land Tax از راجگان هند و زمیندارانی که اطاعت سلطنت اسلامی  
را قبول کرده بودند، و این خراج مطابق به مقوله طرفین تعیین میشد.

(۱) تاریخ داودی خطی ۷ و طبقات اکبری ۱۹۷۱

(۲) بابر نامه ۲۳۳ . (۳) بابر نامه ۲۳۲ (۴) بابر نامه ۲۳۴

(۵) صولت ۸۶



(۲) عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان (این مقدار گاهی از طرف شاهان زیاد می‌شد که به عربی طسق می‌گفتند)

(۳) زکاة: مطابق شریعت اسلام، که از تقو د چهل یک وازمو اشی و زیورها و اموال تجارته و محاصیل زراعتی به تادیر معین گرفته و از روی فقه اسلامی بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم می‌شد.

(۴) جزیه: Pol-Tax که از زمین غیر مسلم در مقابل حفظ جان و مال آنها ده تا چهل تنگه گرفته می‌شد.

(۵) خمس از اموال غنیمت یک‌خمس One-fifth of spails به حکومت می‌رسید و باقی چهار حصه بر سپاه تقسیم می‌شد، و از معادن (رکاز) نیز یک‌خمس به حکومت و چهار حصه دیگر به مالک اصل تعلق داشت.

(۶) ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول منازل و محصول اموال تجارته (سکس) که در مملکت حمل و نقل می‌شد، و مالیات اراضی مو ات که نو زیر زراعت سی‌آید و محصولات بر قمار خانه و شراب‌فروشی و نمک و ذبح گاو و صابون‌سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولها که در عصر خلیجیان ولودیان تحصیل می‌شدند، با بر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارته و معا بر بحار که از تجار گرفته می‌شد از بین برداشت. وی گوید: تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن از حد حصر فروان است با وجود استمرار از منته سلاطین سابق فرمان شد که در هیچ شهر و راه گذر و مر تمغا نگیرند زیرا از ضوابط شریعت محمدی بیرون است (۲)

نظام مالی که در لغغانستان از عصر تیموریان هرات و در هندوستان از شاهان افغانی

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۱۹۳۳؛ وایدوانسد هستری ۳۹۳ وکلچرل اسپکت

م. مفاتیح العلوم ۵۸

(۲) با برنامه ۲۰۸۲۰۷

باقی مانده بود، با اندک تغییر از طرف بابر هم پیروی شد، ولی در افغانستان فقط در حوالی شهرها و اراضی تطبیق می‌شد که مستقیماً زیر اثر حکومت بودند و رنه در قیایل کوهساران پبتون نشین مانند حوالی سوات و باجو رو اراضی سمه یوسفزائی و افغانان وادی پشاور، نظام اجتماعی دیگری بنام دوتر Dawtar

= دفتر Dafter رواج داشت که ما شرح آن در مبحث طبقات اجتماعی می‌دهیم

### مدارس و تعلیم

در خراسان و ماوراءالنهر، رسم تاسیس مدارس و ترویج تعلیم و پرورش آن از طرف مردم و شاهان و شاهزادگان و از باب اقتدار و واج داشت، بابر در عصر خود چندین مدرسه را در سمرقند و هرات دیده بود (۱) که از مؤسسات عام المنفعه آنوقت بشمار می‌رفته و در تحت نظر و حمایت شاهان و مقتدران پرورده می‌شد. در هندوستان نیز سلاطین اسلامی از عصر غزنویان بدین امر اهتمام داشتند، و چون قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری در سنه ۶۲۳ هـ ۱۲۲۶ م به هند آمده، با سرسلطان ناصرالدین قباچه مدرس مدرسۀ فیروری اوچه مقرر شد، و بعد از آن در حدود ۶۳۷ هـ ۱۲۳۹ رئیس مدرسۀ ناصریه دهلوی بود (۲) و مادر کتب تاریخ نامهای مدارس دیگر را مانند مدرسۀ معزی (دهلی) مدرسۀ سلطان ایلتمش (دهلی) مدرسۀ خرم آباد (دهلی) مدرسۀ مسجد قوه الاسلام (دهلی) مدرسۀ حوض خاص (دهلی) مدرسۀ فیروز

(۱) برای شرح مدارس سمرقند و هرات به خلاصه الاخبار

و جیب السیر و مطلع سعدین و روایات الجنات فی اوصاف مدینه هرات رجوع شود.

(۲) طبقات ناصری ۲۵۰ ر

شاهی ( دهلی ) می یا بیم ( ۱ ) .

بابر در هند مؤسسه بی بنام شهرت عام Shuhrat-i-'Am

برای امور عامه ساخته بود ، که یکی از وظایف آن تاسیس مدارس بود و

و این مطلب را از کتاب « توار یخ سید مقبر علی Maqbar-Ali

یکی از وزرای بابر نقل کرده اند . ( ۲ )

رجال دانشمند دربار بابر هم به تأسیس مدارس می پرداختند ، چنانچه

شیخ زین الدین « وفایی » صدرو منشی دربار بابر ، بر انطرف جون مدرسه

ساخته بود ، که بعد از وفاتش ( ۹۳۰ هـ ۱۵۳۳ ) هم در آن مدرسه

دفن شد ( ۳ )

### داک چو کی

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود ، و

این بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنجاه روز فاصله بود ،

ولی خطوط واقعه نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار

دهلی از مسند رمدت روز بوسیله پست میرسید ( ۴ ) و راپور تمام

نرخهای اجناس و قایع پرگنه ها و لایات بسرعتی بسطان سکندر لودی

داده میشد ، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیله جن Jinn

این اطلاعات را بدست می آورد ( ۵ ) .

( ۱ ) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم

مملو که تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاههای قدیم هند از

ابوالحسنات ندوی

( ۲ ) اید و انسدهستری ۵۷۸

( ۳ ) منتخب التوار یخ ۳۷۱

( ۴ ) سفرنامه ابن بطوطه ۱۸۳

( ۵ ) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بابر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت و روز پنجشنبه

چهارم ربیع الآخر ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چقماق بیگ بانویسنده

شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله ها را پیمایش کنند و در هر نه گروهی

یک منار به بلندی ۱۲ گز بر پا دارند ، و در ۱۸ گروهی شش اسپ یام

برای داکچو کی ( پسته رسانی ) با محافظ و یامچی Courier به لوازم

و علوفه اسپان مهیا دارند . و این جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر

نزدیک پرگنه خالصه سرکاری میبود ، داخل آن شمرده میشد و اگر به

امیری تعلق میداشت در عهده او گذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود .

بموجب این امر بابر چقماق بیگ از آگره برآمد و این فواصل داک

چو کی را بوسیله طنابی در هر ۱۸ گروهی ( یا ده گروهی ) معین کرد

( ۱ ) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت

و هرگز مطابق نه مشت طول بود ( ۲ ) و با این حساب صدطناب یعنی

چهار هزار گز یک گروه می شد . پس اگر مافاصله یک داک چو کی ( پست

خانه ) را از دیگری ده گروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه مشت باشد .



( ۱ ) در نسخه های خطی بابرنامه اختلافست در برخی ۱۸ و برخی

هم ده گروه است .

( ۲ ) بابرنامه ۲۲۸

## تعمیرات بابر

بابر در تعمیر و بنا و باغ سازی ذوقی سرشار داشت. وی در حدود کابل دست به آبادی و تعمیر ابنیه و باغها زد. و باغ استالف را قبل از وانیغ بیگک میرزا از مردم غصب کرده بود، وی بعد از پرداخت بهای باغ، جویها و خیا بناهای آنرا بساخت.

همچنان در موضع خواجه سیاران و ارغوان زار آنجا بر بالای پشته صفتی گردی احداث کرد و از آبهای چشمه سارجوی نوی بساخت، که تا ریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۹۲۵ و ۱۵۱۹ م یافته شده و اینها از آبهای کابل برای تعمیر مجدد تعمیم داد (۱) و بعد از فتح هندوستان بوسیله خواجه کلان، برای تعمیر مجدد بند سلطان غزنه زرها فرستاد (۲). بابر از باغهای کابل مانند: باغ نور و زی بوستان سرای - چهارباغ - باغ بهشت - باغ بنفشه - باغ نور - باغ گل کهنه باغ خلوت - باغ صورت خانه - باغ حیدرتقی در بابر نامه ذکرها دارد و این باغها در عصر او آباد و محل استفاده و تنزه و بزم سازیها بود (۳)

بقول عبدالحمید لاهوری: بابر در کابل باغهائی بنام شهرآرا - چارباغ - جلوخانه اورته باغ، باغ صورت - باغ مهتاب، باغ آهوخانه و سه باغچه ساخته و

(۱) بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲) بابر نامه ۸۸

(۳) بابر نامه صفحات متعدد.

دیورهای خام گرد آن کشیده بود (۱) و در چارباغ دیوان خانه و خانه سفید و صورتخانه وقوع داشت (۲) از بقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابر است که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب رو غتون ابن سیناء امرو ز» صفتی ساخته بود و در آن حوضی مدور کنده بودند، که قریب دو من هندی شراب میگرفت و کتیبه‌یی بر آن در سنه ۹۱۳ م نوشته شده که:

«تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین محمد بابر ابن عمر شیخ کورکان خلداتته سلکته فی سنه ۹۱۳» و طوری که نورالدین جهانگیر کواسته بابر می نویسد: این صفت سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت، و بابر بر آنجا نشسته شراب بیخورد. (۳) و هم جهانگیر گوید که باغ شهرآرا را شهر بانو بیگم عمه بابر ساخته بود که از طرف جهانگیر به «جهان آرا» موسوم شد. (۴)

(۱) پادشاهنامه ۵۸۵ ر ۲

(۲) بابرنامه ۱۵۱

(۳) تزک جهانگیری ۵۳۱ گویند که برین حوض این بیت کنده بود:

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(او بمقام مغل ۳۹۸) در سنه ۱۰۱۶ ق جهانگیر یک حوض مدور دیگر

در آنجا کند و اکنون این عبارت در آنجا خوانده میشود:

«تختگاه پادشاه بلاد هفت اقلیم، جهانگیر پادشاه ابن اکبر شاه»

«سراج الاخبار سال ۶ شماره ۱۷-۱۹ حمل ۱۲۹۶ ش»

(۴) تزک جهانگیری ۵۲۱. این باغ در قرن ۱۹ به «باغ علم گنج» مشهور بود و

امیر عبدالرحمن خان در آن فابریکه ساخت.

دیگر از بناها می که در عصر سکونت بابر در کابل معمور و مسکون بود «قلعه ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند. بابر این بنا را می ستاید که این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا واقع شده و بر یک کول کلان و سه سبز ه زار مشرف است که منظر خوبی دارند، و بطرف شمال آن خانه ها و در پیچه ها دارد و بسیا ر خوش هواست و ملاط لب معمایی در تعریف آن به بدیع الزمان میرزا گفته بود.

بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه پی در پی

که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحرا (۱)

بموجب توضیح خود بابر در ارگ کابل «دیوان خانه کهنه»

هم واقع بود که وی در ایوانهای آن بار میداد (۲)

کو هیکه ارگ بالاحصار بران بنیافته، آنرا در زمان سابق «شاه کابل» می گفتند که بالای آن «عقاین» بود. شهر کابل د و قلعه گلین داشت (۳) و «ارگ بالاحصار» دارای قلعه جداگانه پی بود، که میرزا کامران پسر بابر آنرا ترمیم کرد، و بعد از آن جهانگیر در آنجا محل مناسب بساخت و حصار بیرونی کابل را به گچ و آهک ترمیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود و دروازه های متعدد داشت، مانند: دروازه دهلی از طرف شرق دروازه یارک (بارک) دروازه طاقیه دوزان، دروازه آهنین (طرف غرب) و دو جوی روان در شهر میگذشت: یکی جوی خطیبان که از لندر

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۱۹۱۳

اکبر نامه ۲۶۲ (۴) تزک جهانگیری ۵۷۱ پادشاه نامه ۵۹۱۲

به شهر آرا و شهر کابل میگذشت. جوی دیگر از تنگی ده یعقوب پیش دروازه دهلی جاری بود، که جوی پل مستان هم گفتندی، و هم از کوه کابل سه چشمه بشهر جاری میشد: چشمه خواجه همو، چشمه قدمگاه خضر، چشمه خواجه روشنائی. (۱)

### باغ صفا

باین نام باغی در عصر بابر در ولایت ننگرهار نزد یک بهسود بر راه قدیم کابل بنام شده بود (۲) که تا عهد شاه جهان هم شهرت داشت، و ابو الفضل این باغ را چنین می ستاید: «آنرا بهار چمن آرایش، طرب افزای خواطر، و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت، که نزد یک جلال آباد بود» (۳) بقول عبدالحمید: باغ صفا براه راست از نگرامی ۳۲ کروه دور بود، باغی بود در کمال صفا و رنگینی (۴). که اکنون همین نام بر قریه «باغ صفا» در حکومتی سرخرود بیست کیلومتری غربی جلال آباد باقی مانده است. و موقعیت باغ صفارانما پندگی میکند و «چهار باغ صفا» هم در آن حدود واقع است. همچنین بهمین نام در ایالت پنجاب در ده کروهی بهیره و میان کوه جود بر کنار چشمه ساری که مشرف به یک کول بود، از طرف بابر باغی بنا شده که جای قابل دید و خیلی خوش هوا و با صفا بود. (۵)

### باغ و فای

در سنه ۹۱۳ ۱۵۰۸ م در پیش قلعه آدینه پور سیزده فرسنگی کابل، طرف جنوب بر بالای یک بلندی از طرف با بر ساخته شده بود، که رود درین آن میگذشت، و درین باغ تپه خور دی بود که بابر در آنجا خیابانها و جاده ها و حوض های خوبی ساخت و درختان نارنج و انار نشانید، این باغ در دامن سپین غر واقع بود، ولی در آن برف نمی بارید و چون براه کابل و ننگرهار واقع بود بابر در سفرهای

(۱) آیین اکبری ۱۹۱۲، اکبرنامه ۱۲۶۶ و ۳۰۴ (۲) آیین اکبری ۱۹۲۲

(۳) اکبر نامه ۳۲۱۳ و آیین اکبری ۱۹۲۲ (۴) پادشاه نامه ۲ و ۶۰۳

(۵) بابر نامه ۲۳۸

خودیدین باغ می آمد، و در ۱۷ صفر ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م هنگامیکه بابر برای جنگ آخرین خود، عازم فتح هند بود نیز درین باغ اقامت ورزیده بود (۱) و اکبر نیز در راه رفتن بکابل در سنه ۹۹۸ هـ ۱۵۸۹ م مدتی در باغ وفا بود و بسیر و شکار می پرداخت (۲). باغ وفا بقول خود بابرین جوی شاهی و گندسک واقع بود (۳) و راه طرف کابل از قرا سو گذشته به باغ وفا و بعد از آن به سلطان پور میرسید (۴) و صحن های این باغ تمام سبزه زار و پرازدخت های نارنج و انار بود (۵) و بابر گوید: که بسیار بصفا باغی واقع شده، هر کس بچشم خریداری ببیند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطافت آن بی نظیر است. (۶) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا را این گندسک و کوشک ذکر میکند (۷) که این هر دو جای و قرا سو اکنون بهمین نامها بر راه قدیم کابل و ننگرهار موجودند، و نهرشاهی را هم اکنون مردم اینجا می شناسند، و حدود باغ «وفا» را هم میدانند که باغهای انار و چنارهای کهن سال آن تا این اواخر باقی بود. و این جای اکنون در ده کروهی غرب جلال آباد متصل قریه باغوانی واقع است و سرخ رود در نزد یک آن جاریست و معلوم است که آدینه پور با بر (دنیورتا ریخ بیقی والبیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

(۱) اکبر نامه ۹۳۱

(۲) اکبر نامه ۵۷۰ ر ۲

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۵

(۵) بابر نامه ۱۵۷

(۶) بابر نامه ۱۶۳

(۷) اکبر نامه ۵۷ ر ۳ نام کوشک در اکبرنامه بصورت مغلوپ کوشک

چاپ شده است

که باغ وفا نزدیک آدینه پور از آثار بابر است (۱) که هم وی بعد از سرخاب (سرخ رود کنونی) در حدود قرا سو باغی دیگر ساخته بود. (۲)

### چهل زینه و ابنيه دیگر در قندهار

بر فراز کوه سر پوزه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شده که مردم آنرا چهل زینه خوانند، و محمد مجصوم آنرا «عما رت پیش طاق» خوانده است و گوید: که پسر موده بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سر پوزه است از سنگ بریده اند، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در اینجا کار کرده با تمام رسانیده اند. الحق جای نفیس و فرح فراست... و در اینجا کتابه یی بنام بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند (۳). و خود با برد رین باره فقط همین قدر میگوید که: در بینی گاه کوه قندهار عمارتی ساخته ام (۴)

در طاق چهل زینه کتابه هایی بخط زیبای نستعلیق نقر شده است، و در دو سطر دیوار سمت غربی نوشته اند: که بتاریخ ۱۳ شوال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پادشاه فتح قندهار نمود و در همین سال امر عالی به بنای این ایوان شرف نفاذ یافت... و اهتمام اتمام آنرا به محمد کامران سپرد، و او استادان ماهر و مهندسان صاحب هنر را به احداث آن گماشت، ولی وی هم در قندهار نماند، و حکمرانی آنرا به برادرش محمد عسکری بازگذاشت، و در ایام ایالت او در نه صد و سی...

(۱) آیین اکبری ۱۹۲ ر ۲

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) تاریخ سند ۱۳۱

(۴) بابر نامه ۱۳۲

(۱) و از میان الطاف شاهزاده فیروز بخت در نهصد و پنجاه و سه با تمام رسید.

بعد ازین در عصر جلال‌الدین محمد اکبر هنگامیکه شاه بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندهار بود سید معصوم (۳) یکی از اسرای دربار اکبری بقندهار آمد، و درین بنا کتیبه بمضمون ذیل نوشت:

«مملکت قندهار در تصرف آبا‌ی جلال‌الدین محمد اکبر خلدالله ملکه بود ولی درحین تسخیر مجدد دهلوی قندهار از تصرف همایون بیرون رفت تا که در سنه ۱۰۰۲ هـ (۱۵۹۳ م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاهی آمد، و در حالیکه شاه بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود، محمد معصوم بن سید صفایی در سنه

(۱) در متن کتیبه برخی از سطور تراشیده شده و جائی که ذکر اراضی وقفی بود آنرا در ازمنه ما بعد حکم کرده اند. از مضمون باقی مانده کتیبه چنین معلوم میشود که در حدود ۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م کار ساختن این طاق آغاز شده و در سنه ۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م پایان رسیده است.

(۲) وی از رجال دربار شهزاده محمد حکیم در کابل بود، و بعد از وفاتش در سلک اسرای سه‌هزاری دربار اکبر آمده، و مدتی حکمران قندهار بود (طبقات اکبری ۲، ص ۴۴۰).

(۳) سید معصوم متخلص به «ناسی» بن سید صفائی بن میر مرتضی از اخلاف بابا حسن ابدال مدفون قندهار است (تولدش در بکهر ۷ رمضان ۹۴۴ هـ و فاتش ۶ ذیحجه ۱۰۱۹ هـ مدفون بکهر) وی مرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است که در دربار اکبر مناصب عالی داشت و در سنه ۱۰۱۲ هـ ۱۶۰۳ م به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار با صفهان رفت و در سنه ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م به منصب امین‌الملکی بکهر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است.

۱۰۰۷ هـ (۱۵۹۸ م) این کتیبه را بنام جلال‌الدین محمد اکبر و پسران او شاه سلیم و شامراد و ائیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه نوشت و نام تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجا ثبت کرد. (۱)

### چهار باغ قندهار:

بابر در حوادث ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶ م هنگام فتح قندهار در حدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکند و گوید که درین تاریخ از او اثری نمانده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ و مشو بست معلوم نیست که کیست؟ ولی احتمال می‌رود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غزنویان (۳۴۴-۳۵۱-۱۰۵۲ هـ ۱۰۵۹ م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد؟

بقول ابوالفضل این چهار باغ نیز از عمرانات با بر و منزلی دلکش است و همایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار را برگرفت، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ در شمال غربی قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب واقع شده، و جای سرسبز و شاداب خوش منظر است.

### اما در هندوستان:

هندوستان پیش از بابر سابقه بسیار روشنی در فن تعمیر Architecture داشت و در آنجا در عصر سلاطین دهلوی و پادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی با هندی خلط گردیده و مخصوصاً در دوره خلجیان و لودیان سوریان بناهای معظمی بدین سبک بوجود آمده بود، که نمونه‌های آن در ابنیه و قبور لودیان و آرامگاه Mausoleum شیرشاه سوری در سرام Sasaram موجودند و بقول دکتر سر همری هر اسر پروفسور تاریخ و آرکیالوژی پوهنتون بمبئی: «هندوستان هزاره آثار تمدن افغانی را داشته، و بران افتخار میکند. آثار و تعمیرات شاهان جو نیور

(۱) تلخیص از عین کتیبه قندهار (۲) بابر نامه ۱۳۴ (۳) اکبر نامه ۱۹۳۶

و مالوه نمونه بلند و قشنگ معماری افغانی است. مقبره شیر شاه سوری در مسرام آنقدر عالی و بزرگ و با عظمت است که آدم از دیدن آن دچار حیرت میشود. شیر شاه سوری که اققان بود، در اینگونه مقبره جای گرفت، تا بزرگی هند و کش و جبال افغانستان در لحد هم بیا د ش با شد بعقیده من این مقبره در عظمت و صلابت خود از تاج محل هم بلند تر میباشد. (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کوتاه زندگانی خود در هند دست به کار برد و در آگره بناها ساخت که تنها ۶۸ نفر سنگ تراش در آن کار میکردند و در شهرهای دیگر هر روز یک و نیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیه جدید بابر سنگ می تراشیدند (۲)

چون پیش از بابر هنر تعمیر در هند، سوابق درخشانی داشت و هم وی در سمرقند و هرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود، و یا تقلید میکرد، بنا برین دوره بابر را در هند زمان ابتکار و رنسانس معماری نشمرده و آنرا دوام همان سبک معماری دورهای خلیجیان و لودیان افغانی گفته اند، که نماینده گی سبک مخلوط اسلامی + هندی را می کنند.

اگر چه گفته شده که بابر شاگردان سینان Sinan معمار معروف البانی را برای تعمیر مساجد و ابنیه از استانبول Constantinople بهند دعوت نموده است، ولی چون اثری از فن معماری بیزانتین Byzantine، در سبک بنای مغولیه هند دیده نمیشود. بنا بر این این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرائی و تعمیر کابل، بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود، و احمد یادگار گوید: که طرح بندی خیابان، اول در هندوستان از بابر نمودار شد. و ادر هندوستان پیش از این طرح

بندی خیابان نبود (۱) و بنا برین مردم هند باغهای ایجاد کرده او را به آن طرف چون ((کابل)) نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ)) مشهور شد (۳).

### بنا های عصر بابر بقول خودش در هند اینست :

۱ - چار باغ آگره با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار و باغچه خلوت خانه (مجلس شورا) که فرش این بناها از سنگهای سرخ بیابانه بود ۹۳۲ ۱۵۲۶ م (۴)

۲ - ایوان کلان داخل قلعه آگره ۱۰ × ۱۰ و عمارت سه طبقه دار ای سه ایوان دار ای آب جاری از چاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد (۵)

۳ - ساختن یک صفا مشمن در میان (کول سیکری) (۵)

۴ - در یک کروهی غرب دهالپور بنای چهار باغ و عمارتی در بینی گاه کوه سنگ سرخ، با حوض مشمن بوسیله شاه محمد سنگ تراش و بنای یک مسجد در انجا (۶)

۵ - بنای باغ نیلوفر و حمام در دهو لپور که در آن جا امر او نزد یکیان بابر هم عمارت ها و باغها ساخته بود ندو بنای باغ زرافشان به آن طرف چون (۷)

۶ - بنای زهره باغ و رام باغ و هشت بهشت در آگره (۸)

از ابنیه بابر در هند اکنون بنای معظمی نمانده و چند بنای کوچک باقی است:

۱ - مسجد یادگار: در باغ کابلی پانی پت بنای ۱۵۲۶ م

۲ جامع مسجد در سنهیل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد رو هیل کهند .

(۱) تاریخ شاهی ۱۲۰ (۲) بابرنامه ۲۱۱ (۳) ایدوانسدهستری ۵۸۳

(۴-۵) بابر نامه ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی در هند ۲۸ شیخ جمالی

در مدح این چهار باغ بابر گفته بود: چهار باغ پادشاه دار دشان هشت خلد

آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابر نامه ۲۱۸ (۶) بابر نامه ۲۲۳ (۷) بابر نامه ۲۳۱ (۸) بابر نامه ۲۳۵

(۱) مجله کابل نومبر ۱۹۳۳ (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳) ایدوانسدهستری آف اندیا ۵۸۳. سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان

(ص ۹۰) بحواله کتاب معماری عصر عثمانیاء تالیف موتانی می نویسد

که بابر از شاگردان سینان که در استانبول بودند، درباره طرز ابنیه خود

مشوره خواست (کیمبرج هستری ۵۲۳)

مسجد داخل قلعه کهنه لودیان در آگره بر سبک ابنیه هندی (۱)  
از نامهای باغها ئی که بابر در هند ساخت بر می آید، که کابلی باغ، چهار  
باغ، باغ تیلوفر و باغ زرافشان، هشت بهشت و باغ وفا، از افغانستان  
باخیابانها و طرح ریزیهای آن بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود. و این خود  
یک تاثیر جدید افغانی را در سبک معماری هندافزوده است، که نتیجه  
فتح بابر در هند باشد.



### نتایج فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و پرازنده و دارای مزایای کلتوری  
آسیای میانه بود. این کلتور منبغی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور زیبای  
آسیای میانه مخلوط با منابع مغولی داشت، که یک ذخیره لطیفی هم از فکر  
تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی در آن آمیخته بود.

بابر با این ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند  
سوا بقی از فتوح محمود و منابع غزنه و غور داشت و سلاطین اسلامی از  
غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را  
از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی  
صغیر» بدین سبب میگفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته  
(۱) و یک آبادانی نو از مردم بخارا و غزنی و سمرقند و غیره در آن پدید  
آمده بود (۲) و امیر خسرو دهلوی درین باره گوید:

خوشا هند و ستان و رونق دین شریعت را کمال عز و تمکین  
ز علم با عمل دهلوی، بخارا را ز شاهان گشته اسلام آشکارا  
ز غزنین تالب دریا درین باب همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)  
بابر علاوه بر ذخایر سابقه کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را  
هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد و وقت اهل علم و

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملو کیه ه

(۲) آب کوثر ۷۲ ماء خود از تاریخ سلاطین آل غزنین .

(۳) مثنوی خضر خان و دیول رانی .

(۱) اید و انسدهستری ۵۸۳ کیمبرج هستری ۳ ر ۵۲۳



هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کشوده شد، وی در هند بسا از  
 سنن مدنی آسیای میانه را رواج داد، باغها طرح کرد، عمارت‌ها ساخت  
 و سبک تعمیر هند را به اختلاط این عناصر غنی تر گردانید. وی گوید:  
 « یکک عیب کلان هند و ستان اینست که آب روان ندارد، هر  
 جای که قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبهای روان کرده، طرح وارو  
 سیاق وار جاها ساخته شد. بعد از آمدن آگره بعد از چند روز، به جهت همین  
 مصلحت از آب جون گذشته، جاها باغ ملاحظه کردیم. آن چنان بی  
 صفا و خراب جاها بود، که بصد کراهیت و ناخوشی از آنجا عبور کردیم.  
 از جهت مکر و هی و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر بر آمد. غیر  
 از این دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرر و رشد بهمین جا  
 درست کرده شد. اول چاه کلان که آب حمام از آن چاهست بنیاد شد دیگر این پارچه  
 زمین که درختهای اصلی و حوض مثنی است، بعد از اینها حوض کلان و صحن او شد.  
 بعد از آن حوضی که در پیش عمارت سنگین است و تالار شده، بعد از  
 آن باغچه خلوت خانه و خانهای او شد. بعد از آن حمام شد.

درین طور بی صفا و بی سیاق هندی طور، طراحیها و باغچه‌ها سیاق وار پیدا شد،  
 در هر گوشه چمن‌های معقول، در هر چمن گل و نسترن موجه و فریبناکم شد.» (۱)  
 بدین طور بابر ذوق باغ آرایی و تعمیر خراسانی (۲) خود را بکار

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستان غیر هندوستان  
 از خراسان میگوید، و در میان خراسان و هند و ستان برا خشکی دو بند راست  
 یکی کابل و یکی قندهار در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت هاست  
 (بابرنامه ۸۱) شیخ جمالی (متوفی ۹۳۲ هـ ۱۵۳۵ م) خطاب به بابر گوید:  
 از خراسان چون به هندوستان شدی آمد ترا بخت و دولت در همین وقت و نصرت در یسار

برد. وی ساختن حمام را هم در ائینه شاهی خود رواج داد و خود او  
 گوید: که ما از سه چیز هند و ستان رنج می بردیم: از گرمی - بادهای  
 تند - گرد و خاک. که حمام دافع هر سه بود، و تمام آن از سنگ ساخته  
 شد (۱)

بابر در هند لطافت و زیباییهای مدنی آسیای میانه را ندید وی گوید:  
 هند و ستان کم لطافت واقع شد، در مردمش حسن فی، حسن اختلاط  
 و آمیزش و آمد و رفت فی، طبع فی، ادراک و ادب فی، کرم و سروت  
 فی. در هنرها و کارهای اوسیاق و اندام و رجه و کونیانی، اسپ  
 خوب فی، گوشت خوب فی، انگور و خربوزه و میوههای  
 خوب فی، یخ و آب سرد فی، در بازارهای او طعام خوب و نان خوب فی،  
 حمام فی، مدرسه فی، شمع و مشعل فی... در باغها و عمارتها آبهای  
 روان فی، در عمارات او صفا و هوا و اندام و سیاق فی، رعیت و مردم  
 ریزه تمام پای برهنه می گردند... ولی ولایت کلان است طلا و زراو  
 بسیار است (۲).

در چنین صورت اکنون فاتح جدید هند و شهزاده با ذوق و مدنیت  
 پرور آسیای میانه، یعنی بابر و وظیفه داشت که از ثروت سرشار  
 هند در تعمیر آن کار گیرد، و مبادی مدنیت آسیای میانه را  
 بدانجا انتقال دهد. و نتیجه روشن و مفید فتوحات او هم همین است که با بر  
 در مدت کمی بعد از فتح هند، عمارات و باغها و تفریحگاهها و حوضها  
 ساخت، و آبها جاری کرد، تا حدیکه مردم هند چون این طرحهای با اندام  
 و زیبایی مدنی راندیده بودند، آن طرف چون راکه این عمارت‌ها در آن شده  
 بود «کابل» نام نهادند (۳). و بدینصورت مدنیت و کلتور کابل به آگره و

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بابرنامه ۲۰۳

(۳) بابرنامه ۲۱۱

قلب هند انتقال یافت. وی نباتات و درختان خراسانی را هم به هند برد و حتی برای کاشتن خربوزه یک نفر پالیزوان بلخی را در آگره گماشت که پالیزخربوزه او بار داد، و در باغ هشت بهشت تا کهای از گور را را پرورانید، و از جهت خربوزه و از گور شدن در هندستان بسیار خورسند بود (۱).

وی میوه های هندی را هم به افغانستان انتقال داد، و کیله و نیشکر را از هند آورده در باغ وفا در آدینه پور کاشت (۲) و فعالیت تعمیری او در هند آنقدر سریع و وسیع است که در آگره هر روز ۶۸۰ نفر سنگ تراش و درسیکری Sikri و بیانه Biyana و د هول پور Dholpur و گوالیار Gwalior و کول Kiul یک هزار و چها رصدونود و یک سنگ تراش هر روز بکار تراشیدن سنگهای اینیه با بری مشغول بودند. (۳)

آمدن بابر به هند بر جریان ادبی و علمی و هنری هم اثر افکند. بدین معنی که بسا از علماء و شعرا و مورخان و هنرمندان خراسانی به هند آمدند، و ازین رو در کلتور هند و ادبیات و محیط علمی آنجا نظر فکر و سبک آثار جاویدی وارد کردند، که ما بعد ازین در عصر اخلاف بابر، نتایج بسیار روشن آنرا در تاسیس مکاتب هنری و فکری و ادبی عصر مغولیه در هند می بینیم.

در سنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م خواند میر مؤرخ و مولانا شهاب الدین معانی و میر ابراهیم قانونی که یکی مؤرخ و عالم، و دیگری ادیب و شاعر و سومین هنرمند موسیقی نوازی بود از هرات بدر بار با بر رسیدند (۴) و این خود انتقال سیادی کلتوری را از خراسان به هند ثابت میسازد.

از نتایج کلتوری فتح بابر بر هند اینست که وی و درباریان و اخلاف او

(۱) بابرنامه ۲۳۵

(۲) بابرنامه ۸۳

(۳) بابرنامه ۲۰۵

(۴) بابرنامه ۲۲۲

سیادی کلتوری ساوراالنهر و افغانستان را با کلتور هند در آمیختند، و یک مجموعه زیبایی از کلتور مغولیه هند بوجود آوردند، که تا کنون هم در ادبیات اردو و ساحه های مختلف زندگی مردم بر صغیر هند و پاکستان دیده میشود و ازین رو بابر را یک شخصیتی بمنزله حلقه وصل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله مابینی دسته های غارتگر و امپراتوری واقع بود.

زبان بابر و اکثر درباریان او از یکی بود و او از آسیای میانه بسا کلمات ازبکی یا ترکی شرقی را با خود گرفته و به هند آورد، این اکثر به اسواداره و لشکر کشی و دربارتعلق داشت، و بنا برین علاوه بر کلمات ترکی که قبلاً در عصر سلاطین اسلام با آمدن عناصر ترکی نژاد در هند رواج داشت، یک عده کلمات دیگر هم در ادبیات هند و زبان فارسی آنجا داخل گشت، مانند قورچی (سلاح دار) توق (بیرق) بکاول (طبایخ) ساچق (پیشکش) سوچی (آبدار) طوی (چیشن) ایچکی (اهل بزم و خلوت) گو کلتاش (دایه زاده) چا بقون (غارت) لنگک (سرغزار) اردو (لشکرگاه) و صدها لغت دیگر که آغاز استعمال آن در هند از بابرنامه است. رواج تجارت و بسا دله اسوال تجارتنی و رفت و آمد کار و انهای بازرگانان نیز مؤید خلط کلتور هند با خراسان بود که با فتوح بابر این کار تسریع پذیرفت چنانچه بسا از مصنوعات هند به آسیای میانه و ایران صادر می گشت و بسا دله های فرهنگی صوت سی گرفت.

با فتوحات بابر در هند بسا عناصر مغولیه آسیای میانه و ازبک به هند راه یافتند و بمرور ایام دو انجا هندی شدند و بنا برین کلتور و مدنیت هند که پیش از بابر دو عنصر قوی هند و اسلامی داشت اکنون در آن یک عنصر دیگر مغولی هم افزوده شد.

(۱) بابرنامه ۸۱

عنصر اول هندی از مواریث اسلاف هندو ان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که ما اسلامی نامیدیم، بوسیله عرب از راه سند و باز بوسیله غزنویان و افغانان و رجال پرورده در بار غور یان بهند رسیده بود، و با بر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. و ما می بینیم که از امتزاج این عناصر در هند و ستان زبان اردو با ادبیات و وسیع آن بوجود آمد، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرد که بر سواریت فرهنگی همان سه عنصر قوی اتکاء دارد. فتح بابر در نصف اول قرن ۱۶ قوت و موجودیت سیاسی عناصر هند و و را جگان آنها را از بین برد، و بعد از آن در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر - مخصوصاً در سلطنت نیم قرنۀ اورنگزیب - بحیث یک نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنو بی بصورت جنبش سرهته ظهور کردند، باز هم قوه آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن هژدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یک نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود. پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که بر ای دفاع خود از حمله های قوای سرهته، کمک احمد شاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱).

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت، و از افغانستان و ماوراءالنهر هم امدادی به پادشاهان با بری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن از منشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند. و نتیجه تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد.

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق احمد نظامی طبع

علی گره ۱۹۵۰ م و سیرا المتأخرین ۹۱۳

## اوضاع اجتماعی

در اوخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هندشبهه یکدیگر بوده درین منطقه جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره و هنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دوره نضج و پختگی فیودالیزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان و زمینداران و سرمایه داران و روحانیون سهمی داشتند، رسیده بود.

در آسیای میانه یعنی ماوراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیله آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و در هند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند.

درین وقت قدرت مرکزی فیودالیزم از افغانستان آنوقت (سراد سرزمین بین دریای سند و دریای هیرمند است) دور ماند، و مراکز قدرت غزنویان و غوریان در افغانستان از بین رفت.

چون این سرزمین در بین این امپراطوریهای بزرگ و قوی و وسیله ارتباط اقتصادی و تجارتي بود، بنا برین تنها شاهراههای تجارتي و بلاد وصل کننده این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده و قبایل افغانی که در کوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگی داشتند، از تسلط حکومتها دور ماندند.

ایشان مطابق رسم و رواج خود در تحت اصول «جرگه» میزیستند و امور خود را بوسیله جرگه قبیله ای که عبارت از مجلس مشوره

سمران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعه تمام این رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتواله» یعنی: اصول اداره ملی افغان و بنابراین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با تائی و بطائت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تمایل معنوی این قبایل با امپراطوری لودیان در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمد کوچیان، هر سال در موسم سرما بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهای هم همواره ازین مردم دلیر و قوی، نیروی انسانی را به نفع خود برای سرکوبی مردم هندوستان جلب میکردند، و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور جاگیردار جلب و ساکن می ساختند. تا تکیه گاه ایشان باشند. چنانچه در دوره شاه لودیان بسا از کتله های قبایل سور و فرملی و جلوانی و سروانی و کاکر و غیره را در هند بارجال نامی ایشان در دربارهای لودیان می بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی در حوضه ترنگ و ارغنداب از کوچی گری و صحرا نشینی به حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط آنها با دربارهای تیموریان هرات و دربار لودیان هند پیش رفت، و به مرحله آغاز اقتصاد فیودالی رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و ملاکان بمیان آمدند، که از انجمله در دودمان ابدالیان قندهار ملک بامی پوپلزائی از دربار سلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۱۳۵۱ - ۱۳۹۳ م) بحیث سرزبان قندهار بر سمیت شناخته شده بود. (۱)

(۱) را ورتی، در مقدمه گرامر پشتو به حواله تذکرة الملوك خطی

و بعد از آن ملک صالح از نواده های بامی باشهرشاه سوری چنین روابط داشت و ایلچیان خود را بدر بار او فرستاده بود. (۲)

در حوادث ۸۲۰ - ۱۳۱۷ م عصر شاهرخ، بین قندهار و گرمسیر و آب سند و غزنی از پسر سیفل قندهاری و ملک محمد و افغانان خرشوانی (۳) و سوری ذکر می رود (۴) و ازین برمی آید، که امپراطوری تیموریان هرات با قبایل افغانی که بزندگانی نیمه زراعتی آنها زکرده بودند، با استعمال سلاح و لشکر پیش آمده، و ایشانرا بدادن خراج مجبور و استعمار مینمودند.

این قبایل افغانی که نفوس آنها در تزیاید بوده و مراتع و ادیهای هلمند و ارغنداب و ترنگ، کفایت ریه داری ایشانرا نمیکرد، و از طرف دیگر در تحت فشار نظام قوی فیودالی تیموریان هرات بودند، در اواخر قرن چهاردهم به وادیهای مستعد و سرسبز دریای کابل هجرت و انتقال مکان مینمودند (۵)

در عصر حکومت الخ بیگ بن سلطان ابوسعید کورگان که سرکز حکومت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ - ۱۳۰۹ - ۱۳۳۹ م) عشایر کند و زمند افغان بنا بر عوامل اقتصادی و کمی مراتع از وادی ارغسان قندهار

(۱) را ورتی به حواله تذکرة الملوك خطی

(۲) خرشوانی Kharaxavani از شعبه قبایل سره بن افغانست

که مؤرخان ما بعد آنرا خرشبون Kharaxbun نوشته اند و قبایل کند Kand و زمند Zamand و کاسی Kasi ازین عشیره است. (مخزن افغانی خطی) خرشوانی در پشتو بمعنی دارنده خوی نیکوست: چه (خوب) + رشه (خوی) + وان (دارنده)

(۳) مطلع سعدین ۲ ۳۵۶ بعد. (۴) پته خزانه ۳۱

کوچیده و به همراهی قبایل گومل در وادیهای دریای کابل وارد شدند. رئیسان این قبایل مداد و مد و شیخ عثمان و ملک سلطان شاه بودند. میرزا الخ بیگ تمام این سرکردهگان قبایل را فراهم آورده و بکشت، و تنها ملک احمد برادرزاده سلطان شاه یوسفزائی نجات یافت و با یوسفزائیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات بگرفتند و قبایل دلا زاک را از آنجا براندند، و تمام زمینهای زراعتی وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند. (۱)

درینوقت است که این مردم، از حیات کوچیگری به حیات زراعتی قدم نهادند، و ملک احمد که بحیثیکسرا کرده سر حله اولین فیو دالی ملک آنها بود، بمدد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت، نظام اجتماعی دوتر را درین این قبایل آغاز نهاد و به حیات زراعتی تریبی داد.

شیخ ملی بحیثیکسرا قانون Law-Giver کتاب «دو تر شیخ ملی» را در قوانین اجتماعی در حدود (۱۳۱۷۵-۸۲۰ م) بزبان پشتون نوشت و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات دریای سند بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند، شیخ ملی برای اصول تقسیم زمین و مسکن و چراگاه قوانینی را بر اساس عدالت و مساوات وضع کرد که در آن زمین زراعتی و آب و سرتع و دیهات افغان نشین بر عدد نفوس خانوادها تقسیم میشد، ولی بعد از هر ده سال بر حسب افزایش یا کاهش افراد خانوادهها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

---

(۱) برای شرح سایر جزئیات قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ مرصع - تذکره الا برار و الا شرار - حیات افغانی - تواریخ حافظ رحمت خان فی و مخزن افغانی و غیره.

و پایان آب، این تقسیم تجدید میگشت. در این تقسیم تمام اراضی به شش تپه Tapa بخش گردید:

۱- یوسفزی (۲) محمدزی (۳) گگیانزی (۴) داوودزی (۵) خلیل (۶) مهمند هر یکی از این تپهها به دفتر و برخه و پتی تقسیم می یافت که حصه هر فرد را در پتی یعنی زمین زراعتی و نه Wand و در حصه چراگاه او رشو Ursho گفتندی که بوسیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگه داده میشد، و در هر برخه مقداری از زمین زراعتی را بنام سیری Seeray بیرون از ویش یعنی تقسیم میگذاشتند، و از محصولات این قطعه زمین برای امور عام المنفعه مانند مسجد و تعلیم اطفال و دم یعنی خانواده خدمتگاران و عامه دیده از قبیل دهل زنی، اطلاع عامه و مطرب و دلاکی و طبخ و هم برای مصارف حجره Hujra (بها نخانه دیده) کار میکردند.

برای تقسیم مساکن و دیهات نیز در (دو تر شیخ ملی) چنین ترتیب بود که هر کلی (قریه) به محلهها تقسیم میشد که آنرا چشم Cham گفتندی هر چشم دارای حویلیهای متعددی بنام «کنور» بود و هر کنور را طاقها بنام کوته Koota و صحنی بنام غولی Ghoolay داشت و در هر چشم یک مسجد و یک هو جره و یک برج (برای نگرانی اوضاع و دفاع) بود، و هر کنور تا مدت ده سال در تصرف یک خانواده می ماند. حصه یک فرد را از زمین زراعتی بگری و نه Bagray-Wand و تمام مملو کات ده ساله او را که در ویش میگرفت موتی Moti می گفتند. بعد از ترتیب دفتر کاریکه شیخ ملی در تاسیس سیستم زراعتی و رفارم اجتماعی انجام داد برخی از تپه های فرعی دیگر هم از قبایل دیگر افغانی تشکیل شدند و زمین هائی هم آباد و مزروع گردیدند که آنها ((بانده)) Bandah

می‌نامیدند (۱) این وضع اجتماعی در عصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود بود، و مردم آنرا دوتر Dawtar گویند، ولی با آمدن بابر و فتوحات لوکه از کانون فیودلیزم آسیای میانه برآمده بود، این نظام اجتماعی در اراضی نزدیک به شهرها و شهرها پدید آمدن نیمه فیودالان قبیلوی ضعیف گردید، و ما می‌بینیم که از قندهار تا سوات در بین این قبایل فیودالان سازش کار با قوای امپراتوری ای هرات و هند موجود آمدند که وسیله تحصیل مالیات و تحمیلات در با روسر بوطن آن از طبقات عامه و دهقانان و ربه داران بودند و القاب «سرزیان» و «سلطان» و «ملک» و «خان» و غیره را از دربار می‌گرفتند. چنانچه از بین همین قبایل یوسفزی ملک شاه منصور و طابوس خان پسران ملک سلیمان شاه بگفته خود بابر در مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر بجهت مصلحت‌الو س یوسفزی دختر شاه منصور را گرفت و او را با «سال یوسفزی» در صحبت شراب بحضور بابر آوردند. در حالیکه خود وی در همین اوقات برافغانان صحرا نشین یوسفزی و محمدزی که در سمه (همواری) یوسفزی در تحت قوانین دفتر شیخ سلی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند با ایلغار و چاقون می‌تاخت، و لشکریان بابر غله‌های آنها را تصاحب می‌نمود (۲). و وسیله سلطان وین سواتی که یکی از فیودالان سازش کار بود بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون مردم و ستائی و کوهی این چنین تحمیلهای نکشیده بودند غله را نتوانستند داد و ویران شدند (۳).

بدین طور مردم قبایل از مراحل ابتدائی اقتصادی: کوچی‌گری و ربه‌داری به حیات زراعتی قدم گذاشته بودند و پیدایش مدارج فیودالی در حالت انگشاف

(۱) تاریخ پشاور ۶-۳۳-۳۴ و دپشتو ادبیا تو تاریخ ۲۳۵ ر ۲

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود و فتوحات بابر و رسم و رواج دریاری او که با قوت و زور بر مردم عامه و دهقانان تحمیل می‌شد، در نواحی شهرها و شهرهای هندوستان به پرورش فیودالان مقتدر کمک کرد و در قبال یوسفزی مالکان بزرگ زمین‌ها را مانند گجو خان رانی زی و طاووس خان و شاه منصور و سلطان وین سواتی آفرید ولی در نواحی دور دست و کوهساران اصول دوتر بقی ماند تا که در سنه ۸۶۹ م بعد از استعمار انگلیسی طرز جدید مالکیت زمین و مالیات آن بنام ((بندویست)) جای آنرا گرفت و زمینداران بزرگ و نوابان را برای اغراض استعماری خود بوجود آوردند.

یاد اصول اجتماعی دوتر شیخ سلی تاکنون هم در پیرامون آن کوهساران باجور و سوات و مهاجین و غیره باقیست، ایشان از بین رفتن دوتر اسبده تاریخ خود قرار داده‌اند، مثلاً گویند: این واقعه... سال بعد از دوتر واقع شده است. چون وضع مالیات و تملیک اراضی، سناهی عنعنات قدیم افغانی و رسم دوتر بود بر مردم آزا دمنش پهنون آن نقد رگران و ناگواران افتاد، که در باره این واقعه الیم سرئییه‌ها سرودند. و از انجمله «عزیز» ساکن بانجا کلی تپه یوسفزی که شاعر پشتو بود، شعری سرود و در آن می‌گوید: «مردم عامه را تاراج می‌کنند و باج می‌گیرند. داد و فریاد کسی رانمی‌شنوند، و زمین داران بتنگ آمده‌اند. این ظالمان انگلیسی، استخوان مردم را می‌شکنند و بنام مالیات، خون مردم را می‌سکند و از ایشان بزور و ظلم پول می‌گیرند...»

این بود سرئییه آخرین نظام اجتماعی دوتر شیخ سلی.

### اما در هندوستان:

وضع اجتماعی بر اساس دوره اقتصاد زراعتی کاسلتر به حیات دیه نشینی منظم رسیده و اکثریت مردم در دیهات، با سوز زراعتی اشتغال داشتند و از زمان مهاجرت قبایل آریائی بشمال هند یعنی عصر ویدی Vedic times گرامه Grama (روستا) اساس اجتماع آریائی بود. در عصر سلطنت دهلی که پادشاهان افغانی در مدت چند قرن بر هندوستان حکمرانند

سازمان‌های دیهاتی Valage Communities بطور منظم بوسیله پنچایت Panchayat System و نماینده آن چو دهری و مقدم بادستگاه فیودالان جاگیر داران تباط داشتند، و ایشان هم در تحت اثر مستقیم دربار شاهنشاهان بودند. بنا برین بوز و از یتو سبطه کاپیتالیزم ابتدائی پیش روی رفت و طبقه کشاورزان به صورت منظم سیستماتیک استعمار می شدند، و در جنگهایی که همواره بین فیودالان مقتدر یا پادشاهان در می گرفت جان میدادند، و نظام جاگیرداری در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیودالی و نیمه بورژوازی مؤثر بود. بابر با اصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» میخواند در حالیکه کابل و افغانستان «سینی» بود (۱) یعنی نظام فیودالی سیستماتیک در هند زیر اداره «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به استعمال شمشیر اداره نمی شد، بنا برین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه هند» در خاطر داشت و میخواست حکمران چین مردم مطیع و منظم شده بی در تحت فیودالی منظم باشد.

با آمدن بابر به هند، این سازمان فیودالی منظم قویتر شد، و مخصوصاً هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام های مترقی تشکیل دادند، و از تجارب لودیان و شیر شاه سوری استفاده های شایانی نمودند. با فتح بابر در هندیک نوع حس اشرافیت ما فوق بشری هم در طبقات بالاتر مربوط در بار و سببی بر تقوی نژادی ایجاد شد، زیرا بابر ترکان ماوراءالنهری خود را بیشتر ارزش می داد و به حکمرانان بیانه نظم خان، بر سیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود:

با ترک ستیزه مکن ای مهربانه

چا لاکبی و سردانگی ترک عیان است (۲)

(۱) بابرنامه ۹۲

(۲) بابرنامه ۲۰۹

(۱۳۲)

و حتی وی بقول خودش به طرفداری اند جانان متهم بود (۱) ولی پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان و لودیان چون مدت ها در هند زیسته و بخوی و بوی هندیان عادی بوده اند، رویه بسیار دیموکراتانه و مدارای اجتماعی Toleration داشتند. مثلاً روزی سلطان سکندر لودی در مسجد دهلی نماز جمعه خواند، و ملاقادن خطیب بعد از خطبه گفت: سبحان الله! افغانان عجیب قومی اند، و شاید دجال از بین ایشان برآید، عجیب زبانی دارند ما در را «مور» و برادر را «ورور» و قرپه را «هنور» و سیاه را «تور» و دیگر را «نور» گویند!! چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت، سلطان سکندر رومال خود را بر دهان گرفته خندید و گفت: «ملاقادن! البته ما هم بندگان خدا ایم» (۲)

مگر رویه مغل در هند با هندوستانیان مانند با دار و غلام بود، و بابر به ترک بودن خود افتخار میکرد، و مباهات به ترک و مغل را با هم آمیخته بود، و تفوق و اشرافیت مغل در هند آنقدر بروز و ظهور یافت، که از آن کلمه تمغل Mughulization را ساختند، و اگر هندوستانی به تقلید، شیوه مغل را میگرفت، او را شایان آن مقام و تمغل نمی دانستند. میرزا عبدالقادر بیدل (متوفی ۱۱۳۳ هـ ۱۷۲۰) که خود از قوم بیرلاس مغل بود، هندوستانی را ما دون قوم مغل شمرده و تمغل هندیان را مورد دلخریه قرار میدهد و گوید: خنک تر ز زاغ است تقلید کبک که هندوستانی تمغل کند. (۳)

(۱) بابرنامه

(۲) مرقع افغان ۳۱ به حواله تاریخ داؤدی خطی ۱۲ و طبقات

اکبری ۱۹۸۱

(۳) دیوان بیدل ۳۰۳ طبع کابل.

(۱۳۳)

## مسکوکات ، اوزان ، فواصل ، اوقات

### مسکوکات :

عصر شاهي ظهير الدين بابر و سا ليان نخستين شاهي همايون در حقيقت زمان جنگ و اشغال عسکري Military-occupation بود بنا برين دار الضرب Mint مرتبى مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و همايون مسکوکى سيمين بنام شاهرخى يا درهم داشته اند ، که به تقليد مسکوکات شهزادگان تیمورى آسياى ميانه صرف در زمانى که ضرورتى اقتاد در آگره يا لاهور و دهلى و کابل ضرب شده است .  
شاهرخى سکه سيمين يك مثقال نقره بوده منسوب به شاهرخ پسر امير تیمور که در تمام خراسان و ماوراءالنهر تا مجارى دريائى سند رواج داشت يك شاهرخى مساوى بود باده پنس انگليسى و ۱۸ دام هندی و هر رويه هندی دو نيم شهرخى ميشد (۱)

بريك مسکوک بابر «ضرب اردو» دیده ميشود که عبارت از دار الضرب لشکرگاه Camp Mint باشد و از اين برسى آيد که وى در ايام لشکرکشى ها سکه هاى ضرورى خود را در لشکرگاه هاى خود ضرب کرده است . (۲)

بر اين مسکوکات کلمه توحيد و نامهاى خلقي اربعه اسلامى و سنه و نام القاب پادشاه و نام شهر يا جاى که در آن ضرب شده با خط نستعليق يا نسخ نوشته ميشد . که بعد از آن در عصر اخلاف بابر از حيث زيبائى سکه و مقدار وزن و نام ، تنوع زياد يافته و گاهى علائم خاصى Mint-marks از قبيل اشکال حيوانات ( بروج آسمانى ) و ديگر چيزها دارد .

(۱) ترجمه انگليسى به برنامۀ ۱ / ۲۳۳ ابو الفضل علامى گويد که رويه درهم شيرشاهى رواج يافت ، که بعد از سرکه بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Calcutta

از عصر سلطنت لوديان در هند مسکوکاتى رواج داشت که تا عصر بابر اخلاف او ادامه يافته است بدين طور :

يك دام = ۲۵ جيتل

دام ( پيسه يا فلوس مسى بوزن ۵ تا نك = ۵ / ۲۲۲ گرین  
هر ۵ دام مساوى = ۲ آنه عصر انگليسى بود ، که دام را بهولى هم گفتندى منسوب به سلطان بهلول لودى .

۴ دام = يك رويه سيمين ( ۳ ) = ۲ شلنگک و سه پنس  
تمام حساب ماليات و بخشش ها و اقطاع با برکه درين کتاب آمده بحساب دام بهلولى بود . و با بر از مسکوک سرخ و سفيد و سياه ذکرى دارد ( ۴ ) که مراد سکه هاى طلا - نقره مس باشد . ( ۵ )

(۱) آيين اکيرى ۱ / ۱۸ وايد وانسد هسترى ۵۷۵

(۲) با بر نامه ۲۲۹

(۵) ترجمه بابر نامه ۲ / ۳۵۸ . در هند از زمان قديم سکه يى بنا مى دلى وان Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج الماثر از آن ذکرى دارد ، ولى بعد از آن در عصر سلطنت اسلامى جيتل بجاي آن مستعمل شده است . و کلمه تنگه هم از زبان سنسکريت آمده و در مقابل درهم عربى رواج يافته که بر درهم هندی سلطان محمود ۳۱۸ هـ ۱۰۲۷ م دیده مى شود ، و زن آن در آغاز صدرتى هندی = ۱۳۵ گرین نقره بود = ۶۴ جيتل مسى .

همد رين عصر يك هشتگانه مساوى هشت جيتل و هشت هشتگانه يك تنگه سيمين بود که جيتل بهلولى يك ربع تنگه ارزش داشت و بهاي طلا در مقابل نقره ، در عصر شيرشاه يك مقابل نه و کسر چها ر بود .  
ابن بطوطه تنگه معمولى هندی را دينار گويد و بقول صاحب مسالک الا بصر يك تنگه طلاى سه مثقال وزن داشت و يك هشتگانه مساوى درهم مصرى و شامى بود . ( Some cultural aspects 221 ) و حاشيۀ ترجمه اردوى سفرنامه اين بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لاهور ۱۸۹۸ م



### اوزان:

در عصریابر در هند اوزان ذیل مروج بود:

۸ رتی = ۱ ماشه

۴ ماشه = تانگ (۳۲ رتی)

۵ ماشه = ۱ مثقال (۳۰ رتی)

۱۲ ماشه = ۱ توله (۹۶ رتی)

۴۱ توله = ۱ سیر (۱۱۲ رتی)

۴۰ سیر = ۱ من (۳۸۰ رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی = ۱ میناسه (۵۳۷۶۰۰۰ رتی)

جو اهو سرو ارید رابه مقدار تانگ وزن میگردند (۱) و سنگ معیاری وزن طلا

۵۰۰ مثقال مساوی یک سیر کابل بود، در حالیکه سنگ نقره د و صد و پنجاه

مثقال = نیم سیر کابل وزن داشت. (۲)

### اعداد صهو دی:

در عصریابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاری مال

هندوستان میداند:

صد هزار - ۱ لک

صد لک - ۱ اکرو

صد کرو - ۱ ارب

صد ارب - ۱ کرب

صد کرب - ۱ نیل

صد نیل - ۱ پدم

صد پدم - ۱ سانگ (۳)

(۱) بابر نامه ۲۰۴ (۲) بابر نامه ۲۲۹ (۳) بابر نامه ۲۰۴

### اوقات:

به قرار شرح خود بابر در هندوستان سه فصل بود. که به حساب مروج عصر او چنین است:

(۱) چهار ماه تابستان چیت - بیساکه - جته، اساره = حوت - حمل - ثور - جوزا.

(۲) چهار ماه بر شکال ساون، بهادون، کوار، کاتک = سرطان - اسد - سنبله - میزان.

۳ - چهار ماه زمستان آگهن - پوس - ماگه - بهانگن = عقرب - قوس - جدی - دلو.

بیک اعتبار دیگر از جمله ۲ ماه دو دو ماه را یک فصل می‌شمارند که جمله

۴ فصل باشد. روز همانند لیل دیگر هفت بوده و شبانه روز رابه (۴۰) قسمت کرده

اندر قسمت ر آگه‌ری Ghari (۱)

گویند. که عبارت از (۴۰) پل باشد، و یک شبانه روز سه هزار و شصت و سه پل بود

که هر پل شصت چشم زدن حسات میشد، و بدین حسات یک شبانه روز

۲۱۶۰۰ چشم زدن بود. و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم

کنند، که هر یک را بهر Pahar (و بفارسی پاس) شمارند (۲) که هر

بهر عبارت از نیم گه‌ری باشد (۳).

در تمام شهر های هندوستان یک طبق برنجی آویخته میباشد، بنام گریال

Gharial و سردی مقرر بود، او را گریالی میگفتند، وی طاسی داشت

که ته آن شکاف بود، و چون در آب میگذاشتند، در یک گه‌ری پر میشد

و آن گه‌ری گریالی همان طبق برنجی (گه‌ریال) رابه بیخ کوبی بصدا می آورد

و در گه‌ری اول یکبار و در دوم دو بار و همچنین بعد از هفتم هنگامیکه بهر

میگذشت زود زود می نواخت و پس ازان باز از یک آغاز میکرد.

چون درین ترتیب امتیاز عدد بهر نمی شد، و مخصوصاً کسانی که شبانه

(۱) هر گه‌ری - ۲۴ دقیقه

(۲) بابر گوید که کلمه پاسبان فارسی ازین ریشه است.

(۳) بهر - ۳ ساعت

از خواب بر می خاستند نمی دانستند که کدام پهر است ؟ بنابراین بابر مقرر داشت که بعد از نو اختن عدد گهری بفاصله کمتر عدد پهر راهم بنوازند ، تا در نواختن گهر پال عدد پهر و عدد گهری هردو معلوم باشد . (۱)

### فواصل :

در عصر بابر برای تعیین فواصل گروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود که در حدود دو میل کنونی باشد ، و هر گروه را به دهه Dhawa تقسیم میکردند (۲) بابر بعد از فتح هند در ۹۳۵ هـ - ۱۵۲۸ م - طناب پیمانیش را چنین تعیین کرد :

۹ مشت - ۱ گز

۳ گز - ۱ طناب

۱۰۰ طناب = ۱ گروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده و گوید :

«چهار هزار گزم یک میل است، که مردم هندوستان آنرا گروه گویند، و هر گزم مساویست

بایکنیم کیویت (کاری = ذراع) که هر کاری شش مشت (توتام) Tutam

باشد ، و هر مشت هم بطول شش ایلک (Ailik) (انج) است که هر انج

درازی شش برنج دارد. (۳)»

بدینصورت در عصر بابر طول یک گروه ۱۰۰۰ ۱۲۹۶۶ برنج بود.



(۱) بابرنامه ۲۰۳

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۳۵۷۲

### تشکلات عسکری :

از خصایص بسیار مفید اداره بابر ، تنظیم عسکری او بود ، که در اکثر جنگها وسیله پیروزی او بوده است . این گونه تنظیم لشکری از عصر تیمور در خانواده بابر باقی بود ، و امیر تیمور در کتاب تزک خود آنرا شرح داده است ، و بابر هم در همین تنظیمات ، تجربه و سابقه بی داشت ، و همواره در رأس این تنظیم ، امرای عسکری با تجربه و آزموده خود را می گماشت .

بابر لشکر یان خود را بر ده ده و پتجاه نفر تقسیم میکرد ، که هر دسته

سرداری داشت و در میدانهای جنگ مواقع خود را چنین میگرفتند :

۱- میمنه (بر نغار) (۲- میسره (جر نغار)

۳- قلب (قول) که بر راست آن او ننگ قول و بر چپ سول قول بود . و در

مرکز قول یک دسته خاص لشکر وجود داشت ، که قسمت راست آنرا اوزنگ یان و چپ را سول یان میگفتند .

ولی با خود بابر هم در مرکز قول ، جوانان خاصه بنام «تایین» می بودند ،

که یمین و یسار آنها را صرف بنام اوزنگ و سول نامیده بود . (۱)

بابر بدین ترتیب در جنگ قندهار ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م و جنگ پانی پت ۹۳۲ هـ

۱۵۲۵ م عساکر خود را ترتیب و بمیدان جنگ حاضر کرده بود . (۲) و لشکر

او عبارت از سه صنف پیاپی Infantry و Cavalry و توپچی

Artillery بود که در صنف توپچی ضرب زن - دیگفرنگی - ارا به و تفنگ

شامل میگردد ، و این صنف در صنف اول محاربه قرار میگرفت ، و آتش باز - رعد

انداز - تفنگ انداز فرنگی انداز کارکنان این دسته بودند .

در هر سه صنف ، سپاهیان عادی در تحت قیادت «امرأ» بوده اند ، و گاهی سپاهی

عادی نظر به دلاوری و لیاقت خود به «تایین خاصه» می آمد ، که این جماعت

(۱) بابرنامه ۱۳۲

(۲) بابرنامه ۱۳۳ - ۲۱۱

را «فزدیکیان و ایچکیان» می نامیدند و از همین درجه به «مرتبه امرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer باشد.

در جنگ هائی که بابر را به کنار های دریای گنگ با بنگالیان روی داد (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثه لشکری، کشتی های زیادی در دسترس سپاهیان بابر بود، که آنرا بنامهای ذیل ذکر میکنند:

- ۱- کشتی، گنجایش، پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت.
- ۲- کشتی آسایش، برای اباته و آرام که سابقاً کشتی بایری نام داشت.
- ۳- کشتی فرمایش، برای رسانیدن اوامرواطلاعات و کارهای متفرق دیگر.
- ۴- کشتی آرایش، که بنام پیش کش کنند آن آرایش خان نامیده شده بود. این کشتی هاتا لار های کلانی داشت. (۲)

در عصر بابر در هند وستان مطابق «قاعده هرگنه» بر عدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هر کرور راده هزار سوار شمار میکردند و بدین حساب در فرمان جمادی-الآخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م عدد عساکر مخالف خود را دو صد و یک هزار سوار بقلم میدهد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور و ده لک باشد، در حالیکه تمام لشکریان بابر در جنگ پانی پت دوازده هزار بود. (۴)

#### سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ:

در جمله آلات و اسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد. در جنگ خانواده ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م نادر العصر استاد علی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

و باند اختن سنگ و ضرب زن و تفنگ بسیاری از ابنیه کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سرد و گرم هر دو استعمال شده و شاعری در آن باره گفت:

همه هند وان گشته خوار و ذلیل Yan بسنگ و تفنگ همچو اصحاب فیل (۲)  
این سنگ بوسیله دیگ انداخته میشد، و بابر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م این فن را تبحر به کرد، و استاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت، اگر چه سنگ او دور رفت، اما دیگ پاره پاره شد هر پاره او جمعی را زیر کرده و هشت کس بمرد (۳)  
کلمه دیگ که در متن فارسی بابر نامه آمد در ترجمه انگلیسی Yan یا battery است (۴) و شاید یکنوع توپ را در آن وقت دیگ میگفتند، که برارابه نصب میشد، زیرا بابر گوید: که برای آوردن آن راه ارا به روهموارات انتخاب شد. (۵)  
در بابر نامه در فن ضرب زنی و سنگ اندازی و توپچی، د و نفر مصطفی روسی و استاد علی قلی را می شناسیم، که هر دو در جنگ پانی پت ضرب زنی میکردند (۶)

در جنگ دریائی بالای رود گنگ ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م بابر از اسلحه گوناگونی که استعمال کرده چنین ذکرها دارد:

استاد علی قلی دیگ فرنگی و ضرب زن را گذاشته با تفنگ داران انگیز جنگ کند. (ص ۲۳۸) استاد علی قلی و مصطفی به ضرب زن انداختن و دیگ ماندن امر شدند. (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به توپ و تفنگ و ضرب زن و فرنگی بجنگ مشغول شدند (ص ۲۳۹) من خود رفته فرنگی و ضرب زن انداختن استاد علی قلی را دیدم و استاد علی قلی بسنگ فرنگی دو کشتی زده غرق کرد، و دیگ کلان را

(۱) بابر نامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۳

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۳۲۳ ر ۲

(۴) بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) بابر نامه ۲۳۷ و ۲۳۸

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۱۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

بجای جنگ برد (ص ۲۳۹) استاد کس فرستاد که سنگ تیار شد هاست. فرمان شد که این سنگ را نهند از ند و باز یک سنگ دیگر تیار کنند . . . استادیک نوبت سنگ کلان انداخت، با ز چند مرتبه فرهنگی انداخت (ص ۲۴۰) از این بیانات بابر معلوم میشود، که توپ و دیگ فرهنگی و ضرب زن و تفنگ هر یکی اسلحه جداگانه می بودند، که در جنگهای میدانی و قلعه گیری و جنگ های دریایی استعمال شده اند.

### تیر اندازان:

تیر و کمان از اسلحه سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مسورد استعمال جنگا و ران بود، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت، و در حین فتح کابل در ۹۱۰ هـ ۱۵۰۳ م به تیر خودش چهار و پنج کس را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبر های زیادی موجود است (۲)

### ارابه و تور؟

با برد ر جمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) و این تا کتیک جنگی را تقلیدی از طریق جنگی غازیان روم (ترکیه عثمانی) می شمارد، که بجهت پناه تفنگچیان و رعند از آن که در پیش سپاه بودند، صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر یگر بزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانیپت ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد را به ترتیب شد و بدستور روم ارابه را بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides با یکدیگر بستند و در میان هر دو ارابه به شش یا هفت توره Tura بود،

که تفنگ اندازان در عقب این ارابه ها و توره ها ایستاده تفنگ می انداختند (۱).

بابر در اسباب قلعه گیری Besieging-inplements تور و شاتو Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این تور را به Testudos یعنی سپریا پرده یا Palisade ترجمه کرده اند (۳) و اکنون در افغانستان کلمه تور بضم اول و او مجهول، بمعنی مشبک Reticulatus تا رهای نخ است و البته برای مقاصد دفاعی از جمله تیر و شمشیر سپری را از شاخه های درختان و نباتات مانند سبدمی بافتند، و آنرا در دست می گرفتند، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند.

بقول بداونی: درین دو ارابه شش هفت توره پر خاك تعبیه می نمودند، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توره پر خاك تفنگ اندازند، سواران از اطراف و جوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند، و وقت ضرورت باز بعقب ارابه معاودت کنند (۴)

### تفنگ اندازان:

تفنگ (تفک) از اسلحه ناریه، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ با جور ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ اندازان ما هر لشکر بابر بودند و علی قلی ۵ کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلادت بسیاری نموده و تا شام ۷-۸ نفر با جوری را بضررب تفنگ کشتند. درین

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۷

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۸۰۲ و ۱۸۲

(۴) منتخب التواریخ ۳۳۳

(۲) مثلاً ص ۱۲۷ و ۱۳۷

(۳) بابر نامه ۲۱۱

(۱) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۲۲۸

### فیل :

در جنگهای هند، را جگان و اسرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود در مقابل بابر استعمال میکردند و گاهی این فیلهای در جمله اموال غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر می افتاد ، و بنا برین جزوی از لشکر بابر بود. در جنگ پانی پت لشکر سلطان ابراهیم هزارفیل داشت (۱) و در جنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت و هشت فیل رابه غنیمت آورد دهفیل هم بخشید (۳).

### چاپقونچی :

یکی از عملیات خطرناک جنگی در طول زنده گانی عسکری بابر رسم «چاپقون» است که معنی آن شبخون و خمرله ناگهانی و چاییدن اموال و غارت مواشی دیگران باشد. و این کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود ، بلکه برای بدست آوردن خوراکی و مواشی و اموالیست که به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد .

بابر همواره ، چه در افغانستان و چه در هندوستان ، دسته های «چاپقونچی» داشت که ناگهانی بر سر قبایل افغانی و یا در هند بر مردم می تاختند ، و در اکثر این تاخت و تاز ، خود بابر هم حصه میگرفت . در بایرنامه با چاپقونهای متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی و در کورم و بنو وغیره بر میخوریم که در هر چاپقون به هزاران عدد مواشی و حیوانات بار بردار را بغارت و در بین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴) .

- (۱) بابر نامه ۱۷۴
- (۲) بابر نامه ۱۷۱
- (۳) بابر نامه ۲۲۸
- (۴) بابر نامه ۲۳۹

مخاربه علی قلی دوم رتبه فرهنگی هم انداخت . (۱) از این سلاح بنا م فر هنگی در بابر نامه مکرر آ ذکر میشود و ظاهراً مراد تفنگک ساخت فرنگک (اروپا) باشد که با باروت Gun-powder فیومیشد و بنا برین بدوونی مؤرخ ، استاد علی قلی را «آتش باز» گفته است (۲) . بابر در سنه (۹۳۵هـ ۱۵۲۸ م) بعد از فتوح اراضی آن طرف گنگ ، در محفل جشن و طوی به تفنگک اندازان خاص خود پهلوان حاجی محمد و پهلوان بهلول و ولی یار و دو پسر استاد علی قلی یک یک خنجر Dagger انعام داد (۳) و از این هم پدید می آید که صف تفنگک اندازان جزو لشکرهای بابر بوده اند و او تفنگک را از آلات خاص جنگی قرار میدهد (۴) . و تفنگچیان در جبهه نخستین میدان جنگ پیش سپاه میگریفتند (۵) .

### رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانوه که در جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م صدو ریافته با تفنگچیان ، کلمه رعد اندازان هم ذکر شده (۶) که پیش از سپاه بودند . این کلمه را برق انداز هم آورده اند که در هند و ستان برای Matchlock-man استعمال میشد و معنی رعد انداز Thandr-darter باشد که به Gunner هم آنرا ترجمه کرده اند (۷) و باید رعد انداز غیر از تفنگچی یا تفنگک انداز باشد ، که بگمان من همان ضرب زن و توپچی است که سنگهای کلان را بوسیله توپ بردشمن میزد و مانند ما عقه و رعد میبود .

- (۱) بابر نامه ۱۷۱ ر ۱۲۸
- (۲) منتخب التواریخ ۳۳۴
- (۳) بابر نامه ۲۲۹ (۴) بابر نامه ۲۲۸ (۵) بابر نامه ۲۱۱
- (۶) بابر نامه ۲۱۱ (۷) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۹۶ ر ۲

جای تعجب است که این رسم چاپقون در هندوستان که بابر در ایجادارای خزاین وافر وحشم وطمطراق شا هانه است نیز تعقیب میگردد و ازان جمله چاپقو نهایی است که در هند چندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاپقون درقبایل آسیای سیانه واز بکرواج داشت و بابر آنرا از انجا یاخود انتقال داده بود. که علاوه بر بدست آوردن اسوال و آذوقه وسیله ترس و تعجیز خصم هم بود.

### فتح نامه ها :

بابر بعد از فتح جنگهای گرم، بکارهای تبلیغی نیز می پرداخت و اطلاعات فتوحات خود را به اطراف کشور خود می فرستاد، و این یک نوع جنگ سردی بود که در مقابل رقیبان و مخالفان خود انجام میگردید، و هم طرفداران و حکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداری میداد. در سنه (۱۵۲۵ هـ ۹۳۲ م) بعد از فتح همایون بر حمیدخان، از شاه آباد حصار فیر وزه فتح نام خود را بوسیله رحمت پیاده به کابل فرستاد (۲) و در سنه (۱۹۲۶ هـ ۹۳۳ م) بعد از فتح پانی پت و دیگر بلاد هند، فتح نامه بی رابه انشای شیخ زین نورداد، و دران از فتح نامه های سابق هم ذکر کرد (۳). این فتح نامه با انشای متکلف و مزین مستند به آیات قران و مقوله های عربی، مشتمل بر شرح جنگها و فتوحات نوشته و وانمود میشد که این همه فتوح و پیروزیاها، نتیجه الطاف خداوندی بوده و در طغرای آن بانام بابر لقب «غازی» هم نوشته شد (۴).

(۱) بابر نامه ۱۷.

(۲) بابر نامه ۲۱۵، ۱۷۱، ۱۳۸

(۳) بابر نامه ۲۰۹

(۴) بابر نامه ۲۱۳

### کنگاش :

این کلمه ترکی بمعنی مجلس مشورت است و بابر همواره در امور جنگی و تاختیک آن با امراء و لشکر داران خود کنگاش میکند. چون زندگانی بابر تا آخر عمر در کابل و هند به جنگها و فتوحات گذشته، در امور سلطنتی کمتر کنگاش داشته، ولی در ترتیب نقشه های جنگی و تفوق بردشمن همواره از کنگاش کارگرفته و از کسانی که دران جنگها با او بوده اند «یک مجلس مشوره حربی» تشکیل میداد است. وی گوید : که پیش از جنگ پانی پت و ترتیب لوازم جنگی «تمام اسرا و جوانانی که سخن میدانستند به کنگاش طلبیده کنگاش عام کرده و نظر به ترتیب و وضع جنگی شهر پانی پت را بجا قرار گرفت (۱). و همچنین در جنگ (۱۵۲۸ هـ ۹۳۵ م) جو نیور اسرای ترک و هندو را بمشورت طلبیده در باب گذشتن آب کنگاش کرد شد (۲) و هم در جنگ رانا سانگاپیش از آغاز جنگ، کنگاش کرده و بابر برخلاف را می اسرا اقدام بجنگ کرد و فتح نمود و هم درین مجلس نطقی ایراد داشت که رجال دربار رابه اقدام جنگ تشجیع و قانع نمود (۳) در قصرهای شاهیه هم بنائی بنام «خلوت خانه» برای مجلس مشوره و کنگاش وجود داشت (۴) که در ارگ بالاحصار کابل و اگره ازین بناها خبری داریم.

### حصار فیر و عسکری :

بابر اکثر عواید سلطنت خود را در امور عسکر و لشکر کشی صرف میکرد، وی علاوه بر مالیات هند که در حدود ۵۲ کرورتنگه بود خزاین دهلی و اگره را که سلاطین لودی افغانی فراهم آوردند

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۸، ۲۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۳۳۹ و اکبر نامه ۲۵۲

(۴) بابر نامه ۲۳ و ۲۳۱

بودند در دست داشت، ولی در سال ۱۵۳۶ هـ ۱۵۲۸ م تمام آنرا صرف کرد  
و فرمان داد، که در فیصد، سی را بر مالیات گذشته اضافه کنند (۱)  
وی گوید:

در همین فرصتها خزانههای دهلی و آگره اسکندر و ابراهیم تمام شده، بجهت  
یراق لشکرو بجهت دارو و ساهیانۀ توپ و تفنچکی روز پنجشنبه هشتم صفر، از وجه  
جمع وجه داران فرمان شد که صدوسی بدیوان فرود آورده، با این اسباب  
و آلات صرف و خرج کنند.» (۲)



## تجارت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارراه تجارتی هند و چین با مالک غربی آسیای  
واقع بود، راههای معروف تجارتی ایریشم Silkroad و راه عقاقیر Spice Road  
هر دو از هند درین کشور میگذشت. و امتعۀ تجارتی هندبو سیلۀ کاروانهای بزرگ  
انتقال و مبادله مییافت.

این مبادلات تجارتی از وقتی که بر صغیر هندبو سیلۀ غزنو یا غوریان مفتوح گردید  
با افغانستان و از راه افغانستان به مالک شمال و غرب آن جریان داشت و عموماً  
از سه شهراۀ کاروان رو بازرگانی صورت میگرفت:

اول: از وادی پنجاب و دریای سند علیاً از گذرنیلاب و وادی پشاور به کابل.  
دوم: از وادی دریای سندو سطحی و بتگش بر راه های کاروان رو وادی گومل و کورم  
و کوتل پیوار به گردیز و غزنه و ولایت جنوبی کابل.

سوم: از وادی ملتان و سندو بندرهای بحری آن بر راه درهء بولان یا ولری ژوب به  
قند هار و هرات.

از جمله این راهها شهراۀ شمالی پنجاب به کابل بعد از فتح این شهر بدست بابر  
در تصرف او بوده و کابل یک مرکز مهم تجارتی بین هند و ماوراءالنهر بود و بقول خودش  
از قرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروانهای تجارتی  
بکابل می آمد و سوداخانه خوبی بود، که هر سال هفت و هشت هزار اسپ بکابل می آمد  
از جانب هندوستان هم پانزده و بیست هزار خانه وار کاروان بکابل وارد میگشت و متاع  
هندوستان از راه کابل به مالک دیگر برد می شد و از هند درخت سفید و قند و نبات  
و شکر و عقاقیر می آوردند.

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که سوداگران برده تاسی و چهل فایده می  
می ستدند و در کابل از انواع کالای تجارتی خراسان و عراق (ایران کنونی) و روم  
(ترکیۀ عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

واردات مهم تجارتي هند ازین راههاطلاونقر، ابریشم، اسپ، فلزات، عاج، مرجان  
 Coral عنبر Amber احجارنقیسه، بخل velvet چکن Brocade  
 البسه، عطریات، ظرف چینی، غلامان افریقی نباتات طبی Drugs و صادرات  
 آن انواع منسوجات و کاغذ ونیل وافیون و عقاقیر و اموال گوناگون دیگر بود. (۱)  
 طوریکه بابر گوید: از هندوستان در حدود ۲۰ هزار خانوار کاروان بکابل می  
 آمدند که مراد از آن مردم پونده (کوچی) باشند، این مردم از افغانستان گوسفند  
 روغن، اسپ شتر و برخی عقاقیر کوهی مانند هنگ، موسیائی و انواع منسوجات  
 ابریشمین هرات و ماوراء النهر را بهند می بردند و از انجاشال و پتوی کشمیری و انواع  
 منسوجات و لپای پوش ملتانی و پشاور و انتقال میدادند.

این راههای تجارتي هند اکثر در مناطق افغان نشین بین کابل و غزنی و قندهار  
 و دریای سندیکند شدند و کاروانیان در تحت بد رقه این قبایل افغانی در مقابل ادای  
 حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبور و مرور میکردند، و گاهی بابر برای تصفیه راه کاروانهای  
 تجارتي برای این قبایل تاخت و تازی مینمود. (۲) تا کاروانها با سلامت به شهرها و مراکز  
 تجارتي برسد.



(۱) ایدوانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۱۵۲

## خاتمه

### عایله و فرزندان بابر

بابر زنان منکو حه ذیل داشت:

۱- عایشه سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر  
 که در سن ۵ سالگی با او نامزد شد و او را بعد از لشکر کشی اول بر سمرقند  
 عروسی کرد و بی یک دختر داشت که در خوردی بمرد.

روا بط بابر با این زن خوب نبود و بالاخر او را خواهر کلاش را به  
 سلطان بیگم بفریفت و از خانه برآمد.

بابر درین باره مینویسد: «عایشه سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا  
 را که در زمان حیات پدر و عم بم نامزد کرده بودند، در خجند آمده بود، در  
 ماه شعبان (۵۹۰۵ مارچ ۱۵۰۰ م) او را گرفتم در اوئل کدخدائی اگر چه مهر  
 من بدن بود، ولی اول کدخدائی از جهت حیاء و حجاب در هرده روز و پانزده روز  
 و بیست روز یک مرتبه می رفتم آخر آن خود مهر هم نماند و لی حجاب هنوز  
 بیشتر شد در یک ماه و چهل روز ما در من خانم بحصلتها سرزنش کرده به  
 تشویشها میفرستاد. (۱)

ازین برمی آید که بابر بحیات جنسی بسیار وسوغ نبود زیرا در همین  
 حالی که اولین ازدواج او بود، از ملاقات با زن نو جوان خود گریزان گشت، و  
 حتی دل به امرد بازاری (بابری) نام هم بست، و بقول خودش در عشق او  
 آشفته و سر و پا برهنه ببقرا روی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشه  
 بیگم که کفو همسر و دختر کاکای او بود حق داشت خانه را پدر و دگوید  
 و از زنا شوئی با چنین مرد بگذرد.

(۱) بابر نامه ۳۸

(۲) بابر نامه ۳۹



۲- زن دوم بابر زینب سلطان بیگم نامد اشت که بعد از فتح کابل به نکاح او آمده و عمزاده او بود دختر پنجم سلطان محمود میرزا پادشاه حصار. این زن را بابر به خواهش ما در خود گرفته بود که بعد از دوسه سال به مرض چیچک درگذشت.

۳- زن سومش معصومه سلطان بیگم خواهر زن اولین عایشه سلطان بیگم و دختر پنجم سلطان احمد میرزا بود که در هرات بابر را دید ویر او عاشق شد و در کابل بعقد زنی او آمد و یک دختر بنام معصومه داشت که حین زایش او درگذشت و معصومه در هند با پدر پیوست و در آنجا بمرد.

۴- زن چهارمش دختر شاه منصور با جوری بنام بی بی مبارکه از قوم یوسفزئی افغان بود که گلبدن بیگم در همایون نامه او را «افغانی اغا چه» مینامد و هم وی نعش بابر را در عصر شیر شاه سوری بکابل آورده و دفن کرده بود وی در هند تا عصر اکبر زندگی داشت ولی بابر را از او فرزندی نبود و گویند که برادرش میر جمال از طرف بابر منصب ممتازی داشت و هر دو با او بهند رفتند و در عصر اکبری در آنجا بمردند.

با بردن حوال سال (۹۲۵ هـ) درین باره چنین می نویسد:  
«از افغانان یوسفزئی ملک شاه منصور پسر ملک سلیمان شاه آمده در مقام دولتخواهی بود، بجهت مصلحت اولوس یوسفزائی دختر او را طلبیده شد درین منزل (ماندیش) خبر رسید که دختر شاه منصور را با مال یوسفزئی می آرند، در نماز شام صحبت شراب شد» (بابر نامه ۲۳۹) از روی این نوشته خود بابر شب زفاف این زن را شام روز جمعه ۲۶ ماه محرم (۹۲۵ هـ) ۲۸ - جنوری (۱۵۱۶ م) تعیین کرده میتوانیم.

۵ - زن محبوبش ماهم بیگم از خاندان سلطان حسین باقر بوده که مادر شهزاده همایون باشد، نکاح او (۹۱۲ هـ) و وفاتش (۹۳۰ هـ) است یک فرزند دیگرش فاروق در خورده فوت شد.

۶- دلدار بیگم مادر هندال میرزا و الور (در خورده مرده) و سه دختر گلزنک گلچهره، گلبدن.

۷- گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران و عسکری میرزا.  
۸- زایقه بیگم.

حین وفات بابر هفت اولاد زنده داشت:

چهار پسر: همایون، کامران، هندال، عسکری.

سه دختر: گلزنک بیگم، گلچهره بیگم، گلبدن بیگم (مولفه همایون نامه) (۱)  
بعد از مرگ بابر هنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرگش بر تخت شاهی آگره نشست، وی علاوه بر حکمرانی کابل و قندهار حکومت پنجاب را هم به برادرش کامران سپرد. و به هندال میرزا که نواز بدخشان رسیده بود، حکمرانی سیوات داد، و به عسکری میرزا ولایت سنبل داده شد (۲).



(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۶۲ و ۲۶۳، روضه السلاطین (حواشی) ۲۳۵ بعد.

(۲) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۰۸ و ۲۰۹

## مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبند بیگم: بابر همایون را از همه اولاد خود دوست تر داشت چون او در اوائل سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م بیمار شد، بابر سخت پریشان گردید و در دور دور بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگر جان مراد ربدل جان همایون سی پذیر جان مرا بگیر!

بعد ازین همایون افاقه یافت، ولی خود با بر به بیماری صاحب فراش گشت و چون طبیبان او را دیدند گفتند که این مرض اثر همان زهر است که ما در سلطان ابراهیم لودی بوسیله احمد چاشنی گیر بدو خورانده بود.

با بر در اواخر عمرش میگفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم و میخواهم در باغ زرافشان گوشه گیری کنم. چون تندرستی خود را بکلی از دست داده بود، بنابراین همایون را رسماً به جانشینی خود برگزید و چنانچه گذشت بتاریخ دوشنبه ۵ جمادی الاولی (۹۳۷ هـ) در همان چهار باغ زرافشان کنار چمن (رام باغ) درگذشت و در همانجا دفن گردید، که از طرف بازماندگان اوسبلغ پنج لک در آمد بیانه و سیگری وقف مزار او بود، وقاریان و حافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند و پنج وقت نماز جماعت برپا میساختند. و محمد علی عسس (۹) متولی این مزار بود. (۱)

نعش بابر تا سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰ م که همایون در هند پادشاه بود در همین جا مدفون بود، چون در رجب همین سال همایون از شیر شاه شکست خورد و به اسرکوت سندر سید و بعد از آن به ایران رفت، همان بی بی مبا رکه یوسف زئی زن بابر (بقول گلبند بیگم: افغانی آغا چه) بقایای عصام و هیکل او را به کابل انتقال داد (۲) و در قسمت علیای باغی که بنام اوشهرت دارد مدفون ساخت و محمد قاسم

(۱) همایون نامه ۲۳

(۲) دکتر رام پرشاد تربتهی در کتاب عروج و سقوط امپراتور مغول بوسیله

عهد مغولید در نظر مؤرخان از سید صباح الدین ۸۲ م طبع اعظم گره هند ۱۹۶۷ م

فرشته گوید: که این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم) مشهور بود. (۱)  
چون بعد از بابر تافتح نادر شاه افشار مدت زیاد از یک قرن، کابل در دست  
اخلاف او بابر یان دهلی بود، این آراستگاه و باغ در کمال طراوت و آبا دانی بود،  
ولی به تصریح عبد الحمید لاهوری بموجب وصیت با بر بنائش بر سر قد  
اوساخته نشد. (۲)

بقول همین مورخ باغ بابر شاه، ۵۰۰ گز طول و پانزده متر تبه داشت که ارتفاع  
هر مرتبه از دیگری سی گز بود، و بحکم جهانگیر در مرتبه پانزده هم این باغ بر  
قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چبوتره خردی از سنگ مرمر نصب  
شد (در حدود ۱۰۱۶ هـ ۱۶۰۷ م).

(در عصر شاه جهان) این باغ رونق افزونتری گرفت و یک مرتبه ۱۵ هزار روپیه  
و بار دیگر هم در سال نهم دهم جلوس خویش (۱۰۵۶ هـ ۱۶۰۷ م) د ولک  
و پنجاه هزار روپیه بر وضه بابر و دیگر باغهای کابل صرف کرد (۳).  
که ازان جمله مسجدی کوچک از سنگ مرمر در مرتبه پایان قبر بابر در مدت  
دو سال بمصرف سبیل چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازده آبشار باغ را  
باحوض های آن از سنگ مرمر کابل بساختند (۴) اکنون در باغ بابر نوشته  
های ذیل بالای قبور و ابنیه موجود است:

#### ۱ - قبر بابر شاه

بریک روی لوح مزار بابر شاه که یک و نیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد  
واز مرمر سفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت و زیبا نوشته اند:

---

(۱) آراستگاه بابر از خلیلی افغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ ق

(۲) پادشاه نامه ۳۵۸۹ ر

(۳) عمل صالح ۵۶۳ از محمد صالح لاهوری طبع کلکتہ ۱۹۳۹ م

بطرف اندرون :

(۳) پادشاه نامه ۵۸۹۳

سطر (۱) یاسبحان، یلملکه یافتاح، باعدل یاقدا وس

(۲) الله اکبر

(۳) لاله اله الله محمدر سول الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتی نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه

(۶) باشکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین

(۷) داشت از توفیق و فیض و فتح و فیر و زی سپاه

(۸) عالم اجسام را بگرفت و شد روشن روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

(۱۰) و شد چو فردوسش مکان، رضوان زمین تاریخ جست

(۱۱) گفتمش: «فردوس دایم جای بابر پادشاه» ۹۳۷ هـ

بطرف بیرون :

(۱) یا الله یا نور یا فیاض یا غفار یا رحیم

(۲) یا ارحم الراحمین

(۳) از فیض عنایت بیغایت الهی

(۴) وقتی که بزیارت روضه منوره

(۵) حضرت فردوس مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

(۷) غازی ابوالمظفر نور دین محمد

(۸) جها نگیر پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازی کامجو گردیدند

(۱۱) این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جها نگیری مطابق ۱۰۱۶ هجری

۴- قبر محمد حکیم بن هما یون بن بابر

( تولد از بطن ماه مجور چکه بیگم ۱۵ جمادی الاولی ۹۶۰ هـ و وفات

جمعه اول شعبان ۹۹۳ هـ ) بهلوی ذراست قبر بابر :

۱ - الله اکبر

۲ - بفر سوده ابوالمظفر نور الدین

۳ - محمد جها نگیر پادشاه غازی ابن حضرت جلال

۴ - الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا

۵ - محمد حکیم ابن جنت آشیانی هما یون پاد

۶ - شاه غازی صورت اتمام پذیرفت سنه ۲ جلوس

۷ - جها نگیری مطابق سنه ۱۰۱۶ هجری

۴- قبر هندال بن بابر

( تولد از بطن دلدار بیگم ۹۲۳ هـ قتل ۲۱ ذی قعد ۹۵۸ هـ در چپر هاو )

بر کنار چپ قبر بابر :

۱ - لاله الا الله محمدر سول الله

۲ - از فیض عنایت الهی

۳ - وقتی که بزیارت روضه حضرت

۴ - ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی

۵ - ابوالمظفر نور الدین محمد

۶ - جها نگیر پادشاه غازی کامجو گردیدند

۷ - لوح مرقد میرزا هندال ابن ظهیر الدین محمد

۸ - بابر پادشاه غازی را فرمودند سنه ۲ جلوس

۹ - جها نگیری مطابق ۱۰۱۶ هجری

#### ۴- قبر رقیه سلطان بیگم :

دختر میرزا هندال زوجه جلال الدین محمد اکبر ( وفاتش ۱۰۳۵ هـ در اکبر آباد هند ) که نعش او را بکابل آورند و در مرتبه پانزدهم باغ بابر دفن شده که باسرها نگیر چپو تره سنگ مرمر را بر آن ساخته بودند و شاه جهان محجر سنگ مرمر را بار تفاع سه گز بر آن نصب کرد. (۱)  
برین قبر بخط بسیار خوب ثلث آیت الکرسی و نام مغفرت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت میرزا هندال در سنه ۱۰۴۰ هـ نوشته شده است .

#### ۵- مسجد سنگ مرمر :

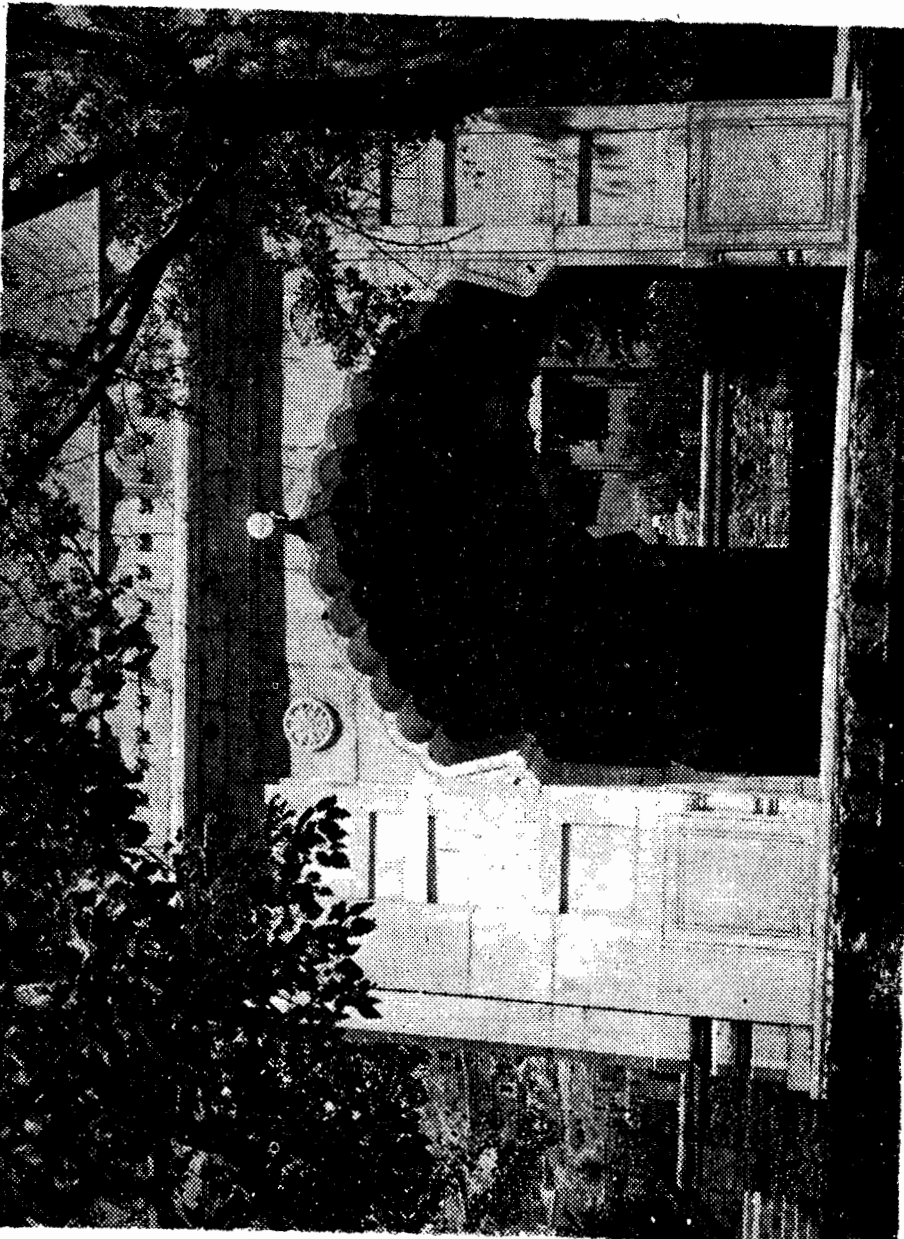
این مسجد کوچک از سنگ مرمر سفید بنا یافته دیوارها و سقف و سطح آن از یک نوع سنگ سیاه شد . در باره بنای این مسجد عبدالحمید لاهوری مینویسد : که باسرها جهان در مرتبه پایین قبر بابر مختصر مسجدی از سنگ مرمر در آخر سال هجدهم ( جلوس ) اساس گذاشته شد و در آخر سال نزد هم بعد فتح بلخ و بدخشان در مدت دو سال بصرف سی هزار روپیه در کمال لطافت انجام پذیرفت . ( ۲ )  
بر پیشانی طاق های این مسجد کتیبه‌ی از عصر شاه جهان بخط جلی نستعلیق زیباباقی است که عین آن در اینجا نقل میشود :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدوسیان است و جلوه گاه کروپان . بفرمان ادب معلی اعلی در نظرگاه عالم بالا ، یعنی روضه منوره پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه ، حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی که جز آن عمارتی نتوان ساخت ، بفرموده

( ۱ ) پادشاه نامه ۲

( ۲ ) پادشاه نامه ۳ ر ۵۸۹ در کتیبه اصل مسجد این عدد چهل هزار روپیه

است .



نمایی از مسجد بابر که در چند قدمی مقبره او در باغ بابر واقع است و کاملاً از سنگ مرمر ساخته شده

این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار ندر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کارطلبان سرداری او در آن سرزمین به آن گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان، که به محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده شرمندۀ احسان حضرت یزدان گشته .

آخر سال نو زد هم جلو س میمنت ما نوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت . « ( ۱ )  
این مسجد تا حد و دسال ۱۳۷۰ هـ ۱۹۵۰ م بر حالت سابق خود بود ، ولی شکستی در بنیان آن راه یافت و برای اینکه از بین نرود ، بوسیله مهندسان آثار عتیقه ایتالوی ، مورد ترمیم قرار گرفت . درین ترمیم جدید همان سبک سابق آنرا بهمان سنگهای قدیم مراعات کرده اند و لی لطافت معماری آن از بین رفته است :

در حین ترمیم این مسجد دیده شد ، که مغز دیوار گلی است ، و چون در آن بکار نرفته و هدید آمد که سنگهای آن همه از الواح مزار هائیسست که یک روی آنرا صاف و امس نمود و مسجد را از آن ساخته اند و بر روی دیگر سنگها همان گل کاریهای قدیم باقیست و تنها کتیبه آنرا ترشیده اند ( ۲ )

---

(۱) تاس و لیم بیل - مفتاح التواریخ ۱۳۹ طبع کابل ۱۸۳۸ م

(۲) خلیلی آرامگاه بابریه ۳ طبع کابل ۱۳۷۳ ق .

# فهرست مضامین

## بخش اول

۱	ص	دودمان و اسلاف بابر
۷	ص	تخت نشینی بابر و حوادث ماوراءالنهر
۱۰	ص	بابر در افغانستان
۱۳	ص	درکابل
۱۴	ص	فتح قندهار
۱۵	ص	دسیسه درکابل و قتل عبدالرزاق میرزا
۱۷	ص	زیرراعی
۱۷	ص	کشته شدن شیباذی خان
۱۸	ص	سفر ماوراءالنهر
۴۰	ص	<b>لشکرکشی های بابر بر هند</b>
۲۴	ص	لشکرکشی اول
۲۴	ص	لشکرکشی دوم
۲۶	ص	لشکرکشی سوم
۲۷	ص	لشکرکشی چهارم
۲۹	ص	لشکرکشی پنجم و فتح دهللی
۳۵	ص	از فتح دهللی تا مرگ بابر

## بخش دوم

۴۲	ص	<b>شخصیت علمی و ادبی بابر</b>
۴۵	ص	تالیفات ( ۱ ) بابرنامه
۵۳	ص	نواقص بابرنامه و ترجمه های آن

۱۲۵	ص	اوضاع اجتماعی
۱۲۵	ص	در پهنو نخوا
۱۳۱	ص	در هندوستان
۱۳۴	ص	مسکوکات، اوزان، فواصل، اوقات
۱۳۴	ص	مسکوکات
۱۳۶	ص	اوزان
۱۳۶	ص	اعداد
۱۳۷	ص	اوقات
۱۳۸	ص	فواصل
۱۳۹	ص	تشکیلات عسکری
۱۴۰	ص	سنگک ضرب، توپ، فرنگی، تفنگک
۱۴۲	ص	تیر اندازان
۱۴۲	ص	ارابه و تور
۱۴۳	ص	تفنگک اندازان
۱۴۴	ص	رعداندازان
۱۴۵	ص	فیل
۱۴۵	ص	چاپقو نجی
۱۴۶	ص	فتح نامه ها
۱۴۷	ص	کنگاش
۱۴۷	ص	مصارف عسکری

۵	ص	ترجمه های با بر نامه
۵۵	ص	تجلی شخصیت بابر در بابر نامه
۷۶۴	ص	نظر بابر به خودش
۶۷	ص	( ۲ ) رساله عروض
۶۹	ص	( ۳ ) دیوان بابر
۷۰	ص	( ۴ ) مبین
۷۲	ص	( ۵ ) نظم رساله والدیه
۷۴	ص	کتابهای گم شده بابر
۷۵	ص	خط با بری
۷۹	ص	شخص بابر
۸۱	ص	عیاشی های بابر

**بخش سوم**

۸۴	ص	شخصیت سیاسی و اداری بابر
۸۴	ص	تشکیلات ملکیه
۹۴	ص	راجه های ما تحت امپراتوری بابر و روابط او بادر بارهای دیگر
۹۸	ص	مقدار درآمد و نظام مالیات
۱۰۵	ص	مدارس و تعلیم
۱۰۶	ص	ذاک چوکی
۱۰۸	ص	تعمیرات بابر
۱۱۱	ص	باغ صفا و باغ وفا
۱۱۳	ص	چهل زینه و ابنیه قندهار
۱۱۵	ص	چهارباغ قندهار
۱۱۷	ص	بناهای عصر بابر در هند
۱۱۹	ص	نتایج فتح بابر در هند



تجارت  
خاتمه : عايله و فرزندان باهر

مرض و آرامگاه باهر

قبر بايرشاه

قبر محمد حكيم

قبر هندال

قبر رقيه سلطان بيگم

مسجد سنگ مرمر

۱۴۹	ص
۱۵۱	ص
۱۵۳	ص
۱۵۵	ص
۱۵۷	ص
۱۵۷	ص
۱۵۸	ص
۱۵۸	ص